

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_190256

UNIVERSAL
LIBRARY

Call No. ۲۹۴۳ هـ - ۳ Accession No. ۱۷۹۵۲

Author

عمران الدینبرک

Title

۱۳۳۳ھ

فروغ خاور

18657

This book should be returned on or before the date last marked below.

من با اعتراف بقصور معرفت و قلم و بیانم
در وصف این کتاب نفیس اینقدر نمیتوانم
گفت : پرداختن بشرح زندگانی و آثار
و جود مقدس (بودای بزرگ) را بحقیقت
مؤلف دانشمند آن سزاوار و براستی
اقدام بترجمه آنرا آقای بدرالدین کتابی
شایسته بوده است

محمد باقر الفت

تیر ماه ۱۳۳۰

فهرست مندرجات

۱۰۵

مقدمه مترجم

مقدمه مؤلف

صفحه (۱ - ۷۳)

صفحه (۱ - ۱۶)

فصل اول - هندوستان و کیس بودائی

۱	هندوستان و دنیای باحتر
۳	تثلیث بودا (قانون و جامعه راهبان بودا)
۸	هند باختری و هند خاوری - طبقه برهمنها
۹	مهاجرت و پراکنده شدن آریائی ها در هندوستان - مدن آریائی و ودائی
۱۲	ملت هندو
۱۴	طبقه ممتاز برهمنها
	فصل دوم - وحدت وجود و بدیینی هندیها پیش از (بودا) صفحه ۱۷-۶۳

۱۷	آئین قربانی و نیار - وجود مطلق
۱۹	آئین و سر قربانی
۲۴	بدایس ناطق مرگری (امان)
۲۷	برهما
۲۹	وجود مطلق با (امان برهما)
۳۲	وجود مطلق و جهان بیرونی
۳۳	تصور امان در روزگار پیشین
۳۵	مفهوم جدید (امان) مکالمه (یاخناوالکیا و مترائی)
۳۷	عدم - وجود غیر فردی
۴۱	بدیینی - ساسح - راه نجات
۵۳	شیطان - برهما - کیش بودائی - فلسفه سانسکریه
۵۸	برهما
۵۹	فلسفه سانسکریه
	فصل سوم - زهدات - فرفه های خانماهی صفحه ۶۳ - ۷۳

۶۸	فرقه‌های مجملت و پینوایان آنها
۷۰	سوفسطائیان هندی
۷۳	پایان مقدمه مؤلف

قسمت اول - زندگی (بودا)

فصل اول - طاهر داستان - افسانه‌ها و اساطیر صفحه (۷۴ - ۹۴)

۷۴	شک در حقیقت تاریخی وجود (بودا)
۷۶	اساس داستان بودائی - ادبیات مقدس جریره سسلان
۷۸	خاطره‌های مربوط شخص بودا و حقیقت تاریخی آنها
۸۲	شرح زندگی بودا
۸۵	قسمت‌های داستانی زندگی بودا
۸۷	داستان وصول به معرفت و راه نجات
۹۲	کیفیات خارجی زندگی بودا
فصل دوم - دوران جوانی (بودا) صفحه (۹۴ - ۱۱۲)	

۹۵	ساکیاها
۹۸	بودا سر پادشاه نیست
۹۸	خوانی و ریاضت (بودا)
۱۰۰	ترك خانه
۱۰۴	دوره ریاضت و جدوجوهای بی نتیجه
۱۰۶	بحران اساسی
۱۰۷	تاریخ است یا افسانه ؟
فصل سوم - آغاز ارشاد صفحه (۱۱۲ - ۱۳۱)	

۱۱۲	چهار دفعه هفت روز - (چهار هفته)
۱۱۳	وسوسه شیطان
۱۲۰	خطابه (بودا) در شاراس
۱۲۵	نخستین پیروان (بودا)
۱۲۶	انتشار آتش (بودا)
فصل چهارم کار (بودا) صفحه (۱۳۱ - ۱۸۶)	

۱۳۴	زندگی روزانه (بودا) - فصل مسافرت و فصل باران
-----	--

۱۴۲	برنامه شبانه روز
۱۴۳	شاگردان (بودا)
۱۵۲	پیروان غیر راهب (بودا)
۱۵۴	زبان بودایی
۱۵۷	گهمگوی (بودا) و (ویزاکا)
۱۶۰	دشمنان (بودا)
۱۶۰	آئین رهمی
۱۶۲	اسعاد اصل قربانی
۱۶۵	روابط (بودا) با سایر فرقه‌های رهبانی
۱۶۷	اسعاد ریاضت
۱۶۸	آمورس (بودا)
۱۶۹	زبان (بودا)
۱۷۰	خطابه‌ها و خواص تعلیماتی آنها
۱۷۵	نمونه حمد از داستانهای تغییرکیش
۱۷۸	مجاوره - بمیل - اسماع
۱۸۱	کمایان و بمیل
۱۸۳	اسماه‌ها و حکایات
۱۸۴	قطعات
۱۸۶ - ۱۹۲	فصل - پنجم - وفات (بودا)
	صفحه (۱۸۶ - ۱۹۲)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۲	حوضه	حوزه
۳	۲	ودر حقیقت	ودر حقیقت میان این دوسرزمین
۴	۹	کرده	میکند
۴	۲۰	بیروان	پیروان
۶	۷	کشف شهود	کشف و شهود
۷	۱۱	مینما بم	مینمائیم
۷	۲۳	ودائی	بودائی
۸	۲	حوضه	حوزه
۸	۳	«	«
۸	۸	«	«
۸	۱۸	روکار	روزگار
۸	۲۴	حوضه	حوزه
۹	۲۴	داشتند	داشتند
۱۱	۱۱	رهسپار	رهسپار
۱۲	۱۷	تسلط	وسلط
۱۲	۱۷	حوضه	حوره
۱۴	۱	بار فشار	فشار بار
۱۴	۲۰	وروشن	روشن
۲۴	۱۲	میا فزایند	میا فزاید
۲۵	۱۱	حقیقه (حقیق)	(حقیقت حقیقت)
۲۵	۳۰	وار اینجا است	وازا اینجا است
۲۸	۵	صورت	صورت
۳۲	۱۴	مقاری	مقارن
۳۲	۲۲	فکر دهند	فکر هندی
۳۲	۲۴	این کار	این کار
۳۳	۱	بصورت	حتی بصورت
۳۷	۳	هیچگونه	هیچگونه
۳۹	۱	اطهار داشت	اطهار داشت :
۳۹	۱۷	جاری شد	جاری شده

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۹	۱۹	این وجود	این وجود
۴۵	۳	بدون هدف؛ مرک	بدون هدف مرک
۴۵	۴	بیش از هرچه	بیش از هر چیز
۴۶	۲۳	آثار ودا	آثار واودا
۴۸	۲۹	اورا با برهما	واورا با برهما
۵۱	۳۰	براتی ودا	براتی بودا
۵۳	۱۱	زندگی و	زندگی قرین فقر و
۵۴	۲۷	دارد	دارد
۵۶	۱۳	لذنی	لذتی
۵۶	۱۷	حیزی	چیزی
۵۸	۷	اندشۀ	اندیشۀ
۵۹	۲	در است	است در
۵۹	۳	(برهمه شامپاتی)	(برهما شامپاتی)
۶۶	۳۰	پیرو	پیروی
۶۷	۲۳	ترك	بترك
۷۱	۱۱	باهیچ چیز	هیچ چیز
۷۱	۱۸	بخارفته	بخدا رفته
۷۱	۲۲	متنفس	متنفس
۷۲	۳۰	سوفسطانیان	سوفسطائیان
۷۵	۴	(مایا -)	(مایا - ۱)
۷۵	۶	طمیعت	طبیعت
۸۴	۱۳	جزء اطلاعات	جز اطلاعات
۹۰	ذیل صفحه	CAJIBAN	CALIBAN
۹۲	۲۰	ذکر گردد	ذکر گردد ؟
۹۷	۲۸	شنبه	شنبه
۱۰۰	۱۰	تبدیل نماید	تبدیل نماید ؟
۱۰۳	۱۲	پندارد	پسندارد
۱۰۵	۲	درورج	در روح
۱۰۷	۱۱	ومن دیگر	ومن دانستم دیگر

ح

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰۸	۲۵	آغاز	آغاز ،
۱۱۰	۱۳	میکند	میکند
۱۱۱	۷	کرد است	کرده است
۱۱۲	۱۱	اولی‌پیر	اولی
۱۱۶	۱۳	سروسلوک	سیر وسلوک
۱۱۷	۱	دو نفر بازرگان در برابر	در برابر
۱۱۷	۱۰	نکرده است ؟	نکرده است !
۱۲۰	۱	نبارس	بنارس
۱۲۱	۲۲	(ودای)	(بودای)
۱۲۶	۲۴	کند	نمائید
۱۲۷	۲۴	یروان	پروان
۱۴۲	۵	تشدیف	تشریف
۱۵۷	۲۶	بپذیرائی	بپذیرائی
۱۵۹	۱۸	اختیار کنند	اختیار کنید
۱۶۱	۳۱	پردازد	پردازد
۱۶۸	۱۴	حریقان	حریقان
۱۷۳	۱۰	موار	موارد
۱۷۵	۶	کپش	کیش
۱۷۶	۱۵	هزار پیران	هزار نفر پیران
۱۷۶	۲۳	نمود چنین	نمود و چنین

مقدمه مترجم

بسم الله الرحمن الرحيم

والعصر ان الانسان لفي خسر الا الذين آمنوا وعملوا

الصالحات وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر

(قرآن کریم)

شبی است تاریک و هراس انگیز، تاریکی وحشت افزایی همه جا را فرا گرفته، بیابانی سخت و هولناک در پیش است، در این وادی مهیب اثری از نور و روشنائی و نشانه از احساسات و عواطف انسانی که تسلیت بخش دل دردمندی باشد وجود ندارد، از يك طرف دیوان غول پیکری که در افسانه‌های باستانی یاد شده‌اند با هیکل‌های مهیب و قیافه‌های دوزخی در حرکت و رفت و آمد هستند از طرف دیگر انواع و اقسام حیوانات درنده و گرنده، دد و دام صدهای ناهنجار و ترس آور خود را درهم آمیخته رعب و هراس بی اندازه‌ای ایجاد میکنند و لرزه بر اندام هر شنونده‌ای میافکنند؛ از همه نوع خزندگان در این بیابان موجود است، مارهای بزرگ و کوچک، سیاه و سفید در گوشه و کنار بعضی حلقه زده و برخی بجان یکدیگر افتاده باهم نزاع میکنند، دسته دیگری از آنها که نیرومندتر و وحشت انگیزترند با حیوانات دیگر مانند سوسمارهای بزرگ و درندگان خطرناک در جدال هستند؛ غرش شیرها لرزه بر اندام همه موجودات این بیابان میافکنند، حمله پلنگها و ببرها موی بر بدن سایر حیوانات راست میکنند؛ چشم‌های زنده افمی‌ها و مارهای بزرگ هر بیننده‌ای را می‌لرزاند؛ خلاصه این بیابان میدان جنگ و نزاع حیوانات است، اقسام و انواع دودام، خزنده و چرنده؛ مانند شیر و پلنگ؛ گریک و خرس و کفتار؛ سگ و شغال؛ گاو و گوسفند و آهو؛ مرغ و خروس و کبوتر، مار و افمی و سوسمار و غیره در این معرکه جنگ، در این دوزخ هراس انگیز، در این وادی هولناک بجان یکدیگر افتاده‌اند، بزرگ‌ها؛ کوچک‌ها، نیرومندان ناتوانان را خرد و پایمال میکنند؛ انواع مرغ‌ها و پرندگان نیز در این ورطه عجیب وجود دارند ولی در هیچیک از آنها آثار زیبایی مخصوص و نغمه‌های دلکشی که مورد انتظار است مشهود نیست، از شیرزبان تاروباه حيله گر و از پیل دمان

تامورچه ناتوان همه در این بیابان موجود وهمه؛ آری همه در جنگ و گریزند اثری از صلح و صفا؛ آرامش و آسایش و زندگی سعادت‌مندانه در این بیابان نیست؛ همه سرگرم جدال و نزاع، در هر طرف جنگ و ستیزه برپا؛ همه دشمن هم و بجان یکدیگر افتاده‌اند و از اینجهت امتیازی میان دد و دام و وحشی و اهلی نیست، گویا همه خود را موظف به جنگ میدانند، و همه دشمنی و کینه توزی را هدف هستی خود می‌شمارند

شکفتا! این موجودات نادان اگر بجان یکدیگر هم نيفتند و در آزار هم نکوشند بزودی خواهند مرد، همه رهسپار کوی فنا هستند، همه محکوم بانعدام و نیستی می‌باشند؛ و در این سرنوشت شوم، امتیازی از یکدیگر ندارند، و با این وجود سعی میکنند هرچه زودتر یکدیگر را هلاک نمایند، و گذشته از اینکه در نابودی و محو یکدیگر تسريع میکنند کوشش دارند چند روزی را که زنده‌اند در رنج و عذاب بسر برند و از آسایش و رامش بی‌نصیب باشند

شکفت اینجا است که این موجودات بیچاره و نادان همه بزندگی علاقه دارند و (کوشش در هلاک یکدیگر) را بغلط نبرد زندگی و تنازع بقا میدانند، و زندگی بدون زدو خورد و جنگ و نزاع را زندگی نمی‌پندارند در صورتیکه خود آنها هم در واقع از این تنازع بیجا که باعث خرابی و ویرانی اساس زندگی همه است بشک آمده و از آن بیزار شده‌اند

این طرز زندگی که در این وادی حکمفرما است؛ این راهی که حیوانات گمراه در این بیابان پیش گرفته‌اند بطور قطع بزیان همه آنها است و گرچه منزل آخرش نابودی و عدم است اما وصول باین منزل آخرین ارزان تمام نمیشود، بلکه در نتیجه مدت‌ها رنج و مشقت و عذاب و محنت حاصل میگردد

☆☆☆

گمان میکنم، بیابان توصیف شده موضوعی وهمی و خیالی نیست، آری دنیاییکه نوع بشر در آن زندگی کرده و میکند یعنی رنج برده و میبرد درست مانند همین بیابان وحشت افزا است؛ درست دقت کنیم واقعاً با دیده حقیقت‌بین و با کمال بیطرفی پیرامون خود را بنگریم، تلقین‌ها و تبلیغات را کنار بگذاریم و قضاوت نمائیم: آیا این جهنم‌های ساختگی که ما خود ایجاد کرده و نام آنها را اجتماعات بشری گذارده‌ایم قابل تحمل است؟ آیا تا این حرص و آزار بی‌پایان در افراد بشر وجود دارد که هر فردی

میخواهد بتدریج آنچه درد دنیا هست از آن اوشود و بر همه جهانیان حکمرانی کند ممکن است کسی روی سعادت و آرامش را ببیند ؟

اصطلاح تنازع بقارا که يك مفهوم علمی و فلسفی است غالباً بیجاو بیمورد بکار میبرند ، زدو خورد ها و حرص ها و کینه ها و عداوت ها را تنازع بقا مینامند ، خبر ! این تنازع برای بقا نیست ، اینهمه کشش و کوشش برای فنا است ؛ چگونه میتوان این موجود بشری را خردمند نامید ؟ مگر ممکن است خردمندی که میداند دوره عمر کوتاهش مانند باد گذران است ؛ منتهای سعی و کوشش را مبذول دارد تا آن دوره کوتاه را صرف شکستجه و عذاب خود و نوع خویش بنماید ؟

این ثروتمندان که شب و روز در جمع مال کوشش میکنند و همه چیز حتی آسایش زندگانی خود را نیز فدای توده کردن سیم و زر و جمع مال مینمایند جز رنج طلب چه حاصلی از عمر میبرند !

فرض کنیم ، آه گرسنگان ؛ ناله ستمدیدگان ؛ فغان برهنگان و اندوه بیخانمان ها بدرقه راه آنها نشاید و از این راه هم زیانی نبرند ، آیا شب و روز جان کنند ؛ از آسایش و آرامش دور بودن و خلاصه با هزاران حقه و نرنك بردارائی خود افزودن و سرانجام همه را برجای گذاردن و مردن از روی خردمندی و بصیرت است ؟

خلاصه اگر خوب دقت کنیم وضع اجتماعات بشری درست مانند میدان نزاع حیوانات است ، افراد انسان مانند درندگان پیوسته دندانشان و چنگالهای تیز خود را برای حمله بهمدیگر آماده کرده ، منتظر فرصت و دقت مناسب میباشدند

من نمیدانم آیا هدف زندگی نوع بشر که خود را اشرف مخلوقات مینامد همین چنك و نزاع و آزار نوع است ؟ اگر چنین نیست پس هدفش چیست ؟ و اگر چنین است آیا میتوان این موجود را خردمند دانست ؟ و آیا بزرگان عالم حق نداشته اند که او را مانند چهارپایان بلکه گمراه تر از آنها دانسته اند ؟

شکفتا ! از تمام این کوشش های بیهوده که بغلط نبرد زندگی نامیده شده است ؛ نوع بشر از آن هنگام که تاریخ آگاه است تا امروز حاصلی جز رنج خویشتن نداشته است !

میکویند در روزگار باستان پادشاهی جوان علاقه بسیاری بدانستن

تاریخ زندگی بشر داشت و از این رو دانشمندی را مأمور تدوین وقایع و حوادث تاریخ نمود؛ سالها گذشت، روزی پادشاه اطلاع دادند يك قطار شتر وارد شهر شده و بار هريك از آنها دو جلد كتاب بزرگ است؛ دانشمند يکه از طرف پادشاه مأمور تدوین تاریخ زندگی بشر شده بود حضور او رسیده گفت کتابهایی که بار شترها است خلاصه تاریخ زندگی بشر است، پادشاه که در آن هنگام نیروی جوانی را ازدست داده بود و بعلاوه کارهای مملکت فرصت خواندن اینهمه كتاب را باو نمیداد مرد دانشمند را مورد تفقد و تقدیر قرار داد و او را مأمور ساخت هرچه زودتر کتابها را خلاصه تر کند و بحضور بیاورد چند سال دیگر گذشت دانشمند مزبور با دو جلد كتاب بزرگ بحضور پادشاه رسید و انجام خدمت خود را عرضه داشت، پادشاه که پیر شده بود متوجه شد که برای خواندن آن دو كتاب بزرگ نیز فرصت کافی ندارد، از اینجهت امر داد هرچه زودتر باز آن دو كتاب خلاصه شود و بنظر او برسد زمانی گذشت؛ مرد دانشمند تمام تاریخ زندگی بشر را در كتاب بسیار کوچکی مختصر کرده و برای عرض انجام وظیفه خود و تقدیم كتاب حضور پادشاه رسید، متأسفانه در آن هنگام پادشاه پیر در حال احتضار بود و دیگر فرصت كتاب خواندن نداشت از این رو بدانشمند سالخورده گفت من آرزو مند بودم تاریخ زندگی بشر را بدانم، اکنون نزدیک است از جهان فانی رخت بربندم؛ اگر ممکن است در چند کلمه تمام تاریخ زندگی بشر را برای من بیان کنید، پیر مرد دانشمند نتیجه سالها تحقیق و مطالعه خود را راجع بتاریخ زندگی بشر در سه جمله زیر خلاصه کرد:

« بدنيا آمدند؛ رنج بردند؛ مردند »

تا آنجا که اطلاع داریم و تاریخ گذشته نیز گواهی میدهد. حاصل زندگی اشرف مخلوقات جز (بدنيا آمدن، و رنج بردن و مردن) چیزی نبوده است، پس اگر بگوئیم جامعه بشری، از این کشمکش ها، جنگ و جدالها؛ دشمنی ها، بتنگ آمده و بازبان حال از این زندگی متشنج و آشفته و هراس انگیز که آمیخته با فقر و بدبختی و انحطاط اخلاقی و بی ایمانی است شکایت دارد سخنی گزاف نگفته ایم

توجه کنید (دی لوئیس) نویسنده بزرگوار انگلیسی، در بحبوحه جنگ جهانی دوم چگونه با نوای فرح بخش و تسلیت دهنده خود بر آنچه بفلط نبرد زندگی و تنازع بقا نام دارد لعنت میفرستد و با قدرت شاعرانه خود

آرزوهای روان دردمند ورنجدیده بشری را اعلام میدارد :

« در این هنگام که در برابر هیولای مهیب مرك قرار داریم و در برابر ما در اثر بمباران ، بدن زنی از تصادف با خرده شیشه ها بطوری مجروح شده است که او را نمیتوان شناخت :

اکنون که گرسنگی و قحطی با جان مردم بازی میکند و روزنامه ها و آگهی ها رنج و محنت را اعلام میدارند ، کو دکان در اثر حریق جانت میسپارند و کشتی شکستگان در زورقهای نجات بر پشت افتاده با نهیب امواج روبرو هستند و با کمال ضعف و بیچارگی پارو میزنند :

در این دنیای کنونی که گویا هدف وجود آدمی مردم آزاری است و اینهمه رنجها و مشقتها که سراسر دنیا را فرا گرفته برای ارضاء کینه ورزی او کافی نیست :

اکنون هنگام آن رسیده است که آشکارا باین مردم اعلام کنیم که :

« بشریت عبارتست از عشق و محبت »



تا آنجا که تاریخ ؛ اجتماعات بشری را میشناساند مشاهده میکنیم که جاه طلبی و مسال دوستی ، هوس فرمانروائی و ریاست عده ای محدود همیشه مردم دنیا را رنج داده و تا وضع چنین است رنج خواهد داد ؛ و اساس کینه توزیها و دشمنی ها را نیز در همین جا باید جستجو کرد ، بنا براین حق با کسانی است که در وصف دنیا چنین میگویند : « جهان ماتمکده ای بیش نبوده و نیست و نخواهد بود و مردم آن جز رنج و محنت حاصلی از زندگی نداشته و ندارند و نخواهند داشت و ناکامیهای بشر جرم نادانی خود او است و او دنیائی را را که خدای جهانیان بهشتی پر از نعمت خواسته بدورخی زشت و رنج خیز مبدل ساخته است »

آری تاریکی و ظلمت و وحشت افزائی سراسر دنیای بشری را فرا گرفته است و از هر طرف رنج و محنت و بیچارگی زندگی این موجود دوبارا تهدید میکند و چون بادیده تحقیق بنگریم همیشه چنین بوده است ؛ فقط گاه گاهی دو میان این ظلمت و وحشت بیکران نورامیدی از یکی از گوشه های جهان جلوه مخصوص کرده و تا حدی روان دردمند عده ای از افراد بشر را تسلیت بخشوده است ؛ تنها همین نورهای امید یعنی پیامبران بزرگوار متوجه رنجها و مصیبت های بشری شده و خواسته اند راه چاره

برای دردهای بیدرمان این موجود بدبخت بیندیشند و او را براه راست هدایت کنند؛ اگر این آفتابهای درخشان گاه گاهی آسمان زندگی بشری را روشن ننمودند دیگر هیچ نور امیدی تاریکیهای وحشت افزای دنیای انسانی را نمیشکافت و دلهای افسرده و روانهای مرده آدمیان را تسلیت نمی بخشود. اینك یکی از این مظاهر مقدس و مسعود را بنگرید :

در قرن ششم پیش از میلاد مسیح ؛ در سرزمین هندوستان ؛ در شهرها و دهکده ها ، در جنگلها و بیابانها ، وجودی پاک و بی آلاش ؛ ذاتی مقدس ، استادی دانشمند ، بزرگواری بی مانند با عده از شاگردان و پیروان خود راه می پیمود و چنین می فرمود : « گوش فرا دارید ، راه نجات را یافتم »

این بزرگوار را معاصران و شاگردان ، (کوتامای زاهد) ، (ساکیامونی) ؛ (استاد) ، (فرخنده حال) ؛ (خداوندگار) و بالاخره (بودای مقدس) مینامیدند و یکی از شعرای انگلیسی او را (نورآسیا) خوانده است

(بودا) متوجه رنجهای بشری شد و برای پیروان خود بخوبی آشکارا ساخت که این زندگی خاکی باطرزی که این مردم بدان میبرد از نه جزرنج و محنت چیزی نیست ، کوششها و تلاشهای مشهود جهانیان هم جز اینکه رنج افزائی کند نتیجه نداشته و ندارد ، هدف تعلیمات و برانگیخته شدن خود را برای رها ساختن جهان بشری از رنج و محنت زندگی میدانسته و با نیروی آسمانی و قدرت یزدانی خود برضد اهریمن جنگ و ستیزه و کینه توزی که روی زمین را دوزخ حقیقی ساخته بمبارزه پرداخته و تنها راه چاره دردهای بیدرمان انسان را یاری و همکاری میپنداشته است چنانکه در جایی چنین میفرماید :

« همه آدمیان بلکه همه جانداران در يك كشتی زندگی مادی سوار و در يك گرداب بیچارگی مبتلی هستند ولی بجای اینکه بجهان همدیگر بیفتند و بخون یکدیگر خاک پاک را آلوده سازند شایسته اینست که یاری و همکاری متقابل را نصب العین قرار دهند و دست هم گرفته با اتفاق راه چاره را بجویند ، باشد که دامنش بکف آرند . »

شرح زندگی (بودا) بسیار تاریک و مبهم و آمیخته با افسانه ها بوده و هنوز هم تا اندازه چنین است ، ولی خاورشناسان و هند شناسان بزرگ اروپائی سعی کرده اند از روی اسناد و مدارک موجود ؛ افسانه های محلی ،

کتاب مقدس هندوها ؛ بودائی ها و سایر فرقه های رهبانی هندوستان تقاب از چهره حقایق برداشته این تجات دهنده بزرگ را که زیاده بر چهار صد ملیون از نفوس بشری اکنون بر آستان عبادتگاهش جبین پرستش و نیایش برخاک میسایند تا اندازه مقدور بجهانیان بشناسانند و در این راه گرچه بسیار خون دل خورده و رنجهای طاقت فرسایی متحمل شده اند ولی خوشبختانه تا پیرامون وصال شاهد مقصود رسیده اند

کتابیکه ترجمه آن از نظر خوانندگان گرامی میگذرد یکی از آثار گرانبهای علامه بزرگوار و خاورشناس معروف آلمانی (هرمان الدنبرک - ۱) است ، این دانشمند عالیقدر در سال ۱۸۵۴ در (هامبورگ) دنیا آمده است و پس از گذراندن دوره تحصیلی دانشگاههای (برلن) و (گوتینگن) برتبه (دکتر) موفق و استاد فوق العاده دانشگاه (برلن) گردید و در سال ۱۸۸۹ استاد کرسی زبان (سانسکویت) در شهر (کیل) شد

(هرمان الدنبرک) از هند شناسان معروف و تحقیقات او در زبانها و مذاهب هند مورد استفاده دانشمندان بزرگ دنیا است ، و تألیفات بسیار مهمی راجع بکتاب مقدسه هندوها و سایر فرق دینی و زهاد و راهبان نموده است

(هرمان الدنبرک) نتیجه سالها زحمت و رنج و مطالعه و مسافرت و اثر نبوغ علمی خود را بصورت این کتاب که نگارنده آنرا (فروغ خاور) نامیده ام تقدیم ارباب فضل و دانش و طالبان معرفت و کمال نموده است

ممکن است مردمیکه فریفته رمانها و افسانه های پوچ و مهمل هستند و خواندن شرح حال ستارگان (هالیوود) و دانستن طرز لباس و آرایش آنها را بر تحقیقات عمیق علمی و اخلاقی ترجیح میدهند ؛ این کتاب را نپسندند ولی اطمینان دارم که دانشمندان و خواص متوجه زحماتی که مؤلف دانشمند کشیده و رنجهایی که در راه نوشتن کتاب و تحقیق در مقدمات آن تحمل نموده است میشوند و با اهمیت کوشش ها و ارزش مساعی او پی میبرند

من کاملاً اعتراف دارم که در ترجمه این کتاب تقایص و حتی غلطهایی میتوان یافت ؛ زیرا آشنا نبودن با اصطلاحات کتب مقدس هندی ، و مبهم بودن بعضی قسمتهای کتاب که مربوط بداستانها و اساطیر قدیم است اشکالهای بسیار برای مترجم ایجاد نموده است ولی تا آنجا که مقدور بوده سعی شده است کلمات و عبارات ، غیر مفهوم نماند ؛ بدیهی است کسانی که

ع

با ترجمه کتابهای مربوط بآثار مذهبی دنیای قدیم سروکار دارند میدانند
مترجم باچه اشکالهایی مواجه بوده است

اینک جلد اول کتاب (فروغ خاور) را که برحلت (بودا) ختم میشود
و خود کتابی است کاملاً مستقل بخوانندگان محترم تقدیم داشته و امیدوارم :
اولاً - اهمیت تألیف ، نقصان و خطای ترجمه ؛ و عظمت مؤلف

حقارت مترجم را جبران نماید

ثانیاً دانشمندان و ارباب معرفت اشتباههای مترجم را یادآوری
فرمایند تا در طبع جلد دوم کتاب مورد استفاده قرار گیرد

تیرماه - ۱۳۳۰ خورشیدی

بدرالدین کتابی

بسمه تعالی

مقدمه

فصل اول = هندوستان و کیش بودائی

تاریخ کیش بودا با تاریخ اجتماع دسته از راهبان فقیر آغاز میگردد که در حدود پانصد سال پیش از میلاد در حوضه رودخانه (کنگ) در اطراف شخص (گوتاما بودا - ۱) گرد آمدند ، اندیشه مشترک و وسیله که آنها را بیکدیگر می پیوست و کمال مطلوب جدی آنها احساس صریح و عمیقی بود که در جمله های روشن زیر خلاصه میشود :

« زندگی بر فراز این خاک تیره جز رنج چیزی نیست ، و برای نجات از این رنج چاره جز ترك دنیا و آرامش ابدی وجود ندارد »
این استاد بزرگ یعنی (گوتاما بودا) با شاگردانش پیوسته در مسافرت و حرکت بودند ، و وضع آنها کاملاً مشابه دسته دیگری است که مدت ها بعد در شهر (جلیل) در سرزمین فلسطین گردش میکردند و بشارت میدادند که : « ملکوت آسمان زدك است » آنها نیز در سر سرزمین هند بگردش پرداخته ؛ راجع برنج و مرك سخن ها گفته و بشارتی که میدادند این بوده است : « گوش فرا دارید ؛ وسیله نجات از مرك کشف شده است »

هندوستان و دنیای باختر

محیط تاریخی آن سرزمینی که ؛ بودا در آن بوجود آمده است از جها نیکه ما بهنگام اندیشه کردن در تاریخ عمومی بدان خو گرفته ایم -
بوسیله ورطه های عمیق جدا میگردد

انقلاب های طبیعی بوسیله ایجاد حصار بزرگی از کوه های عظیم هندوستان را از اقلیم های متعدد باختری و شمالی جدا میسازد و همین جدائی از روزگار پیشین برای مردمی که باید در این سرزمین زندگی کنند سرنوشت عزالت و تنهایی را پیش بینی کرده است ؛ شاید بتوان گفت که هندوها پیش از هریك از ملل متمدن جهان ، بتنهایی و دور از

تأثیرات دیگران مطابق قوانین مخصوص نشو و نما کرده‌اند، بسی دور از آنها مللی که باهندیها از لحاظ نژاد نزدیک یادور بوده بایکدیگر روابطی داشته، و وظائفی را که تاریخ آنها را بانجام دادن آنها دعوت میکرده بعهده گرفته و بیابان رسانیده‌اند، از این وظائف، هند هیچگونه نصیب و قسمتی نداشته است

در محیطی که بودا آئین خود را تعلیم میداده است مردم از افکار مردم غیر هندی اطلاع نداشته‌اند، و محیط غبرهند در نظر آنها درست مانند جهانهای دیگری بوده است که در فضای لایتناهی پراکنده اند و خورشیدها و ماهها و سر زمینهای دوزخی دیگری دارند و عوالم نوینی را بوجود میآورند.

البته مقدر بود روزی در آینده دستی نیرومند مانند دست اسکندر مقدونی موانع و حدود محکمی را که بن هند و دیای باختر وجود داشته نابود سازد اما قضا چنین امضا داشه است که مردم هند و یونان مدتها پس از دوره بودا با یکدیگر تصادف کنند، میان وفات بودا و لشکر کشی اسکندر بهندوسان یکصد و شصت سال فاصله بوده است اگر در روزگار پیشین، در تحت تأثیر عوامل خارجی و پیش آمدها مانند هجوم اسکندر و تأثیر تمدن یونان فکر مردم هند توسعه می یافت و روح آنها از خرمی و شادمانی بهره ور میگردد آیا اوضاع آن سامان بچه میشد؟

اسکندر در بیهندوستان رسید زیرا در هنگام هجوم او مدنها بود روح هندی در اثر زندگی انزوایی و گوشه نشینی، در مرات ملل وضع خاصی بخود گرفته بود، طریق زندگی و طرز فکر هندها کمترین شباهتی با ملل غیر هندی نداشت، نه از گذشته خاطره باقی بود نه نسبت بزمان حال مهر و کینی نشان میدادند و نه بامد آئیده بکار و کوشش میپرداختند: زندگی مردم با اندیشه های دردناک ورنج خیز و خود پسندانه نسبت بآنچه برتر از جهان حوادث و زمان است و رسیدن بحیات ابدی سپری میشده است؛ در میان تمدن وسیع هند هیچکدام از تعلیمات و طریقه ها مانند کش بودائی بطور خلوص و از همین نظر بطرزی مبهم و رموز نشانه و علامت مشخص روح هندی نیست

باین سبب میان این سر زمین وسیع و دور افتاده و دنیا ئی که

بزندگی آن خو گرفته ایم بهیچوجه روابط خارجی که در اثر داد و ستد و تجارت و تبادل افکار پدید میآید موجود نبود؛ و در حقیقت جز يك رابطه دقیق تر که با وجود فاصله زیاد و اختلافات ظاهری ملل را بیکدیگر می پیوندد چیز دیگری نمیتوان یافت و آن عبارتست از شباهت تاریخی که در اثر یکنوع قانون در جاهای مختلف دیده میشود

در هر جا که از آغاز و در طول ایام بدون اتحاد یا اختلاف، ملتی بکناخت بیست زندگی معنوی خود پرداخته احوال و اطوار چنین بوده است که در بالا ذکر شد، و میتوان این حالت را (تغییر مرکز ثقل منافع عالی مذهبی از بیرون بدرون) دانست بموجب يك عقیده قدیمی معنای رابطه انسان با عالم الوهیت بر اساس جذب و دفع و یا نزدیکی و دوری است، و ارتقاء معنوی شخص مؤمن تنها در اثر برگزیدن اعمال نیک شخصی میباشد، در اثر این عقیده اندیشه فتح و پیروزی بردشمنان گاهی در نتیجه انقلابی غیر محسوس وزمانی درپرو پریشانها و انقلابهای بزرگ از بن میروند و اندیشه نوینی جانشین آن میگردد، در اینحال جائی برای کلمات معمولی (آسایش، پروز مندی، توانائی) باقی نیست بلکه مقصود (آرامش، صلح؛ نعیم ابدی و نجات) است نعمتها و نیکیهای جهان برونی، زیبائی و دشمنان خارجی، وحشتناکی خویش را از دست میدهند؛ زندگی و رنج اشخاص (مانند ملل) در درون روح ورطه های عمیق و پنهانی بوجود میآورد، در اینصورت در جهان درونی باید بجاهده برای فتح و پیروزی پرداخت، ریختن خون قربانیها و اطاعت و تسلیم کورکورانه نسبت بمعدرات و حوادث خارجی هیچگونه آرامشی در دل انسان بوجود نمیآورد، بنا بر این باید راههای تازه یافت که بوسیله آنها روح از زنجیرها و علاقه هایی که آنرا مقید ساخته است برهد و بجهان قدس و پاکی و سعادت برسد

چون بدین ترتیب هدف و کمال مطلوب درونی تغییر شکل یافت اجتماعات معنوی نوینی بوجود میآید؛ در نظام معمولی و قدیم جهان در درون خانواده؛ قبیله و ملت، وحدت مذهب محفوظ و اشتراك عقیده و کیش، طبیعی بوده است؛ هر کس از افراد ملتی بخصوص بوده است و از همین جهت حق داشته و موظف بوده است از کیش خدایان ملی برخوردار گردد؛ و در مجاورت آن ملت مسلسل دیگری بوده و

خدایان دیگری داشته اند - هرکس در هر جایی بدنیا میآمده
یکنوع اجبار طبیعی داشته است که یکدسته خدایان مخصوص را حقیقت
و قابل پرستش بدانند .

ولی پیدایش کیش های تازه در اثر وجود شرایط دیگری بوده است
زیرا ملت هائی قبلاً وجود داشته اند و سپس کیش های نوین در میان آنها پیدا
شده است از اینجهت مذاهب جدید با عقایدی برخورد کرده که در ارواح
و نفوس ریشه دوانیده و آثار آنها در قوانین و عادات موجود و نمایان
بوده است ، فکر نازده همیشه با عقائد قدیمی و موروثی مخالفت آغاز
کرده و در وجود اشخاص (یا اگر درست تر بگوئیم) در وجود شخصی
که هنوز و تأثیر بی مانندی دارد ظاهر میگردد

فکر نازده همیشه در فردی مؤثر دیده میشود که بالآخر و برتر از
زندگی و فعالیت محیط خود بوده و بزرگتر از مردمی است که در پیرامون
او زندگی میکنند ؛ از اینرو است که در برابر توده عظیم نادان و عقب
اماده مردم دسته ای کوچک از پهرمانان و نوابغ گاهی بصورت پیشوایان
دینی و گاهی بصورت فلاسفه بوجود میآیند ؛ این مردان بواسطه داشتن
شخصیت و اسکار مخصوص و گشودن راههای نوین از کسان و خویشاوندان
خود امیاز داشته اند و یا بنظر میآید که چنین باشند . این اشخاص بر سر از
سنجیده شدن بادیگرانش ، و فضیلت و کمال پوشیده مروز و مخصوصی
دارند ، عقیده جدیدی را بنایغ میکنند و امیازشان از سایر مردم صاحب
رای و با ایمان اینست که بیروان و معتدین را بخود جلب مینمایند ، در این
راه لزوم و اجبار طبیعی در کار نیست بلکه وجدان و اراده هر فردی او را
مصمم میسازد که از چه راهی باید آرزومند یافتن راه نجات باشد
چون راهنما و اسادی پیدا شد مردمی پیرامون او گرد میآیند و
بدین ترتیب جامعه بیروان یا فرقه کلیسایی تشکیل میگردد ، این مردم با
یکدیگر روابط نزدیک و پیوستگی کامل داشته و نجات و سعادت روح را
اگر هدف یگانه حیات بدانند لا اول عالینرین مطلوب های زندگیانی
مشمارند و سایر مردم را مانند کوران در ظلمت و نومیدی سرگردان
می پندارند ؛ در پیرامون ان هسته های مرکزی یعنی پارسایاییکه واقعاً
شخصیتی دارد و از زندگی این جهان خاکی رسته اند اجتماعات وسعت
پیدا کرده جامعه مذهبی نوین تشکیل میگردد . این کلیسا ها تشکیلات

معنوی بوده و چون توسعه یافت از قید ملیت و هرگونه تمدن خاصی آزاد می‌گردد و برای بسط خود هیچگونه حدی نمی‌شناسد

بدین ترتیب زندگی مذهبی ملت‌ها در بیرون و درون تغییر شکل می‌دهد و اگر بتوانیم مجموع این تغییرات را با موقعیت و کیفیت خاصی تطبیق ندهد و بسا ذکر مثالی موضوع را روشن بکنیم باید آن را با « تحول عهد قدیم بعهد جدید » یعنی (پیدایش مسیحیت) سنجید؛ در تاریخ افتخار اینگونه تغییرات بی‌نظیر و ساده‌ترین و عمیق‌ترین سرمشق آن برای نژاد سامی محفوظ است، تقریباً پانصد سال پیش از آنکه چنین انقلاب و تغییری در فلسطین پدید آید در دو ناحیه دور افتاده از یکدیگر یعنی یونان و هند حوادثی نظیر آنچه در بالا یاد شد در میان ملل هند و اروپائی بوفورع پیوست

در یونان طریقه‌ها و کوشش‌های سری (ارفیک - ۱) یعنی طریقه‌ که شاگردان (میناغورس) از آن مروی می‌کردند، وجود آمد، تشریفات مذهبی آنها اعمالی نظیر عشاء ربانی و تبرک نان و شراب و فرا گرفتن تعلیمات مقدس یعنی قوانین زندگی خردمندانه و متکی بعشق بقوی بوده است هدف آنها نیز عبارت بوده است از « ایجاد ایمان بزبانی‌ها و روشنی‌های جهان دیگر در مردمان پاك »

پس از آن زودی حجاب اعتقاد و تخیل برطرف شده و یقین علمی جایگزین آن گردید؛ و عجیب‌ترین و زرگترین مردان آن (سقراط) یعنی نخستین کسی که «واین دقیق و عمیق حکمت عملی و رفتار را سنا بر تعیین نمود در برابر (الکمداس) و (افلاطون) ثابت کرد که تنوی و فضیلت آموختنی و فرا گرفتنی است، از طرف دیگر در هندوستان یکی از مشهورترین مصلحتی‌یسم‌ها عالم که در آن هنگام در لباس راهبان گردش می‌کردند یعنی (گوتاما بودا) خود را وجودی عالی و مقدس و دانشمند نامید و آن

۱ orphi Pues یعنی کسانی که ممانی اخلاقی و فلسفی را از ارفه (orPhee) اخذ کرده‌اند:

(ارفه) بموجب افسانه‌های یونانی رئیس شعرائی است که قصائد و سرودهای مذهبی بدانها منسوب است؛ و رحسب یکی از داستانها (ارفه) کسی است که (اپولون) بك چنك باو عطا كرد و رب النوع‌های شعر و موسیقی نواختن آن را باو یاد دارند •

استعداد روحانی و نیرومندی را در خود احساس نمود که بوسیله آن ممکن بود خدایان و افراد انسانرا از زندان دردناک و رنج خیز حیات بآزادی و آرامش ابدی برساند

در میان دو روح هندی و یونانی تضاد عجیبی مشهود است . ولی از لحاظ تاریخی بوسیله مسئله اسرار آمیز رنج میتوان آن دو را یکدیگر شبیه دانست . با این وصف نمیتوان فکر احساس ، ویا تعمق علمی و کشف شهود را با یکدیگر آمیخت و اختلاف این دو نوع وسیله معرفت بسیار عظیم است ؛ اما در تفاوت اساسی میان طریقه سقراط باروش (بودا) و (مسیح) قانون اصلی و ناموس حتمی تاریخ حکمفرما است چون موضوع را از لحاظ تاریخ مورد دقت قرار دهیم متوجه میشویم که فکر بشر پس از قرنهای احساس نمود که با ید تغییر اساسی در اصول خود بدهد ؛ ملت یونان در برابر این درخواست و احساس ، فلسفه یونانی بجهانیان عرضه داشت و ملت اسرائیل دین نوینی بوجود آورد ولی روح هندی آن سادگی را نداشت که بتواند بدون دانستن ، ایمان پیدا کند و این روشن ضمیری مهورانه را نیز فاقد بود که بدون ایمان بمرحله دانش برسد و بنا بر این لازم بود طریقه وجود آید که هم فلسفه باشد و هم دین و بهمین جهت نه فلسفه باشد و نه دین . این است که کیش بودائی پیدا شد . آنچه ما میخواهیم بشرحش پردازیم بتدریج ، موازات و تناسب این مظاهر بزرگ دین و دانش را روشن میسازد ، و از نزدیک ساختن مطالب و مقایسه آنها با اصول مغرب زمین اطلاعات بیشتری راجع بعضی اصول باریک و مبهم میتوان بدست آورد و امید واریم فواید کلی که در میان تمام ملل باعث تکامل اندیشه منتهی میشود و اصول اعتوار و قابل اطمینانی را در این زمینه روشن سازیم

تثلیث بودا

قانون و جامعه راهبان بودائی

روشی که باید از لحاظ تقدم و تأخر موضوعات در این کتاب اختیار شود بالطبع معین است ، بدیهی است بخسین وظیفه ما این است که سوابق تاریخی ملتی را که کیش بودائی در آن پیدا شده مورد بحث قرار

دهیم و در این قسمت مقدم بر هرچیز باید زندگی مذهبی و نظریات فلسفی هند را پیش از بودا شرح دهیم

پیش از ظهور بودا قرن‌ها بر هندوستان گذشت و در روح مردم آن تغییراتی پیدا شد که باعث ظهور کیش بودائی گردید؛ بنا بر این آن تغییرات را نمیتوان از این نهضت جدا دانست. بحث در اصل کیش بودائی نیز به بخش تقسیم مگردد؛ این سه بخش مربوط به اصل مهم است که از روزگار پیشین جامعهٔ راهبان بودائی مجموع امور متدس را تحت آن‌ها مندرج دانسته است: و آن عبارتست از بودا - تعلیمات و جامعهٔ راهبان بودائی که مجموع آن‌ها تثلیث کیش بودائی را تشکیل میدهند. پس طبق این نظریهٔ قدیمی؛ ما نیز در این کتاب در آغاز از شخص بودا بحث مینمایم و نخست از زندگی او؛ از آغاز ارشاد، شاگردان و پیروان او و روابطی که با اغنیاء و فقرا و اشراف و طبقات پست داشته است گفتگو میکنیم در درجه دوم بذکر تعلیمات و قانون بودا میپردازیم و مخصوصاً قسمتی را که روح تعلیمات او است یعنی رنج‌خیز بودن تمام موجودات زمینی و نجات از این رنج و بالاخره هدف کوشش‌هایی که برای رسیدن بنجات میشود (نیروانا) بیشتر مورد بحث قرار میدهیم؛ از طرف دیگر در کیش بودائی مانند (مسیحیت) این يك نكته اساسی است که تمام کسانی که عقیدهٔ واحدی را پذیرفتند و از يك راه سالک طریق نجات شدند در خارج هم عضو يك جامعهٔ مذهبی (کلیسا) گردیده‌اند ایستکه در فرمول تثلیث بودائی پس از بودا و تعلیمات او جامعهٔ راهبان ذکر شده است، ما نیز در کتاب همین ترتیب را سرور می‌کنیم و در مرحلهٔ سوم پس از گفتگوی از بودا و تعلیمات او جامعهٔ راهبان و یا زندگی رهبانی را مورد مطالعه قرار میدهیم؛ و مخصوصاً این نكته را روشن می‌سازیم که تشکیلات بودائی دو قسمت دارد يك قسمت مربوط به نامحدودی زمار و مردان نارك دنیا است که زندگی رهبانی اختیار کرده‌اند و دیگری مربوط گروندگان است که طریقهٔ او را پذیرفته و باو ایمان آورده‌اند و اولی جزء راهبان نیستند باین ترتیب مطالعهٔ کیش نخستین بودائی (یا اگر بهتر بگوئیم) قدیم‌ترین اطلاعی که ما از این کیش داریم پایان خواهد یافت این کتاب نیز تنها همین منظور را دارد

هند باختری و هند خاوری

طبقه برهمن‌ها

حوادثی که پیش از ظهور بودا ویا مقارن آن اتفاق افتاد عموماً در حوضه رود (گنگ) یعنی مرکز اصلی هندوستان بوده است؛ در آن زمان که موضوع گفتگوی ما است این حوضه بتهنایی شامل تمام مراکز سلطه تمدن آریائی شبه جزیره هندوستان بوده است قسمتهای مختلف بزرگ و طبعمی این کشور که با تقسیم و انشعاب نژاد های هندی و انتشار تمدن باستانی هند تناسب و مطابقت دارد با مراحل متوالی پیدایش و تکامل دینی نیز مناسب میباشد

در آغاز، پیدایش دین را در نیمه شمال غربی حوضه (گنگ) در قسمتی که دره های رود (گنگ - ۱) و رود (آندوس - ۲) یکدیگر نزدیک میشوند و در ناحیه که بوسیله دو رود (گنگ) و (جمنا - ۳) پس از اتصال یکدیگر مشروب میگردد مورد مطالعه قرار میدهیم؛ زیرا مدتها تنها در آن ناحیه تشکیلات حقیقی تمدن برهما وجود داشته است و همانجا است که برای نخستین دفعه قرنهای پیش از بودا در میان خردمندان برهمنی در جایگاه قربانی؛ و اهداء تحف و درزندگی انزوائی جنگلها اندیشه هایی ايجاد و اظهار گردید که بسود طریقه نجات و باعث ترك کیش قدیمی و معتاد (ودا) بود

تمدنی که در شمال غربی بوجود آمد با اندیشه های مذکور در امتداد جریان رود (گنگ) یعنی شریان نیرومندی که در آنجا از روکار گذشته نبض کشور هندوستان با قوت و شدت ضرا ن داشته است بسوی جنوب شرقی رهسپار شد، این اندیشه ها چون ب مردم نوینی منتقل گردید صورت نوینی بخود گرفت و چون بودا ظهور کرد دو ناحیه بزرگ از نیمه جنوب شرقی حوضه (گنگ) یعنی دو استان (کزالا - ۴) و (مگده - ۵) صحنه و مرکز اصلی انجام کارهای او گردید، باین ترتیب کیش بودائی در میان کشورهایی دور از یکدیگر که مدتها پیش از ظهور بودا مقدمات پیدایش

(۱) Gange (۲) Indus (۳) Jamouna (۴) Kosala

(۵) Magadha

این کیش بوجود آمده . وجاهائیکه خود نخستین گروندگان و مؤمنین رادر پیرامون خویش گرد آورده است انتشار یافت ؛ و بطوریکه بنظر میرسد تغییر مزبور در امکنه و در اشخاص ، تأثیر قابل ملاحظه در جریان و پیشرفت این کیش داشته است

مهاجرت و پراگنده شدن آریائی ها در هندوستان تمدن آریائی و ودائی

قبلا باید يك نظر اجمالی بملت هائیکه بترتیب با آنها سرو کار داریم بیفکنیم چه آنهایی که مقدمات این انقلاب و تغییر مذهبی را آماده کرده و چه آنهایی که آنرا پذیرفته و تا سرانجام رسانده اند

چنانکه معلوم است ملت آریائی هند از شمال غربی مهاجرت کرده و در شبه جزیره هندوستان سکونت گزیده است ، باستانی ترین آثار ادبیات و شعر مذهبی که بما رسیده مقارن همین مهاجرت سروده شده است و مربوط بگذشته بسیار دوری است ؛ یادبود این مهاجرت و آغاز آن کاملاً از نظر هندیها محو شده است ؛ چنانکه ملل قدیم یونان و ایتالیا نظیر این آثار و حوادث را که بدانها مربوط است بکلی فراموش کرده اند ؛ همین اندازه معلوم است که آریائیهای سفید پوست هجوم کردند ، منازل و کاخهای بومیهای سیاه پوست را (که نه قانون داشتند و نه خدایان) ویران ساختند ؛ دشمنان آنها یارانده شدند یا نابود گردیدند و یا اطاعت آنها را برگزیدند ؛ در زمانی که سرودهای مذهبی (ودا) تنظیم شده دسته هائی از نژاد آریائی و یا لااقل پیشروان منفرد و متهور آنها در مغرب ، تا دهانه رود (اندوس) و شاید هم در مشرق تادهانه رود (کنگ) رسیده بودند در این سر زمین بر نعمت و حاصلخیز گلیه های آریائی ها میچریدند و خدایانشان بوسیله عبادت و قربانی مورد پرستش قرار داشتند

بموجب تمام شواهد و امارات نخستین طوائف مهاجر دسته هائی بودند که هرچه بیشتر بسوی مشرق پیش رفتند ، اما نمیدانیم که این دسته های مهاجر متحد بودند یا هیچگونه ربط و پیوستگی با یکدیگر نداشتند همین اندازه میدانیم بعد ها در مشرق ملتقای دو رود (کنگ) و (جمنا)

در دو کنار رودخانه جایگزین شدند؛ این طوائف عبارتند از: (آنگاد۱) (مگده - ۱) (ویدها - ۳) (کاسی - ۴) و (کزالا - ۵)

موجهای نوینی در اثر جزرومد مهاجرت دسته‌هایی دیگر از نژاد آریا را با خود همراه آورد، این مهاجرین جدید عبارتند از طوائف بسیاری که با یکدیگر کاملاً ارتباط و انتساب داشته و از لحاظ عقل و هوش از برادران هم‌نژاد خود برتر بوده‌اند و مؤلفین قدیمترین آثار فکری هند که تا کنون باقی مانده و آنها را (وداها - ۶) مینامند میباشند، در آن زمان که سرودهای (ریگ ودا - ۷) حوادث و خاطرات آنها ثبت کرده این طوائف نزدیک مدخل‌های شبه جزیره و در کنار رودخانه (اندوس) و در پنجاب میزیسته‌اند، بعدها بسوی جنوب شرقی، پیش رفته و در قسمت بالای مسیر (کنگ) و (جمن) استانها و کشورها را ایجاد کرده‌اند که قوانین (مانو) آنها را: (سرزمین خردمندان رهها) و مرکز زندگانی

KACIS ۴ VIDEHAS MAGADHA ۲ ANGAS ۱ KOSALAS ۵

۶ VEDAS؛ وداها عبارتند از کتب مقدس هندی که دارای چهار کتب اصلی و عده ملحقات و تفاسیر است

۷ RIG. VEDA، ریگ ودا، نخستین کتاب از کتب چهارگانه ودا است و حاوی سرودهایی است که برایخدایان سروده شده است، قسمتی از آن از قدیمترین زمانها موجود بوده ولی قسمتی دیگر بتدریج از دو هزار و چهارصد تا دو هزار سال پیش از میلاد جمع آوری شده و حاوی اطلاعات تاریخی مهمی است

ریگ ودا به ده کتاب یا ماندالا MANDALAS تقسیم و غیر از اولی و دوتای آخری به ریشی ها (RISHIS) یا مؤلفین مقدس نسبت داده شده است خیلی بعد از دوره ریگ ودا سه ودا دیگر تألیف شده است

اول SAMA-VEDA که سرودهای مذهبی است
دوم YAJUR-VEDA که حاوی احکام و قوانین و آداب و مراسم

قربانیها است

سوم ATHARVA - VEDA که حاوی طلسمها، سحرها،

ادعیه اوراد و غیره است

باك و تقوى شمار مینامند (مانو) میگوید : « تمام مردم روی زمین باید طرز رفتار برهمنی را که در این سرزمین وجود مآید فراگیرند » مشهورترین طوائف این سرزمین یعنی مرکز باستانی تمدن ودائی عبارتند از « بهاراتا-۱ » « کوروس - ۲ » و پانکالا - ۳ » این طوائف در ایجاد معنویات کوشش کرده و نامشان از آغاز بصراحت باقی مانده است ولی سرگذشت طوائفی که اول مهاجرت نموده اند تا پیش از زمانیکه با تمدن برادران و قابل هم نژاد خود برخورد کرده اند تاریک و مبهم مانده است در یکی از ملحقات کتب (ودا) موسوم به « برهمانا دسان سانتیه-۴ » افسانه باقی مانده که با وضوح صراحت مسروراه انتشار کیش و تمدن « ودا » را تعیین میکند : (آگنی) بانوع آتش از رودخانه « ساراسواتی-۵ » عبور کرده و سرزمین باستانی مقدس کیش ودائی را ترک نموده بسوی مشرق رهسار میگردد رودخانه هائی را سر راه او وجود دارند ولی از فراز همه آنها با يك جست و خیز تشین عبور میکند شاهزاده نام « ماتهاوا - ۶ » و برهمنی موسوم به : گوتاما - ۷ » او را تعقیب کرده تا برودخانه « سادانرا - ۸ » که از کوههای پر از برف سرازیر میشود میرسند، از اینجا دیگر « آگنی » و شنی از خود ظاهر نمیسازد :

« سابقاً برهمنان از این رودخانه نگذشته بودند زیرا رب النوع آتش طرف دیگر آنرا فروزان و روشن نساخته بود ولی اکنون برهمنان بسیاری در مشرق آن سکونت دارند ، در گذشته ، آنجا سرزمین « و باتلاقی بود چون « آگنی » آنرا قابل سکونت نساخته بود اما اکنون رزمین بسیار خوبی است چون برهمنان با کمک قربانینها آنرا قابل سکونت

(۱) bharatas (۲) kourous (۳) pancalas

(۴) brahmanadescent sentiers « برهمانا ها نگارشهای است به
 ر برای دانستن اصل سرودها و موارد استعمال و مراسم و شعائر مربوط
 آنها ، یکی از برهمانا ها (برهمانا دسان سانتیه است)

SARASVATI(۵)

SADANIRA (۸) MathaVa (۶)

ساخته‌اند» در هندوستان چنانکه معروف است زمین بد و عقیم مانند جاهای دیگر بکمک دهقانان؛ و بیل‌زدن و شیار کردن خوب و آباد نمی‌گردد بلکه بوسیلهٔ قربانیها و پیشکشهای برهمنان مساعد و مناسب میشود»

شاهزاده «مانهاوا» در مشرق رودخانهٔ «سادانیرا» در زمین بد و نامناسبی که «آگنی» آنرا آباد نکرده بود سکونت گزید اعقاب او پادشاهان طوایف «ویدها» شدند، باین ترتیب افسانهٔ مذکور طوایف (ویدهای) شرقی را در برابر طوایف غربی که رب‌النوع آتش یا نمایندهٔ خیالی کیش هندیها در سر زمین آنها از قدیم سکونت گزیده است قرار میدهد

آکس که طرز توسعه و انتشار اولی کیش بودائی را مورد مطالعه قرار میدهد باید در نظر داشته باشد، آن سرزمینی که نخستین جایگاه تشکیل جامعهٔ راهبان بوده در آن ناحیه یا اقلاحدود ناحیه‌ای واقع است که (آگنی) در حرکت و سیرروشنی بخش و پرتو افکن خود بسوی مشرق داخل آن نشده است

ملت هندو

محالست بتوانیم با واحد سال یا قرن تحولات و دوره‌های مختلف جنگ پیروزمندانهٔ آریاها تسلط آنها را بر تمدن ودائی حوضهٔ رود (کنگ) تحت محاسبه بیاوریم ولی راهی بهتر از این برای مقصود خود داریم که ذیلاً به بیان آن میپردازیم:

از روی نوشته‌ها و آثار مکتوب ادبی (وداها) (که مانند قشرهای مجزائی بر فراز یکدیگر قرار گرفته، و کاملاً از یکدیگر جدا و شناخته میشوند) میتوان تصور کرد که چگونه در تحت تأثیر سر زمین جدید و توطن در آن (گرچه طبیعت و آب و هوایش کاملاً هندوستانی است) تغییری در زندگی ملی این قوم پیدا شده است (مخصوصاً این قسمت با وضوح و صراحت تمام در طوائف ودائی شمال غربی مشهود است) و از روی همان ادبیات و طبقات مجزای آن میتوان دانست که چگونه در روح این ملت اثری از رنج و ناراحتی پیدا شده و با وجود تغییرات زیاد این سرنوشت اصلی آنها بیک حال باقی مانده است و تا ملت هندو وجود دارد باقی خواهد ماند

در ناحیه استوائی (کنگ) که هوای مرطوب و خفه کننده دارد ولی نعمتهای طبیعی آن بسیار زیاد است، این ملت که برای زندگی در نواحی سردتری ساخته و آماده بود سکونت گزید و نیرو و خرمی جوانی که با خود آورده بود از دست داد، مردم و ملتها مانند گیاههای منطقه حاره در این سرزمین زود شرمیرسند؛ و روح و جسمشان سست و ضعیف میگردد دریا و نسیم های زندگی بخش آن یعنی این پرورشگاه بزرگ نیروی ملی در زندگی هندو، هیچ تأثیری ندارد، هندوستان از روزگاری پیشین از آنچه مایه جوانی و نیرومندی و باعث کار و فعالیت و دفاع از وطن و حکومت و حقوق است دور افتاده و محروم گردیده است؛ اندیشه آزادی با تمام نیروهای زندگی بخش و همچنین قوای هلاکت آور خود همواره برای هندیها غیر مفهوم و نا معلوم مانده است، اراده انسان نمیتواند نظام جهان را که برهما خواسته و ایجاد کرده و قانون طبیعی اختلاف طبقاتی را که ملت را مطیع پادشاه و پادشاه را در تحت اختیار روحانیها قرار داده است تغییر دهد؛ این موضوع بسیار باعث تعجب یونانیها شد چون در هندوستان دیدند دهقانان در میان معرکه جنگ و در وسط ارتش دشمن بزراعت و آماده کردن زمینها مشغولند: «قانون مقدس و تغییر نا پذیر اینست که انسان همواره خدمتگذار دوست و دشمن باشد» یونانیها این قسمت را بعنوان پاکی و معنویت و احساسات هندی حکایت کرده اند؛ اما بدیهی است که نباید تنها به ملایمت و حلم و خردمندی افتخار کرد: هنگامیکه (آنیبال) بروم رسید دهقانان از زراعت خودداری کردند؛ اما در واقع هندیها از بهترین هدفها و سودهایی که اساس زندگی صحیح ملی است بیخبرند، البته ارزش اراده و عمل را باید فکر تعیین کند، اما چون تعادل درونی بهم خورد و رابطه حقیقی بین فکر و جهان واقعی بیرونی از بین رفت اندیشه دیگر قدرت آنرا ندارد که صحیح واقعی را صحیح درک کند، عالم موجود در نظر هندو دزبر آنچه در خیال خود نقش میکند هیچ است، این نقش های خیالی بدون اینکه شکل و اندازه معینی داشته باشد پیوسته و با فراوانی و وفور رو باز دیاد نهاده و بانیروی وحشتناک و مهمبی بسوی سازنده و ایجاد کننده خود باز میگردند جهان حقیقی در زیر حجاب این نقش های خیالی ناشناس مانده و غلبه و اعتماد بر آن ممکن نمیکردد؛ زندگی و سعادت این جهان در زیر

بار فشار اندیشه سنگین و خفه کننده جهات های دیگر ناتوان
و نا بود میگردد

طبقه ممتاز برهمن ها

دنیای دیگر ، در این جهات خاکی مجسم و مرئی گشت و از آن
طبقه برهمن ها بوجود آمدند ، دانش قدرت ویژه این فرقه است و نیروی
بزرگ و سحر آسا در وجودشان نهفته است ؛ راه خدایان را تنها این
برهمن ها بروی انسان می گشایند و می بندند و با کارهای اسرار آمیز خود
وسيلة پیشرفت یا انحطاط و ویرانی بشر را فراهم می سازند ؛ نیروی
ابتکار و ایجاد که بسط و انتشار آن در زندگی سیاسی ممنوع است
تنها در میان این طبقه با آزادی توسعه مییابد

اما چه نیروی آفریننده و ابتکاری ؛ بجای (لیکورک - ۱) و
(تمیستکل - ۲) که هندوستان از داشتن امثال آنها محروم بوده اشخاص
بسیاری مانند (آرونی - ۳) و (یاجناوالکیا - ۴) در این سر زمین بوحد
آمده اند که کارشان تعمق در اسرار قربانی ، آتش مقدس ؛ و ماده الکلی
که در روی آتش قربانی وفدیه میریزند و (سما - ۵) نام دارد بوده ، و
بصیرت و هنرشان در این بوده است که برهمن ها یعنی نمایندگان حکومت
وسلطنتی را که برتر از این جهانست در برابر جامعه مردم عادی بزرگ
جلوه دهند و سرمایه کار آنها را فراهم سازند

بدون اینکه این قبیل (فیلسوفان) هند را که یونانیها آنها را برهمن
نامیده اند مورد نظر و توجه قرار دهیم و نقاط و روشن و تاریک وجودشان
را در نظر بگیریم • ممکن نیست بتوانیم جریان فکر هندورا تشخیص
داده و درست آنرا دریابیم و هیچ نباید فراموش کرد پس از آنکه
روزگاران پسین بنیاد و اساس عملیات و زندگی روحی و معنوی هند

(۱) lycurgue قانونگذار معروف یونانی که در قرن نهم پیش از
میلاد میزیسته است (۲) Themistocle فرمانده معروف یونانی که

در قرن پنجم و ششم پیش از میلاد میزیسته است

(۳) AROUnIS از برهمنان هنداست

(۴) yajnavalkas از برهمنان هند است (۵) SOMA

ریخته شد و حتی در زمانیکه کیش بودائی ظهور کرد طبقه بر همین بنا یکدسته روحانی ریاکار و دروغگو و حریص نبوده بلکه خلاصه و عصاره مجسم وجود حقیقی و نبوغ ملت هندو بشمار میرفته اند

روزهای برهمن با طریزی کاملاً یکنواخت و محدود میگذاشته است ، در اثر لباس قدسی که اندام وی را پوشانده بود و نیروهای عظیمی که در خود سراغ داشت زندگی درونی و بیرونی او در هر گام محدود و مضیقهاائی بوده است . هر برهمنی دوران جوانی را باشنیدن و فرا گرفتن کلمات مقدس میگذرانده است زیرا برهمن حقیقی کسی بوده است که « کلمات مقدس را شنیده باشد » و پس از آنکه بدین وصف شهرت یافت یعنی مردم دانستند که کلمات مقدس را فرا گرفته در دهکده ها و در گوشه های تنهایی جنگل در محیط ودائره مقدسی که در مشرق زمین بانور آفتاب روشن میشود بتعلیم دیگران میرداخته است : زیرا تنها در چنین جائی ممکن بوده است تعلیمات سری را شاگردان مستعد فهمانند . علاوه گاهی در محل قربانی برهمن برای خود و دیگران بوظائف مقدس مذهبی که انجام آنها دقت و معرفت و زحمت زیاد لازم داشته است میپرداخته و یا آنکه مشغول وظیفه اصلی ودائمی برهمنان یعنی تلاوت قسمتی از کتاب (ودا) بوده است

برای هر برهمنی میسر بوده است که در اثر پاداش و مزدی که از راه قربانی و هدیه ، پادشاهان و بزرگان بدو میداده اند ثروت زیادی جمع آوری کند ؛ اما در همه حال افتخار و لیاقت او از اینجهت بوده است که از این راه ها امرار معاش ننماید بلکه با جمع کردن خوشه ها در مزارع و هدیه هائی که بدون سؤال باو میداده اند یا خود از مردمان نیک درخواست میکرده است زندگی را بگذراند ، حتی اگر از راه گدائی وسیله زندگی را بدست میآورد خود را برتر و بالاتر از پادشاهان و رعایای این جهان میدانست

برهمنان خود را بنام خدایان نیز مینامند ؛ این خدایان زمینی مانند خدایان آسمانی خود را با سلاحهای خدائی مجهز میدانند که در برابر آنها هیچگونه سلاح زمینی تاب مقاومت ندارد ؛ یکی از سرودهای (ودا) چنین حاکی است :

« برهمنان نیزه های تیز و تیرها دارند ؛ تیر آنها هرگز خطا نمی رود ؛ بدشمنان خود با خشم و شدت مقدسی حمله میکنند و از دور آنها را سوراخ سوراخ مینمایند »

پادشاهی را که برهمنان فرمانروای مردم میشناسند بر خود سلطان نمیدانند در موقع تقدیس و معرفی پادشاه شخص روحانی او را بر مردم چنین معرفی میکند: «مردم دقت کنید، این شخص بر شما پادشاه است ولی پادشاه برهمنان شما است - ۱»، باین ترتیب برهمنان که خود را خارج از جامعه و حکومت می‌شمارند همگی يك اجتماع بزرگی که حدود آت باندازه قدرت قوانین (ودا) توسعه دارد بوجود می‌آورند توانائی و ناتوانی این طبقه از متفکرین متناسب با توانائی و ناتوانی فکرش است، گویا این مردم در جهانی مجوسند که از قطعاتی مجزی ساخته شده است، نسیم‌های خنك و فرح بخش زندگی بدانها نیرسیدی اندازه بخود معتقد و نیرومندی خویش اذعان دارند و این گونه آراء آنها تغییر پذیر نیست، آنچه در زندگی مردم سود نامیده میشود بنظر آنها محقر و ناچیز می‌آید؛ تناقض فکر این طبقه را بدین ترتیب میتوان تشریح کرد: از یکطرف نیرومندی و شجاعت بی نظیری در برهمنان دیده میشود که از تمام علائق مادی صرف نظر کرده عالم خاکی را تعقیر می‌نمایند و گویا بر فراز جهات محسوس و درجائی مافوق زمان و مکان در پروازند و از طرف دیگر طبعی بیمار و سلیقه غلیل دارند؛ در عالمی از اوهام بی اصل و اساس و بدون هدف سرگردان و در رؤیایها و خیالاتی غوطه ورنند و در نتیجه از هر گونه بحث و انتقاد بیرونی و درونی بی خبر و از واقعیت اشیاء و احساس صحیح آن کاملاً بی اطلاعند؛ در طریق فکر و اندیشه مخصوص این برهمنان بلند نظری و تعمق با حماقت‌ها و نادانی‌های کودکانه آمیخته و مخلوط عجیبی بوجود آورده است که در تاریخ کوشش و مجاهدت نوع انسان برای شناختن خود و جهان، مانند بی برای آن نمیتوان تصور کرد نخستین وظیفه و مقصود ما اینست که این اندیشه و بسط و توسعه آنرا درست مورد بحث قرار دهیم

(۱) SOMA گیاهی است که از آن شراب مخصوص می‌گرفتند و یکی از کتابهای ریکودا در فضیلت آن است

فصل دوم

وحدت و جود و بدبینی هندوها پیش از بودا

آئین قربانی و نیاز - وجود مطلق

اصول اندیشه هندی - مبادی نظری و اصول عقائد هندی تا آنجا که تاریخ نشان میدهد از سرودهای مذهبی (ریک ودا) آغاز و از آن کتاب اقتباس شده است، در این سرودها که قدیمترین کاخ رفیع شعر و ادبیات ودائی است، در قسمتهای مربوط به قربانی و نیاز و در میان درخواستهایی که از خدای آتش و هوا برای طلب حمایت و مساعدت آنها و برای پیشرفت و پیروزی میشود، (آری از خلال همه اینها) نخستین کوششهای فکر بشر که برای نیرومندی خود بکار میبرده مشهود است، فکر و روح انسان بتدریج از جهان تاریک و درهم خدایان و افسانهها رومیگرداند، از نیروهای مخصوص بوجود خود آگاهی مییابد و با اطمینان بسوی اسرار وجود و مبدء آفرینش گام برمیدارد؛ در (ریک ودا) چنین مسطور است: «نه وجودی در کار بود و نه عدمی • نه جوی بود و نه بر فراز آن آسمانی • چه چیز بحرکت آمد •؟ بسوی کدام سمت در حرکت شد •؟ در تحت امر و مراقبت چه کس بحرکت آمد •؟ آیا آنها و دریای عمیق وجود داشت •؟» «در آنحال نه مرگی بود و نه حیات جاودانی • روز و شب از هم جدا نبودند تنها (واحد) بدون اینکه اثری از خود در خارج نشان دهد و وجود داشت و بجز او هیچ نبود»

«در آنحال برای نخستین بار در وجود یگانه (واحد) (میل) پیدا شد و این خود منشاء و آغاز فکر گردید»

«خردهمندانیکه نور عقل و بصیرت دل آنها را پر کرده است ریشه وجود را در عدم یافتند • کی میداند و چه کسی میتواند برای ما بیات کند که مبدء آفرینش و آغاز آن کجا است • آیا خدایان پس از خلقت جهان بوجود آمده اند • کی میداند هستی از کجا سرچشمه گرفته است •؟ «این هستی از کجا آمده است •؟ آیا حادث است یا قدیم ذاتی است •؟ آنکس که از بالا ترین طبقات آسمان بینائی و بصیرتش مراقب جهان و

عالم هستی است این موضوع را میداند . آیا او هم واقعا میداند ؟
 در سرود دیگری بگفته شاعری برخورد میکنیم که عقیده بخدایان
 قدیمی را ترك گفته و در جستجوی خدای یگانه یعنی خدائی که سرور
 تمام عالم وجود است میباشد »

(او) که حیات می بخشد (او) که مرك و جاودانی بودن از آثار
 وجود او است . (او) که نیرو میدهد (او) که همه خدایان فرمانش را
 محترم میشمارند و بالاخره آن خدائی که با قربانیها او را میستائیم کیست ؟
 (او) که این کوههای پراز برف را بوجود آورده است ، (او) که
 دریا و رودخانه های دور از ما را ایجاد کرده است (او) که نواحی آسمانها
 بمنزله بازوهای او است . و بالاخره آن خدائی که با قربانیها او را
 میستائیم کیست ؟

(او) که بواسطه وجودش فضا روشن و زمین جامد است (او) که
 آسمان و حتی بلندترین آسمانرا برافراشته است . (او) که فضاهای اثیری را
 موزون ساخته است . و بالاخره آن خدائی که با قربانیها او را
 میستائیم کیست ؟

(او) که با قدرت کامل خود چشمان خویش را حتی بر فراز آبها
 میگرداند . (او) که آتش قربانی را ایجاد کرده و نیرو می بخشد . (او)
 که خدای واحد و مافوق همه خدایانست و بالاخره آن خدائی که با قربانیها
 او را میستائیم کیست ؟

هريك از رباعی های (چهار فردی) این سرود با این کلمات ختم
 میشود : « و آن خدائی که با قربانیها او را میستائیم کیست ؟ » باید متوجه
 بود که چه فاصله بزرگ و چه اختلاف عظیمی بین این سرودها که کاملا
 جنبه استغفامی دارد و اعتماد و قطع مردم قرون قدیم موجود است :
 زیرا در روزگار قدیم به چوچه در جستجوی خدایانی که باید قربانیها
 و هدیه ها بدانها تقدیم داشت نبودند ؛ بلکه وجود آنها را حتی و شناخته
 فرض میکردند

تا اینجا راجع بنخستین پرتو فکر هندوها که بر روی مسائل
 اساسی جهان و زندگی افکنده شده مختصری بیش مشهود نیست بنابراین
 بهین مختصر تذکر اکتفا کرده میگذریم ، اما باید دانست بسط نظریه
 آنها و یا بهتر بگوئیم پیدایش آن از درون افسانه ها بروزگاران پسین

صورت علمی و منطقی بخود گرفته است؛ و بر حسب امارات و شواهد؛ این عصر از دوره تنظیم سرودهای (ریکودا) مؤخر است

در دوره اخیر این اندیشه‌ها و نوشته‌ها بوفور و در شعبه‌های مختلف پیدا شد، عده زیادی کتابهای نشر ارجع بقربانی و اصول دینی و عرفانی بر از کنایات و مبهمات بوجود آمد، این آثار بشام (برهمانا-۱) و (اوبانی شاد-۲) نامیده میشود. اما تاریخ و عهد نگارش این آثار را (با اسناد و مدارکی که در دست داریم) جز با فرض و احتمال نمیتوان تعیین کرد؛ (تازه تاریخ پیدایش آنها را میتوانیم فقط بین دوحد وسیع از زمان تعیین کنیم) ولی شاید اگر تاریخ تألیف آنها را بین قرن دهم و هشتم پیش از میلاد بدانیم زیاد اشتباه نکرده باشیم

اگر عقیده بخدایان را تأویل نکنیم و همان ظاهر امر را مقصود بدانیم باید متوجه بود که در همان دوره فکر و اندیشه دیگری در درون آن عقیده نفوذ یافته و از میان يك سلسله موهومات بی اندازه راه خود را باز کرده و سرانجام پایه مذهب را بر اساس نوینی قرار داده است. این فکر و اندیشه عبارتست از اعتقاد به (وجود واحد و کلی) این وجود فرخنده و تغییر ناپذیر در پشت پرده جهان ناپایدار و آمیخته با بد بختی فرار داند و کسی نجات مییابد که این جهان پست را رها کند و بدان جهان روی آورد، متفکرین برهمنی این مسائل را بوجود آوردند و قرن‌ها گذشت تا طریقه بودائی پیدا شد و جماعه راهبان بودائی تشکیل گردید

اکنون ما باید اساسی ترین قسمتهائیکه باعث پیشرفت انشعاب وجدائی و اختلاف درونی کیش ودائی شده است تعقیب کرده آنها را دریابیم تا بدانیم کیش بودائی نتیجه مستقیم آنست

آئین و عصر قربانی

در عهدی که آن جدال و نفاق درونی افزون گشت، تمام کارهای فکری و عقلی که درهند بانجام میرسید بدور محور و مرکز واحد قربانی میگردد، برای یک نفر برهمن خلاصه و ماحصل جهان بزرگ در محل قربانی نهفته است؛ وظیفه مهم و ضروری ترین معرفت او دانستن آداب

مذهبی قربانی است : دانش و معرفت مربوط بقربانی نباید اسراری پنهان برای او باقی گذارد زیرا دانش مرادف با قدرت کامل است و بوسیله همین نیرو و توانائی است که خدایان شیاطین را مطیع و رام ساخته اند :

توانائی . « این ودیعه است که بدانیان سپرده شده است ، دانا خود توانا است و نانوان دشمن و رقیب او است »

عواملی که پایه و اساس آموختن اینگونه آداب مقدس مذهبی است دو دسته اند ، دسته اول ارثی و نتیجه میراث عقلی گذشته است و دسته دوم اکتسابی و مربوط بزمان حال است

سیاری از افکار و اندیشه ها از زمان گذشته که مردم با سادگی تمام به « آگنی - ۱ ، آندرا - ۲ ، وارونا - ۳ » اعتقاد داشته اند بارث بحاضرین منتقل شده است ، یعنی از آن زمان که پدران و اجداد مردمان امروزی با تقدیم هدیه ها و خواندن دعا و نماز در برابر این خدایان تعظیم خم میشده اند تمام خصوصیات قربانی بدین خدایات مربوط میگردد

چون قربانی کننده آلت و افزار مقدسی در دست میگیرد چنی میگوید : « من با نیروی خدای خود (ساویتار - ۴) با بازو های (اسون - ۵) و با دسته های (پوشان - ۶) ترا میگیرم »

اگر کسی بخواهد تقدیمی خود را با پاشیدن آب بدان متبرک سازد ؛ آبهارا اینگونه مورد خطاب قرار میدهد : « درهنگام پیروزی و غلبه (اندرا) بر (ورتیرا - ۷) او شما را بعنوان یار مصاحب خود اختیار کرد و شما نیز در پیروزی (اندرا) بر (ورتیرا) او را برای باری برگزیدید »

از آغاز نامداد تا شبانگاه در محل قربانی صدای خدایان که مدیحه میسرایند و یا آواز میخوانند منعکس است ، (اوشا - ۸) خدای صبحگاهان و عنرای الهی با اسبهای سفید و درخشان میآید و برای منازل انسانی هزاران برکت و تقدیس باخود میآورد (اندرا) که از اثر شراب

VAROUNA (۳)	INDRA (۲)	AGNI (۱)
POUSHAN (۶)	ACVIN (۵)	SAVITAR (۴)
	OUSHAS (۸)	VRITRA (۷)

(سما) مست شده است، در ضمن بارزهای شدید باطوفان و صاعقه مساکن شیاطین را ناود میسازد؛ (آگنی) خدای رحیم و مهربان و آن میزبان آسمانی در خانه‌های بشری میدرخشد و هدایای آنها را بآسمان میرسد (وارونا) خدای بینا و بصیر مراقب عدل و انصاف است و تمام گناهان آشکارا و پنهان را می بیند

اما جهان خدایان باستانی آن قدرت را نداشته است که مدتهای مدید فکر مردم دنیای نوین را قانع نگهدارد؛ زمان گذشته که افکار و تخیلات آن این خدایان را بوجود آورده بود خود در تاریکی و ظلمت ترون نسا بود گردید و از مدتها پیش صورت و منظره اولی آنها تغییر نمود؛ روابط بسیاری از خدایان با حوادث طبیعی که سابقاً امری قطعی شمار میرفت فراموش گردید ولی احتیاج نوینی نیرومند تر از سابق بدین ترتیب پیدا شد؛ زبان معمولی و اصطلاح معمول زمان میخواست، این نیروهای آنرا که بر جهان بزرگ و زندگی اسان تسلط دارند؛ بطوریکه دیده و شنیده میشوند و لمس میگرددند، با اسامی واقعی خودشان بنامند یکی از آنها فضا است که هندیها آنرا (مناطق عالم) مینامند، دیگری زمان است که نیروی ایجاد و تخریب دارد و آنرا (سال) مینامند؛ سایر نیروها عبارتند از: فصول ماهها، روز و شب، زمین، هوا، خورشید (موجودی که میدرخشد) و باد (موجودی که میوزد و پاك میسازد) دسته دیگر از عوامل و نیروهای جهان عبارتند از وزش ها و نسیم های حیاتی که در بدن اسان نفوذ میکنند یعنی اندیشه و سخن «دو امریکه در واقع یکی هستند و با این وصف از یکدیگر مشخص و مجزی میباشند» این نیروهای پاك را اراده «اندرا و وارونا» بکار و انیدارد بلکه يك نوع سازمان جبری و غیر شخصی آنها را بجنبش میآورد؛ جریان این نیروها سیر جهان را مرتب ساخته و باعث رنج و شادی انسان میگردد چون قدمی بجای برداریم و سیر زمان را تعقیب کنیم خواهیم دید که در برابر مسائل قربانی و جهان خدایان قدیمی مردم در صدد جستجوی پاسخی بربان نوین و مناسب بازمان خود و تعبیرات خویش برآمده اند از اینرو بتدریج محیط مخصوصی بوجود میآید که در آن رموز و استعارات رو بفزونی میگردد، آنچه در جایگاه قربانی و بیش از هر چیز در وظیفه مقدسی که برهمنان آنجا انجام میدهند؛ و در پیرامون وجود این طبقه ممتاز

میتوان یافت از این زمان ببعده عبارتند از خدایان (آگنی-اندرا) ولی بانعبیر و تفسیری جدید • بهلاوه تمام نیروهای پنهانی که در عالم خلقت از بالا بیاین جریان دارند بیش از این خدایان مورد توجه هستند : « زیرا چنانکه گفته اند تمام عالم تابع قانون فدیّه و قربانی است » در موضوع قربانی تنها آنچه محسوس و یا تصور می‌رود که محسوس است مورد توجه نیست بلکه رموز و اسرار را در آن نهفته میدانند • گفتار و کردار هر يك دوجنبه دارد یکی پنهان و دیگری آشکارا و خدایان وجهه پنهانی را درست دانسته از قسمت آشکارای آن متنفرند

بعقیده برهمنان اعداد ؛ کلمات ؛ آهنگها ؛ سیلابها خاصیتی پنهانی دارند ، و در میان قوای پنهانی و موهوم با طرزی بدون نظم و ترتیب که قابل ادراک نیست حوادثی موهوم اتفاق می‌افتد ، نبرك نان و شراب و با آئین قداس را خدایان فراموش میکنند و بكمك ماهها در جستجوی آن میکوشند ؛ با تابستان و زمستان آنرا درمی یابند ؛ از اینرو بایسد هنگامیکه ماههای فصل سرما در رسید بدین کار پرداخت ، اوزان و بحرهای شعر با آسمان پرواز میکنند برای اینکه از آنجا شراب (سما) را بیاورند . قربانی تصویر یا تصور سال و یا بطور خلاصه میتوان گفت : « قربانی سال است » روحانیان و مأمورین قربانی بمنزله فصول سال و تقدیمی‌ها و فدیّه‌ها ماهها می‌باشند

اگر بخواهیم در این بازیها و سرگرمیهای فکری حد فاصلی بین حقیقت و رموز (یا محکمات و تشابهات) پیدا کنیم ، اندیشه‌های خارجی بدانها افزوده میگردند و دچار اشتباه میشویم ، زیرا این دو کاملاً بایکدیگر آمیخته اند : « آفریننده یعنی (پراجاپاتی - ۱) قربانی را بصورت خود آفریده است ؛ از اینجهت گفته اند که (پراجاپاتی) قربانی است ، زیرا آنرا بصورت خود آفریده است »

(در این جهان اسرارآمیز و مبهم و تاریك دشمنان بسیاری در کمین انسانند ولی از چشم نادانان پوشیده اند ؛ روزها و شبها در پی یکدیگر می‌آیند و می‌روند و برکاتی را که کارهای نيك برای صاحبان خود داشته با خویش می‌برند و در جهانی برتر از قلمرو روز و شب و توالی آنها خورشید (یعنی موجودی که درخشان است) بر اریکه عظمت جای دارد) پس :

« آنچه درخشان است مرك است : و چون مرك چنین است موجودانی که در زیر قلمرو آن قرار دارند میمیرند ، اما موجودانی که بر فراز آن هستند خدایانند و از اینجهت است که خدایان جاودانی هستند ، اشعه آفتاب مرك بمنزله مهاریهائی هستند که تمام موجودات این جهان خاکی بوسیله آنها بحیات بستگی یافته اند ، آفتاب مرك زندگی هر کس را که بخواد خاتمه دهد بسوی خود کشیده و بالا میرود اینست که :

انسان میمیرد »

اما خردمند از اصول و تقدیم هدایائی آگاه است که بوسیله آنها بالاتر از ناحیه که در آن شب و روز پی در پی میآیند و میروند و برتر از دنیائی که در آن اشعه آفتاب کاملاً بر مرك و حیات تسلط دارند خود را مستقر میسازد ؛ روز و شب نتیجه اعمال خردمند را نمیتوانند از او بر بایند ، او حیات خود را از مرك جدا میسازد : « نتیجه فدا کاری و قربانی برای (اگنی هوترا - ۱) نجات از مرك است » بنا بر این هدف اصلی قربانی و فدیہ آنست که شخص بوسیله اعمالی مخصوص و سحر آسا نیروهای سری و حرکت پنهانی را که تمام جهان را پر کرده اند بنفع خود بکار اندازد ، و بتدریج (قربانی) از هدف اصلی و مقصد اولی خود (یعنی جلب نعمت خدائی و آرام ساختن خشم خدایان بوسیله هدیه و قربانی) منحرف گشته است

هر چند اعتماد و امید بخدایان دیگر تواند جهان را تسلیت بخشد ، ولی بهر طرف که اندیشه توجه یابد نیروی سحر آسای نوینی در برابر او او پیدا میشود : خدائی هست که بالاتر از همه خدایانست و پیش از همه خدایان و سایر موجودات بوده است ؛ او خالق جهان و موسوم است به (پراجاپاتی) : در آغاز او تنها وجود داشت و در همان هنگام این میل در او پیدا شد : « خوبست من عالم کثرت را بوجود آورم . خوبست من موجوداتی خلق کنم » و در نتیجه کار رنج خیز و سوزان خلقت عوالم خدایان ، افراد انسان ، زمان و مکان ، اندیشه و سخت را از خود بوجود آورد

این اندیشه (پراجاپاتی یعنی خداوند جهانیان آهنگی جالب تر از آنچه ذیلانگاشته میشود بر زبان گروندگان و مؤمنین جاری ساخته است

: «تصویر آفریننده جهان خود نیز در غبارومه نامحدودی که آفریده‌ها را فراگرفته مندرج است»

در میان توده عظیم نوشته‌ها و آثاریکه در اثر فعالیت عجیب این دوره بوجود آمده و بما رسیده است کمترین نشانه تحقیق علمی که از راه آزمایش و استقراء شروع شده باشد و کوچکترین اثر شجاعت و استقلال فکر که برای هدف معین به‌بازره برخاسته باشد پدیدار نیست آن عقل ناتوان و انباشته از حماقت که بخیال خود همه چیز را میدانند و همه اشیاء را توجیه میکند از خود کاملاً راضی است و درمیان مخلوقات عجیب و جنون آمیز خود بر تخت فرمانفرمائی و قدرت نشسته است؛ در زیر سایه شوم این جنون و شوریدگی نسل‌ها یکی پس از دیگری می‌آیند و می‌روند و هر کدام بدون خستگی در میراث نسل‌های گذشته دخالت کرده و بر آن چیزی می‌افزایند و بنوبه خود می‌گذرد و ناپدید میگردد

پیدایش نقاط هرگز

اتمان - (۱)

فرستی لازم است و باید زمانی بگذرد و چشم‌های ما بسایه روشن جهان اشباح که در آن هزارها اوهام و تخیلات قرن مورد بحث بیکدیگر آمیخته و تظاهر مینمایند معتاد و آشنا گردد تا بتدریج بتوانیم امور را مشاهده کرده تمیز دهیم و سرانجام در آن اثر يك قانون طبیعی را که در فکر تأثیر دارد دریابیم، اکنون بمورد است نظریاتی که در قدیمی‌ترین آثار مندرج است از نظر بگذرانیم و سپس بمطالعه کارها و آثار نسل‌های جدید پردازیم و چون بتدریج پیش‌آیم منظره این صحنه تغییر میکند و این تغییرات هم فاقد اثر و نتیجه نمیباشد

از میان مبدعات و تخیلات هندی؛ و از خلل این انبوه مهم و تیره خیال‌ها و اشباح آنچه مهم‌تر است بتدریج بیرون آمده و صراحت و وضوح خاصی پیدا میکند و در نتیجه تخیلات و اشباح ضعیف تر را تابع ساخته؛ خود در درجه اول و در مرکز دایره آنها جای میگیرد از نظر متفکرین هند تروهای که بکار افتادن آنها جریان عالم

را مرتب نگاه میدارند وجودشان بخودی خود و برای خود نیست؛ فکر هندی در این موضوع دورتر میرود و هر چه بطرف جلو نفوذ میکند بشتر متوجه میشود که این نیروها متکی بقوانی اصلی و اساسی هستند که از آنها نیروی حیاتی خودرا گرفته و چونت هنگام زوال و مرگشان در میرسد بدانها می پیوندند، هرچند امور عالم درظاهر از یکریگر جدا و مجزی هستند ولی فکر هندی میکوشد در کمون و اعماق اشیاء یعنی آنجا که رابطه معینی کثرات را یکدیگر می پیوندند نفوذ نموده و کثرت را با توجیه و تأویل بوحدت برساند؛ و باصل هرووجود و (اصل اصل) برسد، میخواهد رشته را که با آن تار و بود هستی موجودات بهم پیوسته شده و رشته این رشته را بشناسد و از اصل و حقیقت جهان حوادث و حقیقت (حقیقت) آگاه گردد، بطور مختصر باید گفت اندیشه هندی در جستجوی اصل اشیاء و وحدت در هر کثرت است

تخیلات مخصوص هندی که از دورترین ایام گذشته بانی مانده است واسته همین اندیشه مذکور در فوق است که هر چه پیشتر رفته بیشتر رواج یافته است

در (ریک ودا) حدود صور خدایان قدیمی را باطرزی که روشن و صریح و در عین حال تاریک و مبهم است می بینیم، سرایندگان سرودهای مذهبی بس از کوشش برای تعمق و بررسی در طبیعت اسرار آمیز خدایان از روی میل و خواست خود اظهار میدارند: خدائی عین خدای دیگر است مثلاً میگویند (آگنی) چون بدنیا آید (وارونا) است و چون او را بسوزانند (میترا) است و برای فرد بشریکه او را میستاید (اندرا) است. فکر هندی نمیتواند مانند اندیشه یونانی خصوصیات حیاتی و و شخصیت و منش فرد را در نظر گرفته و او را در محیطی محدود که در آن جز برای زندگی خاص خودش جایی باقی نباشد مورد نظر و توجه قرار دهد؛ بلکه بمکس امور شخصی وجود افراد را رها کرده و سر رشته آنها را در اثر تعمق در امور غیر معین و نا معلوم گم میکند، از اینجا است که فکر هندی پیوسته در جستجوی کلیات و مجموعه حوادث است و هر مجموعه یا مفهوم کلی را جداگانه و بطور مستقل مورد توجه و نظر قرار میدهد، تا بوحدت منتهی گردد، خصوصیات فردی و شروط و قیود را کنار میگذارد تا ریشه مشترک و واحدی بدست آورد، و از انجا است که

در این موارد چنین نتیجه میگیرد : « این موجود کل است ؛ آن امر واحد است » ، ولی پس از آنکه باین ترتیب سریع وحدتی بدست آمده با همان سرعت آنرا دور میاندازد ؛ این واحد که اکنون در نظر او (کل) محسوب بود مجدداً در میان امواج مغشوش و مبهم نیرو هائی که بر جهان برون و درون انسان فرمانروائی میکنند (مانند زمان • مکان • کلمه • کلام) نابود و فانی میگردد

در یکی از کتب و آثار ودائی بیش از آثار دیگر مبدء این اندیشه یعنی جستجوی (وحدت و کل) را میتوان یافت و ترتیب سلسله مراتب آنرا بدرستی دانست ؛ این کتاب که میتوان آنرا با معنی ترین و بهترین قسمت ادبیات هندی دانست موسوم است به (رهمانا دسان ساتیه) از مطالب این کتاب بخوبی معلوم میشود که در آغاز چگونه از میان توده انبوه و مبهم اندیشه ها موضوع نفس (خود) اهمیت و وضوح خاصی پیدا کرده و در درجه اول قرار گرفته است ، هندی ها (نفس) را (اتمان - ۱) می نامند ، معنای تحت اللفظی این کلمه (ورزش ، نسیم ؛ جنبش ۲) است ؛ و آن تکیه گاه و ریشه اصلی تمام نیروها و مبدء کلیه اعمال حیاتی انسان است ، محرك وزش های حیاتی تمام جسم انسانرا احاطه کرده و سر سلسله همه آنها (اتمان) است و آن نیروئی است مرکزی و درونی که قوه ابجاد و آفریننده اش بر تمام اعماق زندگی شخصی هر فرد حکمفرما است ، این جنبش حیاتی بدون نام و نشانی است که مبدء و منشاء تمام جنبشهای ما نام و نشان است ، موافق آنچه در کتاب (رهمانا دسان ساتیه) مسطور است ؛ ده نوع خیزش و جنبش حیاتی در انسان وجود دارد (اتمان) یازدهم آنها و پایه و مبدء همه است ؛ و باز بر حسب محتویات این کتاب ، (اتمان) هسته مرکزی است و سایر نیروهای حیاتی در پیرامون آن قرار دارند

(اتمان) روح و وجود انسان و شخصیت و اعضاء و نیروهای او يك نقطه مرکزی بوده و نیروی واحدی است که بخودی خود در کون تظاهرات و اعمال بیرونی حیاتی انسان فعالیت میکند. فرضیه وجود اتمان (طبعاً) در جنبش فکری هند برای اعتقاد يك نفس کلی که محرك تمام جهانست اثر مهمی داشته است ؛ آنچه را که متعبر هندی در وجود مخصوص خود موجود دانسته بجهان بیرون منتقل ساخته و در آن نیز عیناً موجودی پنداشته است :

در نظر او عالم کبیر (جهان) و عالم صغیر (انسان) یکدیگر پیوسته و هریک در دیگری منعکس است و تشکیلات و اجزاء هر کدام مشابه و مربوط یکدیگرند: چشم انسان شبیه چشم عالم یعنی (خورشید) است، و هرفرد بشری که مرد، باصره او بغورشید می پیوندد؛ و چنانکه در انسان نیروها و ورزش های حیاتی وجود دارد خدا یان نیرو؛ و ورزش حیاتی تمام اشیاء و جهانند (اتمان) نیز که جوهر و مرکز وجود انسان است در حدود وجود شخص او محدود و محبوس نمی ماند؛ بلکه بشکل نیروی آفریننده میشود که جنبش تمام جهان از اوست. او پادشاه تمام نیروها و ورزش های حیاتی و نیز پادشاه خدایان و آفریننده اشیاء بوده و همه عوالم از وجودش پدید آمده اند: «اتمان پراجاپاتی یا خدای کل است» و باز گفته اند: «اتمان همه چیز» است، آنچه گفته شد یکی از هزاران فرضیه ها و تخیلاتی است که در این موضوع بوجود آمده است ولی يك سلسله تصورات مبهم دیگر نیز هندیها داشته اند که بتدریج پدیدار گشته و نظرهارا از (اتمان) و اتحاد آن با جهان منحرف ساخته است اما موضوع (اتمان) نیز بکلی فراموش نشده بلکه بطور پنهانی در کار بوده و منتظر دوره شده است که از نو بخاطر ها آید و جلوه گیری آغاز کند.

برهما

در همین دوره در عالم اندیشه هندیها يك نیروی ثانوی که نماینده قدرت بزرگ جهان شناخته شده جلوه گیری آغاز می کند. کلام مقدس که همواره متعاقب قربانی است در تحت سه شکل و سه عنوان محفوظ می ماند. ۱. سرود مذهبی ۲. دستور ۳. آواز و سرود. معرفت این اصول و عناوین سه گانه ویژه کسانیست که حافظ (وداها) هستند. (برهما) آن نیروی پنهانی است که کلام مقدس و برهمنهارا که از آن آگاهی دارند بعالمی بالاتر و برتر از جهان و کلام غیر دینی سوق می دهد؛ همین نیرو چون در سرود، دستور و آواز جایگزین است خود معنی برتری و حقیقت قدس و پاکی آنها است: (حقیقت کلام، برهما است) دنیای سخن ودائی که معرفت و بکار بستن آن در قربانی، وظیفه اصلی زندگی برهمن است برای او بمنزله عالم صغیر است: برهمن طنین و انعکاس جهان را در قافیه های آواز مقدس می شنود؛ نیروی سحر آسای برهما که پیش از

هر چیز در آهنگ و نوای سخنان (ودا) خلاصه شده، در نظر برهمن؛ بزرگترین موجد و نظم دهنده وجود و راهنمای نیرومند سر نوشت است در این جا اندیشه (نیروی آفریننده) و فرمانروای جهان که میراث ازمنه گذشته و باستانی است با طرز فکر زمانهای نون آمیخته گردیده و صورت نوینی متناسب با تمایلات زمان پیدا کرده است

لطافت و زیبایی تخیلات هندیها راجع به (برهما)، که در اعماق کتب (ودا) جایگزین است با غرور راهبان جاشینان (برهما) در میان نوع بشر (مقصود برهمن ها است) آمیخته گردیده و بکمک یکدیگر جایگاهی رفیع و اهمیت خاصی برای خود بوجود آورده اند

راجع بیکنفر روحانی که تشریفات مذهبی معینی را انجام میدهد چنین گفته اند: «او از برهما یعنی سرسلله جهانیان سخن میگوید، و از اینجهت برهمن سرسلله جهانست»

یکی از سرودهای قدیمی (ودا) چنین آغاز میشود: «زمین بر روی حقیقت برپا شده، آسمان بر روی خورشید بنا گردیده (آدی تیا - ۱) ها واقعا وجود دارد»

در جای دیگر چنین مسطور است: «برهما نفس کلام است. حقیقت کلام برهما است» ۰۰۰ «برهما حق است» ۰۰۰ «بواسطه برهما آسمان و زمین باهم بایدارند»

چنین اندیشه که شرح آن داده شد شاید بیش از هر چیز از مختصات فکر هندیها باشد، ولی این نکته را باید دانست که مبدء پیدایش آن مشاهده عالم محسوس نبوده بلکه در اثر اندیشه و تفکر راجع بقدرت و توانایی کتب (ودا) واشغال بشغل روحانی پیدا شده و بتدریج اهمیت یافته است تا آنجا که آنرا عالیه ترین اندیشه که فکر انسان قادر بدربافتن آنست دانسته اند

ولی اهمیت برهما مدت زمانی طول کشیده تا ظاهر گردیده است زیرا در برابر این نکته که می گفته اند: «برهما شریفترین خدایانست» اینرا نیز اظهار می داشته اند: «آندراو آگنی شریفترین خدایانند» بعلاوه برهما در آن دوران، آن نیرو و توانایی را نیافته بود که بتواند (براجاپاتی)

ADITYAS (۱) یعنی خدایان بزرگ که فرزندان ADITIE
بنی لایتناهی هستند

خدای قدیمی ؛ آفریننده و پروردگار جهان را از سر بر فرمانرواییش سرنگون سازد ؛ بلکه در مرتبه بعد از او جای داشته است . (برهمناسان سائیه) در این موضوع چنین اظهار میدارد : > در روح پراجاپاتی این میل پیدا شد . من میتوانم از حال وحدت بیرون آمده و کثرت ایجاد نمایم ؛ در این راه کوشش های بسیاری کرد و زحمات طاقت فرسایی متحمل شد ، پس از کوشش بسیار و تحمل زحمت طاقت فرسا ، در آغاز برهما یعنی معرفت سه گانه را ایجاد کرد ؛ و این خرد برای او بمنزله نگاهبان و تکیه گاهی شد ؛ و از این جهت گفته اند : > برهما تکیه گاه عالم است ؛ و لذا آنکس که کلام مقدس را فرا میگیرد تکیه گاهی پیدا میکند ؛ زیرا برهما تکیه گاه است >

و نیز در این مورد چنین گفته اند : > برهما نخستین مولود عالم است > اما باید دانست برهما موجود ازلی و بدون آغاز نیست بلکه نخستین فرزند پراجاپاتی (یعنی پدر جهان و جهانیان) میباشد .

وجود مطلق یا :

(اتمان برهما)

در پیدایش این دو اندیشه هندی یعنی اتمان و برهما یعنی در کیفیت توسعه و انتشار آنها یکنوع و جوب و لزوم آرام و یکنواختی که لازمه پیدایش هر قانون طبیعی است مشهود است ؛ هر يك از این دو موجود ، در آغاز در قلمرو مخصوص خود مهمترین جایگاه را اشغال میکند ، و قوه خیال بیست و توسعه و نفوذ آن دو میافزاید و سپس آنها را تا بالا ترین درجات جهان بزرگ سوق داده مهمترین کارها را بدانها منسوب میدارد هر چند بر حسب اساطیر و داستانها ، (اتمان) و (برهما) مجزی و ممتاز از یکدیگر یاد شده باشند ؛ غیر ممکن است در خلال جریان و آمد و رفت اندیشه ها و مقایسه آنها و پیدایش رموز و اسرار این دو موجود بیکدیگر نزدیک نگردند ، مثلاً (برهما) را صورت عالم و (اتمان) را نخستین فرزند همین عالم نامیده اند . و نیز گفته اند : (برهما) در سرود مقدس و کلام و آواز حلول میکند ؛ و کسیکه تشریفات مذهبی را انجام میدهد بوسیله سرود و کلام و آواز نفس خود یعنی (اتمان) را بوجود میآورد . باز در جای دیگر چنین مسطور است . > نسیم ها و ورزش های حیاتی متکی بوحود

اتمان هستند » و « ورزش‌های حیاتی عبارتند از برهما ، مفهوم (برهما) و (اتمان) که سابقاً محدود و مشخص بود بتدریج تا لایتناهی توسعه مییابد و بنابراین بتدریج امتیاز این دو اندیشه از بین میرود ؛ زیرا فکر هندی که نسبت به (وحدت) حریص است نمیتواند اختلاف اندیشه‌های فردی را محفوظ نگاهدارد

در اثر مرور زمان آخرین حدود و امتیازات ، (اتمان) و (برهما) از بین میرود ، تصور موجود واحد وابدی که گاهی ظاهر شده وزمانی در زیر امواج آشفته اوهام ناپدید گردیده است سرانجام صورت روشنی بخود گرفته وبمرحله وضوح و قطعیت میرسد تا دیگر از بین نرود ؛ تمام مظاهر کثیر باین موجود واحد منتهی میگرددند ؛ روح و جهان از همین سرچشمه فیض تراوش کرده و حرکت و حیات آنها از او است ؛ نام این موجود واحد (اتمان) و نام دیگرش (برهما) است ، (اتمان) و (برهما) در این وجود واحد منحل میشوند ، و در همین اندیشه است که فکر مضطرب و پیریشان که در عالم اشباح و خیالات از فرط سرگردانی خسته شده وبسته آمده است سرانجام آرامش را در مییابد . در همین موضوع در کتب مقدمه چنین گفته شده است :

« برای ستایش و معرفی اتمان باید بگوئیم ، جسم او نسیم است صورتش نور است ، نفس او اثر است ؛ هر شکلی که بخواهد بخود بگیرد مانند اندیشه تند و نافذ است : اصل سخنان خوب و اعمال نیک است ؛ مبدء هربو و هر طعم است ؛ در تمام نواحی و مناطق جهان تأثیر و نفوذ دارد ، بدون هیچگونه ؛ کلام و دقتی تا آنجا که جهان ادامه دارد اونیز وجود خود را بسط میدهد ، در کموب هردانه کوچکی مانند برنج وجو و حتی ارزن (اتمات) وجود دارد

اتمان مانند روشنائی بدون دود ؛ طلایی و درخشنده است ولی گشاده تر از آسمان ؛ منبسط تر از اثير ، بزرگتر از زمین و با عظمت تر از تمام موجودات است ؛ او نفس نسیم و زنده و حقیقت وجود (من) است ، چون (من) از اینجهان رخت بر بندم باین (اتمان) می پیوندم ، کسیکه اینگونه می اندیشد ؛ هیچ شکلی برای او وجود ندارد- این سخنان را (ساندیلیا-۱) گفته است

بدین ترتیب مرکز جدیدی برای فکر انسان پیدا میشود ، این خدای نوین بزرگتر از خدایان قدیم است زیرا او (کل وجود) است و بدرخواستهای قلب انسانی هم نزدیکتر از آنها است ؛ زیرا او (حقیقت) انسان است ، نام دانشمندی که برای نخستین دفعه این عقیده نوین را اظهار کرده معلوم نیست و ممکن است سخنان او در آغاز در محیط کوچک و محدودی منعکس و منتشر شده باشد ، اما کسانی که این اندیشه را پذیرفته اگر هم از لحاظ تعداد کم بوده مسلماً روشن فکرترین و دانشمندترین مردم هند بوده اند و خواهیم دید که چگونه پس از این دوره همه اندیشه ها در برابر این فکر اهمیت خود را از دست داده ، و تمام مباحث و مسائل ببحث واحد یعنی مسئله (اتمان) (که اساس همه اشیاء است) منتهی میگردد :

خردهمندی که در هنگام ترك خانه و زندگی برای آخرین دفعه با همسرش صحبت میکند سخنش در موضوع (اتمان) است ، مشاجره و گفتگوی برهمن ها که برای مراسم با شکوه قربانی در بار پادشاهان جمع میشوند در اطراف (اتمان) است در آثاری که تا این زمان باقی است مباحثه ها و مشاجره های بسیاری از برهمنان دیده میشود که از راه بحث در پیرامون (اتمان) نیروهای خود را میسنجیده اند خردمندی بنام « گارگی - ۱ » به « یاجناوالکیا - ۲ » چنین میگوید :

« همانگونه که پسر یکی از خدایان « کاسی - ۳ » و یا « ویدها - ۴ » کمان بسته خود را میگسترده و تیر کشنده در دست گرفته براه میافتد ، من نیز خود را با دوسوال مسلح ساخته و نزد تو آمده ام که آنها را حل کنی »

یکی دیگر از کسانی که بموجب داستان « برهمنادسان سانتیه » در این مبارزه عظیم سخنوری و مباحثه کلامی با « یاجناوالکیا » نبرد میکنند باو چنین میگوید « چون کسی ضمن اشاره با دست بگوید . این اسب است ؛ این گاو است . با این عمل یعنی اشاره حسی آنرا نشان میدهد . ولی آیا « برهما » چگونه از چهره « اتمان » که در هر چیز موجود است

برده برمیگیرد، آخر بخت نشان بده (اتمان) چیست؟ « حر بفات
اینگونه مباحثه میکنند و پادشاهان نیز بمشاجره آنها گوش میدهند،
آنکس که از مباحثه و مناظره فاتح بیرون آید؛ از گاوهای ماده که
برای برهنه ها نگاهداری شده و شاخهای آنها از طلا پوشیده شده است
روان جایزه دریافت میدارد

متن کتب مقدسه غیر از این مناظر باشکوه در باری منظره ذیل را
نشان میدهد: « چوت برهمنان (اتمان) را شناختند بعلاقه خانوادگی و
مال و جاه بشت بازده و چون گدایان آواره و ولگرد میشوند
این قدیمترین نشانه رهبانیت هند است؛ از این برهمنها که (اتمان)
را شناخته و زندگی قرین فقر و آوارگی را برگزیده اند تکامل تاریخ
ما را مستقیماً به (بودا) هدایت میکند، چه او نیز خانواده و ثروت خود را
ترک گفت و با جامه زرد رهبانی زندگی قرین فقر و سرگردانی را برگزید
و از هرسو در جستجوی راه نجات روان شد، پیدایش مبحث وجود ابدی
و زندگی رهبانی در هند مقاری یکدیگر بلکه هر دو مظهر يك واقعه و
حقیقت مهم میباشند

وجود مطلق

و جهان بیرونی

اکنون باید اندیشه ها و تصورات مخصوص فکر هندی را در خصوص
(اتمان) و (برهما) و روابط آنها با دنیای خارج تشریح نمائیم، از اینجا است
که تمایلات مخصوص کیش بودائی آغاز شده و مشهود میگردد
نظریات و افکار برهمنها راجع به (اتمان) مجموعه و طریقه معینی
بوجود نیآورند؛ فکر هند با نظر آنی و چشم انداز فوری مجموعه جهان را
در نظر می گرفته و بیش از این کاری نمیتوانسته است انجام دهد، زیرا
نه نیروی انکار را داشته و نه احتیاجی برای این عمل در خود احساس
میکرده است. اندیشه هندی نمیتوانسته است این تصورات کلی را که خود
همچون بازیگری بوجود آورده است صورتی روشن و واضح در آورد و مسائل
را که در اثر این تصورات پیدا شده مورد توجه قرار دهد و مطالب
جدی را از خیالات واهی و مبهم جدا نماید. تعقیب تعریف و اثبات علمی

بصورت ابتدائی واولی خود وجود نداشته است ، و بجای آنها در هر مورد فکر برجسته و تند دیده میشود که همچون برق درخشنده است ولی متکی بهیچ اساس و متعاقب بهیچ نتیجه نیست و تنها یکنوع بازیگری با لغات و کلمات است

هندها پیوسته در جستجوی استعارات و کنایه ها و سخنان شاعرانه نوینی بوده اند که با آنها معمای (اتمان) را حل نمایند. از دورترین ایام پیشین و آغاز عالم سخن میگفته ، در پیرامون کیفیت وجود روح آدمی در دنیای دیگر بحث میکردند ولی همواره همه این سخنان مربوط به (اتمان) میشده است . و جای تعجب است که چگونه در میان این توده افکار مبهم و درهم آمیخته ؛ اندیشه های کاملاً متناقض در مجاورت یکدیگر قرار گرفته و تناقض آنها مورد توجه قرار نمیگیرد

تصور (اتمان) در روزگار پیشین برای تشریح این موضوع بیک سمت از مهمترین اثری که از آن دوره باقی مانده ، یعنی آخرین قسمتهای (برهمنادسان ساتیه) توسل میجوئیم ؛ در این اثر مکتوب با اولین تحقیقات راجع (باتمان) برخورد میکنیم ؛ این تحقیقات مبهم و آمیخته با خیالات اندیشه هائی واهی بنظر میرسد ، موجودیکه تمام جهان و جهانیان را مبداء و مصدر است در این کتاب به (اتمان) یعنی بهمان نامیکه در دوره های اخیر هم بدان مشهور بوده نامیده میشده است ،

افکار و اندیشه های مربوط به (اتمان) که در این کتاب دیده میشود دارای سادگی و خشونت قدیمی و بدوی بوده و از خط سیر اصلی و گذشته خود انحرافی ندارد ؛ در آنجا چنین مسطور است :

« در آغاز (اتمان) وجود داشت ، او بر دمی شباهت داشت ؛ در پیرامون خویش تن نگریست و جز خود چیزی ندید ؛ اولین سخنی که آغاز کرد این بود (من هستم) از اینجا کله (من) پیدا شد ، و از اینجا جهت هنوز هم کسیکه طرف خطاب واقع میشود در آغاز میگوید (من) و سپس اسم خود را ذکر میکند ، « اتمان » ترسید و از ایشرو بعد از آن وقت هر کس تنها بمسند میترسد . سپس با خود اینگونه اندیشید : « در صورتیکه جز من و بودی نیست از چه میترسم ؟ » بنا بر این ترس او از بین رفت . واقعاً از چه میترسید ؟ باید موجود دیگری باشد تا از او بترسد . (اتمان) احساس کرد که خرسند و راضی نیست و از اینجا جهت است که انسان هر وقت تنها باشد

راضی و خرسند نخواهد بود . (اتمان) میل پیدا کرد که دو موجود وجود داشته باشند ، در وجود او طبیعت زن و مردی که در آغوش هم قرار داشتند یافت میشد ؛ طبیعت خود را بدو قسمت کرد ؛ از اینجا زن و شوهر پیدا شد . و از اینجا میتوان بگفته (یا جنانا و الکیا) معترف شد ، که هر يك از ما نصف از يك موجود هستیم ، و از اینرو است که نقص وجود مرد با زن ترمیم میشود . پس (اتمان) با خود جمع شد و از اینرو مردم بوجود آمدند . »

در کتاب فوق دنباله سخن اینطور ادامه پیدا میکند : دو نیمه نر و ماده که در طبیعت (اتمان) وجود داشت پس از آنکه شکل اسبان در در آمدن به ترتیب شکل حیوانات را بخود گرفت و سلسله موجودات حاددار را بوجود آورد ؛ بالاخره (اتمان) از خود حرارت و برودت بابعبارت دیگر خدایان (آگنی) و (سمارا) ایجاد کرد :

« باین ترتیب آفریننده نخستین . مافوق خود را ایجاد کرد ؛ زیرا او خدایانی بزرگتر از خود بوجود آورد ؛ و خود او که موجودی فناپذیر است ، موجوداتی فنا پذیر خلق نمود ، بنا براین عالتر از خود را آفریده است در این سلسله آفرینش آنکس که این معنی را درک کرده ، محل و موقع و جای خود را در می یابد . »

از لحاظ خارجی این قسمت کاملاً شبیه بکتاب قدیمه مربوط بشکوبین و پیدایش جهانست که آغاز آنها اینگونه است : « در آغاز پراحاباتی وجود داشت » در واقع این عقیده ساده و سطحی راجع بسده عالی را (صحیح تر آنست که بگوئیم موجود اولی) نزاحت میتوان از تصور که هندیها در گذشته راجع به (پراحاباتی) آفریننده و فرمانروای جهان داشته اند تشخیص داد . (اتمان) مطابق این عقیده بانسانی ابتدائی ولی خیلی نیر و مند شبیه تراست تا بخدایان ، و مخصوصاً بوجود واحد بزرگی که حیات و حرکت همه چیز از او است کمتر شهادت دارد . این (اتمان) مانند فرد بشری در تنهایی میترسد ، و امیال مبهمی در خود احساس میکند ؛ مانند بشر توالد و تناسل مینماید ، عده از خدایان مغلوب او هستند ولی این آفریده ها بزرگتر از آفریننده خود میباشند و در موضوع ایجاد و آفرینش هم از او برترند خلاصه (اتمان) که خود موجودی فبائی است خدایان جاودانی بوجود آورده است

مفهوم جدید (اتمان) مکالمه (یا جناوالکيا و مترائی)

قسمتهای دیگری از کتاب (برهمنادسان سانتیه) را نیز لازمست در برابر این قسمتی که نقل شده ذکر کنیم. «یا جناوالکيا» برهن مشهور، هنگامیکه میخواهد خانه وزندگی را ترک کند، وزندگی رهبانی و گوشه نشینی اختیار نماید، دارائی خود را بین دو زنش تقسیم می نماید؛ هنگامیکه از خانه دور میشود زوجه اش (مترئی) از او چنین می پرسد: «اگر دارائی و ثروت من دنیا را فرا گیرد آیا من موجودی جاودانی خواهم بود» شوهر در پاسخ چنین اظهار میدارد: «در این صورت زندگی تو مانند ثروتمندان خواهد بود، اما جاودانی بودن وجود انسان بدارائی و ثروت او مربوط نیست» دوباره زن این سؤال را میکند: «اگر من جاودان نمایم همه عالم برای من چه سودی خواهد داشت؟ ای وجود عالی و بزرگوار آنچه میدانی آشکارا با من بازگویی» در پاسخ این پرسش برهن بدین ترتیب راجع به (اتمان) با او صحبت میکند:

«اگر طبلی را بکوشند کسی نمیتواند صدای آنرا گرفته و تصرف کند ولی هنگامیکه خود طبل یا آنکس که او را میکوبد گرفتیم صدا را هم گرفته ایم اگر چنگی را بنوازند کسی نمیتواند صدای آنرا گرفته و تصرف کند، ولی هنگامیکه خود چنگ یا نوازنده آنرا گرفتیم صدا را هم گرفته ایم. اگر بوقی را بصدا در آورند کسی نمیتواند صدای آنرا گرفته و تصرف کند ولی وقتیکه خود بوق یا بصدا در آورنده آنرا گرفتیم صدا را هم گرفته ایم. اگر هیزم تری را بر آتش نهیم از هر طرف دود بهوا میرود همینطور است انتشار و بسط موجود بزرگی که (اتمان) نام دارد

(ریکودا) (یا جورودا) (ساماودا) سرودهای (آتاروان - ۱)
و (انجیراس - ۲) داستانها و حکایات، داش مقدس، قطعات، امثال؛

تفسیرها، همه از آثار و تراوشهای (اتمان) هستند

چون قطعه نمکی را در آب افکنند نمیتوان آنرا از آب جدا کرد

ولی چون آب را بیاشامند شور است . همینطور است حال این موجود بزرگ ؛ نامتناهی و نامحدود چه او با موجودات زمینی ظاهر و ، ما زوال آنها نابدید میگردد . پس از مرك ادراك و معرفتی درکار نیست ای زن گوش بده ؛ درست دقت کن ، این بود آنچه لازم بود در پاسخ تو اظهار دارم باز (مترنی) دنباله پرسش را گرفته چنین گفت : « آقایی بزرگوار من ، اینکه گفتی پس از مرك ادراك و معرفتی درکار نیست مرا بومید و بگراف ساخت »

(باحناوالکیا باو چنین گفت : « من چیزیکه باعث نومییدی باشد تو نگفتم ؛ درك این مطلب آسان است ؛ آنجا که دو موجود باشند یکی از آنها میتواند دیگری را ببیند و خود او را احساس کند ، بسا او سخن گوید ؛ و سخنان او را بشنود ، ولی در آنجا که دو کاسگی از میان رفته و هر کس باصل خود (یعنی به اتمان) رسیده است ؛ کدام شخص و بچه وسیله میتواند ببیند ، حس کند ؛ سخن بگوید ، گوش بدهد ؛ فکر کند یا ادراك نماید ؛ آن موجودی را که تنها بوسیله آن میتوان معرفت حاصل کرد چگونه میتوان شناخت ؛ بعبارت دیگر بچه وسیله میتوان شناخته یعنی وسیله شناسائی را شناخت »

این بود گفتگوی آخری و وداع (باحناوالکیا) بازوحه اش

از لحاظ تقدم و تأخر زمانی نمیتوان بطور قطع گفت ، این تعبیرات بعد از نظریات مربوط به (آفرینش و خلقت) است که اندکی پیش ذکر کردیم ، اما از لحاظ توسعه و پیشرفت داخلی باید دانست ، چون از یکی از کتب بکتاب دیگری مراجعه کنیم ، یکنوع ترقی که خود مانند انقلابی است مشهود میگردد . موجب آنچه در کتاب اول ملاحظه است ، « اتمان » میترسد ، با خود حرف میزند ؛ با امیال و خواهشهای نفسانی سروکار دارد ، برای اینکه معلوم گردد از مخلوقات خود بزرگتر است بانه با آنها مقایسه میگردد ؛ ولی در کتاب دیگر « اتمان » از تمام حدود و مشخصات هرو وجود فردی منزله شده و بمنزله مفهوم کلی حیات انسانی است ؛ در این مورد بالطبع این سؤال پیش میآید که آیا در این وجود کلی احساس ؛ فکر و ادراك وجود دارد بانه ؛ پاسخ حتماً منفی است زیرا احساس فرع وجود نو موجود است که یکی (درك کننده) و دیگری (درك شده) نام دارد

جهان بیرون که کثرت در آن بی نهایت راه یافته میدان آزمایش این تضاد است ! تضاد بمعنی ثنویت و امتیاز درك کننده و درك شده و فاعل و منفعل است) اما در وجود مطلق کثرت معنی ندارد ، بنا بر این هیچگونه درك و معرفتی در کار نیست زیرا لازمه شناسائی کثرت و دوگانگی است . (اتمان) نه کراست و نه کور ؛ او بیننده و شنونده بزرگست و هم او است که در جهان خارج و در کمون هر ادراك سهمی و بصری فعالیت میکند ، اما در جهان خودش نه می بندد و نه می شنود ؛ زیرا آنجا که وحدت حکمفرما است ، هر گونه امتیاز بین (شنونده و شنوده شده) و (بیننده و دیده شده) بی معنی است این سخنان مفهوم وحدت هلال (افلاطونیان جدید) را بخاطر می آورد که برای فرار از کثرت و دوگانگی در تحت هیچیک از دو عنوان (درك کننده) و « درك شونده » نمیکنند بلکه برتر از عقل و خرد است . اتمان نیز چنانکه (یاجناوالکیا) آنرا در وداع آخری خود یاد میکند وجود غیر مشخصی است عالی و برتر از هر چیز ولی اصل و بینا دهر وجود مشخص میباشد ؛ (اتمان) یگانه منشاء جمیع نیروهائی است که آثار آنها در زندگی شخصی و فردی دیده میشود ولی این نیروها تنها در جهان حوادث و کثرت محقق و مشهود میگردند نه در وجود واحد وابدی وجود واحد نه بزرگ است و نه کوچک . نه دراز است و نه کوتاه . نه پنهانست و نه آشکارا ، نه درون است و نه بیرون ؛ نام او را فقط باادات و کلمات منفی (مانند نه - خبر) میتوان یاد کرد ؛ با هیچ تعریفی نمیتوان آنرا حد و وصف نمود ؛ ولی با این وصف آهنگ مقدس (ام - ۱) نماینده اثباتی او است

عدم - وجود غیر فردی

با آنچه تا کنون در این موضوع ذکر شده ، وظیفه توجیه و امان نظر پایان نرسیده است زیرا باید این نکته را دانست که (اتمان) با جهان خارج چه روابطی دارد ؛ و چگونه این حقیقت وجود از کمون خفا بدنیای محسوس میرسد . آیا در جهان محسوس چیزی وجود دارد که از قلمرو (اتمان) خارج باشد . و عبارت دیگر آیا موجودی هست که در تحت هر عنوانی آنرا در یابند (اتمان) نباشد ؟ یا آنکه دنیای کثرت و جهان محسوس بدون هیچگونه باقیمانده و زوائدی (با اتمان) تبدیل شده و بدان بازگشت مینماید ؟ در هر صورت

هر کس بخواهد در موضوع (انمان) و دنیای مادی سخنی گوید باید بدین پرسش توجه کامل نماید ولی متفکرین هندی در این مورد بحث سطحی اکتفا کرده و جداً در آن وارد نشده اند، آنچه را این طبقه اهمیت میدهند اینست که بطرف بفهمانند، (انمان) سرچشمه حیات بوده و واحد یستکه امور کثیر از آن بوجود آمده اند. اما آنجا که این بحث پیش آید؛ که ربط این واحد و کثیر چیست؟ و چگونه این دو امر متناقض با هم سازگار شده اند؟ آری آنجا که حل این مسئله مورد نظر باشد دانشمندان هندی بجای اینکه صریحاً موضوع را بیان کرده و مفهوم سازند زبان استعاره میکشایند و بیانات ضرب المثل ها و کنایات میبردازند

ما این وصف بسیاری از امثال و بیانات هندی با صراحت کم یا زیاد می‌رساند که تمام عالم وجود از (انمان) بیرون آمده، بقسمیکه هر موجودی غیر از او در او مکنون بوده است: «همانگونه که رفر از آتش سوزان هزاران جرقه شبیه بآتش دیده میشود موجودات مختلف از وجود ابدی در آغاز بوجود آمده و سرانجام بدان باز میگردد»

«همانگونه که عنکبوت تارهای خود را در بیرون می‌تند و سپس آنها را بدرون خود میکشد؛ همانگونه که گیاهها در روی زمین میرویند و موی و پشم از بدن انسان و حیوان زنده بیرون می‌آید؛ همه موجودات عالم از موجود ابدی زاده میشوند» (در آغاز عدم بود و از آن وجود زائیده شد، وجود خود را ایجاد کرد و سپس از خود عالم خلقت را بوجود آورد)

از طرف دیگر در بسیاری از نوشته‌ها شاید بتوان باسنجش‌ها و مقایسه‌های مبهم و تعییرات فراری از ذهن وجود عنصری غیر از (انمان) را در اشیاء تشخیص داد ولی این مطلب بطرزی مبهم و غیر مفهوم از نوشته‌ها برمی‌آید. «در پیش گفته شد همانگونه که نمک در آب محلول است (انمان) در کمون اشیاء وجود دارد؛ و چنانکه در درون دایره چرخ همه اشعه یکی میشوند تمام عوامل حیاتی جمیع عوالم خدایان و موجودات و (انمان)ها در (انمان) متحد میگرددند». شاید بتوان این اندیشه را بدین نحو تکمیل کرد: هیچ قطره آب شور از نمک خالی نیست ولی آب نمیتواند وجودی مستقل از نمک داشته باشد، و شمع‌های دایره چرخ را نیز که در آن محتوی هستند نمیتوان از خود چرخ ممتاز دانست و در تمحه

میتوان اظهار داشت از این سنجشها معلومست که (اتمان) مرکز فعالیت و تنها منبع نور و حقیقت اشیاء است ولی بازهم در اشیاء چیزی غیر از آن میتوان موجود دانست در این موضوع چنین گفته اند :

موجودیکه در کون زمین جای دارد ولی در عین حال از آن جدا و ممتاز است و زمین برای او بمنزله جسم است اما او را نمیشناسد ؛ موجودیکه باعث حیات و راهنمای درونی زمین است ؛ چنین موجودی رهبر درونی و وجود جاودانی (اتمان) است . موجودیکه در آب ، آتش ، باد ، اشر ؛ ماه ، خورشید ، ستارگان ؛ فضا ، رعد ، برق و در تمام موجودات ، جهانها ؛ (ودا) ها ، قربانیها جای دارد و در عین حال وجودش از آنها مستقل است و تمام موجودات برای او بمنزله جسمند و در عین انکساره راهنمای آنهاست او را میشناسد ؛ همانا وجود ابدی یعنی (اتمان) است .
 « این وجود که حی تا نوك انگشتان در احسام موجودات حادار وجود دارد باشد تیغی است که در غلاف خود باشد یا نقری که در سوراخ جاسگزین گردد »

و درحای دیگر در متن کتب مقدس چنین مرسوم است :
 « امار و فرمان این وجود ابدی است که آفتاب و ماه ، روزها و شبها هفته ها و ماهها ، فصل و سالها پایرجا و برقرارند ؛ امار و فرمان این وجود ابدی است که رودخانه ها از کوههای پر از برف جاری شد بعضی بجانب مغرب و برخی بجانب مشرق و سوی نواحی عالم روی آور میشوند ؛ امار و فرمان این وجود ابدی است ، که مردم شخص احسان کننده و خدایان آنکس را که قربانی تقدیم میدارد میستایند و ثواب احسان و هدیه برای ارواح مردگان ذخیره میگردد »

قسمت زیر را که در بسیاری از کتب مقدس تکرار شده باند در اینجا یادآوری کنیم : « از ترس او است (وجود ابدی) که آفتاب طلوع میکند و باد میوزد ، از ترس او است که (آگنی و آندرا) و خدای مركراسر جهان را می پیمایند »

گرچه توصیه ها و بیاناتیکه در این عبارات مختلف دیده میشود باهم فرق بسیار دارند ولی آنچه نظر میرسد ، اصل و اساس نظریه در هیچ مورد تغییری نکرده است (اتمان) در هر حال تنها منظم کننده موجودات زنده و متحرک است ولی در مقابل این هادی و محرک جهانی چیزی وجود ندارد

که گرچه با نیروی (اتمان) زنده و در حرکت است، اما خود غیر از آنست
 بنابراین در اشیاء جنبه وجود دارد که غیر از (اتمان) است و از
 اینرو باید روشن شود که توجیه و تصور این جنبه چگونه ممکن است ؟
 طبعاً انسان انتظار دارد که این جنبه و این قسمت ماده باشد که خود
 هیولائی است تیره و بدون شکل و از (اتمان) که مبداء نور و صورتها
 است ، صورت بدان افاضه میشود ؛ اما کتب و آثار هندی بسیار کم در
 این قسمت بحث کرده اند ، در نظر هندی معرفت و شناسائی (اتمان)
 که آنرا نمیتوان از تصور نجات روح در بیرون از جهان رنج خیز
 و محدود جدا کرد بقدری اهمیت دارد که قسمت دیگر موضوع را کاملاً
 بی اهمیت جاوه میدهد ، و هر جا صحبت از قسمت دیگر (یعنی تسمتی که
 از اتمان مستقل است) میان میآید ، بر حسب آنچه از تعبیرات هندیها
 فهمیده میشود آنرا هیولای مبهم و (امکان خاص) تصور کرده اند که در
 نتیجه تأثیر (اتمان) تحقق و وجود پیدا میکند (اودالاکا - ۱) به پسر
 خود چنین تعلیم میدهد :

و خود ارلی در آغاز ناخود چنین اندیشید : « آیا ممکن است من
 کثرت پیدا کنم ! » و در اینحال آتش را از خود بوجود آورد ،
 آتش آب را ایجاد نمود ، آب علت پیدایش خوردنی ها گردد آنگاه
 این موجود الهی چنین اندیشید : « من اکنون با نیروی حیاتی خود در
 این سه موجود داخل میگروم و بآنها صورت و نام افاضه میکنم » و سپس
 با نیروی حیاتی خویش در آتش و آب و خوراک داخل گشت و درائر ترکیب
 آنها عناصر را بوجود آورد ؛ ما بن ترتیب خالق کسل یعنی (اتمان)
 از این سه عنصر ؛ جهان واقعی را ایجاد نمود

حال باید دید آیا این سه موجود اولی و سه مخلوق اصلی (اتمان)
 پیش از آنکه نیروی حیات و صورت و نام بدانها افاضه شود چه بوده اند ؟
 مسلماً هندیها آنها را هیولائی موجود و در عین حال غیر مشخص
 می پنداشته اند که در جهان محسوس مقدم بوده ولی از وجود ابدی (اتمان)
 مؤخر و نخستین آفریده او بوده اند . تلاش و کوشش های اولیه هندیها
 برای توجیه و تصور عالم مادی نشانه عدم مهارت محسوسی است ، زیرا
 چنین انتظار میرود که ماده و هیولای اولی پیش از آنکه از طرف خالق

نام و صورت بدان افاضه شود چیزی بدون شکل و بی نام و مطلقاً غیر مشخص بوده است : ولی جای تعجب است که با این وصف از آغاز در تحت سه عنوان آتش و آب و خوراک یاد شده و بنابراین در بادی نظر عنصری مشخص و معین محسوب میشده است ، از طرف دیگر (اتمان) یعنی آفریننده و زندگی بخش هیولی در اینجا بآن اندازه مجرد و عالی نیست که در سخنان وداع (یا جاناوالکیا) دیدیم ؛ او وجود واحد و بسیطی نیست که علت وحدت حقیقی خود حتی اندیشه و تصور هم از وی دور باشد ، زیرا ثنویت فاعل و قابل منافی این وحدت است ، در اینجا (اتمان) فکر میکند و فکرش هم چنین است : « آیامن میتوانم بکثرت تبدیل شوم ! » ولی علت این تضاد واضح است ، زیرا برای این متفکرین که وحدت ذاتی (اتمان) را تا آخرین درجه رسانده اند سیار مشکل است مسئله ماده و پیدایش آنرا از (اتمان) توجیه کنند ، بنابراین سکوت متون کتب مقدس که ظاهراً باشدت هر چه تمامتر در بیان نتایج نظریه (اتمان) اصرار دارند در این مسئله بر حسب تصادف و اتفاق نبوده است ؛ زیرا ممکن است فکر در اینجا خود را در برابر پرتکاهی بیابد که عبور از آنرا غیر مقدور تشخیص دهد

بدبینی = تناسخ = راه نجات

اکنون جای آن دارد سخنی چند درباره نتایجی که فلسفه هندی در عالم خارج و در درون عالم کثرت و حوادث از مسئله وحدت وجود و وجود کلی مطلق میگیرد بیان آوریم . باید دید فکر هندی برای جهان زندگی و مرگ و مسائل اخلاقی که کاملاً بدانها مربوط است چه ارزش و قیمتی قائل بوده است ؟ از همین جا سرچشمه و آغاز بدبینی هندیها هویدا است فکر بخشنده و بذال هندی تمام مزایای قابل تصور ، تمام کمالها و وحدت مطلق و اشاعه و بسط بی نهایت را (باتمان) منسوب میدارد ، بنابراین دنیای کثرت چون با این وحدت ابدی مقایسه شود جز جایگاه بدبختی و محدودیت و جدائی و فراق چه میتواند باشد ؟ از اینرو است که دارای این فکر و عقیده دنیا را منزل و مأوای حقیقی خود نمیداند : زیرا آت احساس طبیعی که هر کس دنیارا خانه خود میداند ، همان روزیکه فکر انسان این جهان را با وحدت مطلق سنجیده و آنرا محقر و ناچیز یافته است بکلی از بین

میرود ؛ و تکریم و ستایش (اتمان) ؛ بدون دخالت اراده و بالطبع منتهی بتحقیق این زندگی خاکی میگردد ، بدیهی است که در آغاز این اندیشه با اشکال مفهوم میگردد و تأثیر آن ناچیز است ولی خیلی زود بنحوی بسیار واضح و دردناک حس میشود . زیرا چگونه میتوان شنید که (اتمان) بسم بر تراز گرسنگی و تشنگی ؛ رنج و شرمندگی و پیری و مرگ است و در کمون و ساطع این سخن این نکته پنهان را درک نکرد که در این جهان بر موجودات آن گرسنگی و تشنگی و رنج و شرمندگی حکمفرما است و در اینجا انسان برای پیری و مرگ متولد میشود ؛ آیا روح فردی که با (اتمان) متحداست میتواند در این دنیای خاکی خود را در وطن مألوف بیندازد ؛ (یا جانا والکیا) به (اودالاکا) حنن مگوید :

« بینائی که دیده نمیشود ؛ شنوائی که شنیده نمیشود ، متفکری که در فکر نمیکند ، شناسنده ناشناس که غیر از او بیننده و شنونده و متفکری نیست ؛ راهنمای درونی و جاویدان تو (اتمان) است ، بیرون از جهان (اتمان) جز رنج و محنت چیزی نیست »
و در جای دیگر میگوید :

« همانگونه که خورشید یعنی چشم جهان از هر گونه بیماری که چشم انسان بدان مبتلی میشود دور است ، وجود یگانه (اتمان) که در کمون همه موجودات وجود دارد از همه رنجهای جهان برکنار خواهد ماند »

انجا نخستین موردی است که (رنج جهان) یادآوری میشود ، و هر چند که (اتمان) آن وجه یگانه و سعادتمند خود پسندیده باشد که در عالم کثرت و تغییر و فراق جلوه گر شود ، ولی باز هم بد بختی بزرگی نصیب جهان و جهانیان شده و بهتر این بود که اصلاً عالم کنونی موجود نشود این مطلب را فلسفه هند آشکارا بیان نمیکند : زیرا نمیخواهد وجود یگانه و سعادتمند و حقیقت مطلق را مسئول جهانیان بداند یا او را بظطای دیگری متهم نماید . اما در آنجا که هدف عالی کوششهای بشر را این پنداشته است که ظهور (اتمان) یعنی پیدایش جهان را هیچ انکار و سعی کند باز مظاهر کثرت را در خود فانی ساخته و بوحدت پیوندد بالطبع مسئولیت را برای وجود یگانه و سعادتمند و حقیقت معنوی جهان ثابت دانسته است

بنا بر آنچه ذکر شد ؛ جهان (اتمان) ضد این عالم رنج و زندگی

خاکی است؛ حال باید دید فلسفه هند در این دو عالم و در فاصله که میان آنها موجود است چه منزلت و محلی برای انسان قائل است؟ این سؤال کاملاً مربوط بموضوع تناسخ (تغییر بدن دادن ارواح) میباشد آثار و علائم مسئله تناسخ بنا بر آنچه از ظواهر معلوم میگردد اندکی پیش از پیدایش نظریه (وجود واحد و کلی) در کتب (ودا) ظهور کرده است در کیش قدیمی هند بطوریکه سرودهای مذهبی (ریک ودا)

میرساند؛ بهیچوجه موضوع بازگشت روح پس از مرگ و حلول آن در بدنهای دیگر و بطور کلی مبحث مرگ و تولد جدید در کار نیست، تنها راجع بجایگاه خوشبختان و نجات یافتگان بدین ترتیب بحث شده است: «در قلمرو (یاما) کسانی که راه سیاه و تاریک مرگ را پیموده اند برای همیشه خرسند و خوشبخت میباشند. آنجا جایست که لذت و خرسندی؛ سرور و شادمانی و نعمت ابدی وجود دارد و هر آرزومندی با آرزوی خود میرسد»

همچنین از ورطه های هولناک و تاریک ورنجهائی که برای بدکاران پیشبینی شده گفتگو میشود اما خواننده (ریک ودا) جز آنچه ذکر شد چیزی احساس نمیکند: بطور کلی هر کس در دنیای خوشبختان یا جهان تیره روزان ابدی وارد شد سرنوشت او برای همیشه ثابت و یکسان است

در پیش بیان کردیم که پس از دوره (ریک ودا) چگونه تصور جدیدی در موضوع عالم پیدا شد، از هر طرف نیروهای وحشتناک و مبهمی که رموز و اسراری پیرامون آنها را گرفته بود بر جهان حکمفرما گشت؛ این نیروها با یکدیگر در جنگ بودند و مانند دشمنان سهمناکی در سرنوشت انسان دخالت داشتند، این موضوع در قلمرو سلطه و نفوذ مرگ هم وارد شد و مطابق این عقیده قدرت و توانائی مرگ با ضربت مهلکی که ناسان میزند و او را از عداد زندگان خارج میسازد پایان نمیرسد؛ از یکطرف میگویند که نیروی مرگ در دنیای دیگر نیز بر آنکس که نمیتواند خود را بکمک نذور و اوراد مخصوصی نجات دهد مسلط است و پیوسته او را میکشد، و باز کشتن را تکرار میکند و از طرف دیگر در جای دیگر میگویند نیروهای مرگ دسته متشکل و مرتب هستند که بعضی از آنها در این دنیا و بعضی در دنیای دیگر پیوسته دنبال افراد انسانند:

» آنکس که بدون نجات یافتن از مرك بدنیای دیگر می‌رود مانند هنگامیکه در این دنیا است ؛ مرك بدون هیچگونه رعایت و ملاحظه هر موقعیکه خواست او را می‌کشد ؛ این کس شکار دائمی مرك است»
و درجای دیگر چنین مسطور است :

» نیروهای مرك در حقیقت بر تمام عوالم فرمانروائی و تسلط دارند ؛ آنکس که هیچ قربانی و نذری بدانها تقدیم ندارد مرك در هر عالمی او را تعقیب می‌کند اما کسیکه برای نیروهای مرك قربانی و هدیه نثار کند در عوالم بعدی مرك از او دور می‌شود «

دروشته‌ها و کتب این دوره که برای نخستین دفعه این افکار و خیالات مبهم و حزن انگیز ظاهر گشته از مسئله لزوم (تولد جدید) یا اگر دقیق‌تر و تحت عنوانیکه از آغاز ، خود این فکر ظاهر شده سخن گوئیم از مسئله (تجدید مرك) بسیار کم بحث شده است ؛ اما با این وصف این نظریه تأثیر عجیبی در احساسات مذهبی آن دوره داشته است برای روح انسان کاملاً ممکن است این موضوع را تحمل کند که سرنوشتش روزی بطور ثابت و برای همیشه تعیین شود اما تحمل سرگردانی و پیوسته از عالمی به عالم دیگر منتقل شدن و همواره با نیروی (تجدید مرك) مبارزه کردن کار بسیار مشکلی است ، چه شخص قوی القلب و شجاعی را میتوان یافت که از اندیشه این نقل و انتقال و حرکت دائمی بخود نلرزد ؟ از طرف دیگر نباید فراموش کرد که یکفردهندی بین عوالم وحدت و آرامش و خوشبختی و این عالم کثرت که پیوسته در تغییر است تضاد عجیبی احساس می‌کرده است ! باین ترتیب میتوان بغومی درك کرد که منظره مهیب (تجدید حیات) یعنی (تجدید مرك) زندگی این دنیا را با الوان تیره و تاری رنگ آمیزی کرده و آنرا جایگاه رنج و بدبختی معرفی نموده است

ولی باید دانست اندیشه مرگهای پی در پی که در عوالم دیگر منتظر موجود بشری است ممکن نیست تنها بنهن آید بلکه اندیشه دیگری که مکمل و خشنی‌کننده آنست نیز بالطبع در فکر انسان نقش می‌بندد و آن فکر (نجات از مرك) است ، زیرا در غیر اینصورت سرنوشت انسانرا نومیدی محض احاطه میکند ، از ایشرو است که از آغاز مسئله تغییر بدن دادن ارواح یعنی تناسخ بطوریکه قطعی و اجتناب ناپذیر باشد

مورد قبول واقع نشده است بنا براین در عین اینکه موضوع تناسخ مورد بحث واقع شده موضوع مکمل آن یعنی اعتقاد براه چاره برای فرار از توالی بدون هدف ؛ مرك و حیات نیز پیدا شده و در زندگی مذهبی و رهبانی مسئله (نجات) بیش از هر چه کسب اهمیت کرده است

تغییرات تدریجی و ترقیّات سریعی که در آن دوره در اندیشه برهمنی یکی پس از دیگری پدیدار گردیده، در طرز تعبیر و عناوین مخصوص بمسئله نجات منعکس بوده و از این راه آنها را میتوان استنباط نمود

تا هنگامیکه انسان هنوز نتوانسته است راه پریچ و خم و مبهم رموز و اسرار عجیب و غریب را طی کرده و به (اتمان) یعنی وجود واحد و کلی راه یابد ؛ در پیرامون تصورات راجع بمسئله نجات فیز همان خیالهای واهی و تعبیرات دل‌بخواه که لازمه اندیشه‌های آن زمانست وجود دارند و تنها وسیله قربانی که نیروی بزرگ و رمز اصلی هر وجود و هر پیش‌آمدی است انسان میتواند بندهای مرك را از وجود خود بگسلاند ؛ گذشته از خود قربانی علم مقدس قربانی نیز همان نیروی آزادی بخش را دارد

مؤثرترین قربانیها قربانی روزانه است که بدو بخشنده نور در شب و روز تقدیم میگردد ، قربانی صبح برای خورشید و قربانی شام برای خورشید شبانه یعنی (آگنی) است ، و در دنبال هر يك هدیه بخداوند مخلوقات یعنی (پراجاپاتی) تقدیم میگردد . مرك در خورشید جای دارد ؛ اشعه آفتاب بمنزله بندها و مهارهایی است که بوسیله آنها آثار و نسیم‌های حیاتی را بسوی خود میکشد

« کسایکه این معرفت را حاصل کرده و مراسم این قربانی را بانجام میرسانند پس از مرك از نو متولد میشوند ، این تولد جدید در دنبال خود مرك ندارد ولی آنها که این معرفت را حاصل نکرده و مراسم این قربانی را بانجام میرسانند پس از مرگ از نو متولد میشوند ولی مجدداً و برای همیشه در معرض مرگ خواهند بود »

اعتقاد بتناسخ و تغییر بدن دادن ارواح و نجات از مرگ در تحت عناوین خیالی عجیبی که ذکر شد آغاز گردیده ، و در زمان پیدایش

این اندیشه با افکار نوینی بهر صفت ظهور رسیده که بجهان مورد نظر و مطلوب برهنهها منظره نوینی بخشیده است در همین زمانست که وجود ابدی و جاوید یعنی سرچشمه هستی را در (اتمان - برهما) جستجو میکرده اند؛ پس از این مرحله دوره جدیدی که بنوبت دو اندیشه مرك و نجات در آن مشهود است پیش میآید؛ در این دوره این دو اندیشه ارزش نوین مخصوصی پیدا میکنند. در این مبحث نیز قسمتهای مختلف این نظریه بطوری با یکدیگر آمیخته و مجموعه واحدی تشکیل میدهند که امتیاز آنها غیر ممکن است: از یکطرف بن وجود ابدی (برهما) که هم اصل و منشاء وجود و هم ذات روح انسانی است (زیرا اتمان عین برهما است) و این جهان سبب که بارنج آمیخته و در معرض مرك و فنا است ثنوتی مشهود است و از طرف دیگر ثنویت و تضاد مشابهی با آنچه ذکر شد؛ در میان روحیکه نجات نیافته و در چنگالهای مرك اسیر است و پیوسته آنرا از حیاتی بجیات دیگر میکشد و روح نجات یافته که مرك را مغلوب ساخته و سیر و تلاش را خاتمه داده وجود دارد اگر این دورشته فکر را بایکدیگر بسنجم نتیجه مقایسه بدون شك چنین است: «سیر و سفر روح در اقالیم مرك نتیجه جدائی از (برهما) است؛ و نجات عبارتست از اتحاد روح با (برهما) یعنی جوهر اصلی و ذاتی خود، این اتحاد تا موقعیکه انسان از لحاظ فکر و اراده خود را جزئی از عالم کثرت می پندارد حاصل نمیشود و بنا براین تا چنین است مدتها در نحت تأثیر قانون این جهان یعنی قانون تولد و مرك باقی خواهد بود؛ اما چون نظر و میل و اراده انسان از توجه به عالم کثرت بر گشت، روح او از سلطه طالمانه مرك رهائی مییابد و بمبدء حیات یعنی (برهما) باز میگردد»

در (آتارودا) چنین مسطور است:

«خردمند حیات جاودایی داشته، بدون هوی و هوس زندقه میگذرد، او موجود مستقلی است؛ از عصاره حقیقی حیات تغذیه مینماید؛ خطا و گناه را در او راه نیست، مرك را میشناسد و از آن بیم و هراسی ندارد، خردمندیکه به (اتمان) پیوسته و عین آن شده است پیر نمیشود؛ او همیشه جوانست»

و در جای دیگر چنین مسطور است:

«موجود انسانی در این دنیا مانند شخصی است که او را با چشمهای

بسته از سر زمین قندهار آورده و او را در محلی تنها رها کنند ؛ این شخص بسوی مشرق ، شمال و جنوب بدون بصیرت می رود و چنین میگوید : « مرا با چشمهای بسته باینجا آورده اند ؛ مرا با چشمهای بسته اینجا رها کرده اند » تا اینکه شخصی چشمهای او را بگشاید و باو بگوید « راه سرزمین قندهار از این طرف است . از اینسو باید بروی » ؛ در اینصورت از قریه بقریه دیگر می رود و سر انجام بقندهار میرسد . چنین است حال کسیکه در این جهان استاد خردمندی او را راهنمایی میکند ، زیرا زبان حال او چنین است : « تاهنگامیکه نجات نیافته ام وابسته این جهان هستم ، ولی سرانجام بمقصود و هدف اصلی خواهم رسید »

در (برهمنانادسان ساتیه) چنین مسطور است

« چنانکه یکنفر قلاب دوز ، قطعه را از يك پارچه رنگا رنگ جدا میسازد و قطعه نوین و قشنگتری بوجود میآورد ؛ روح انسانی نیز در حالت مرك جسم را دور میاندازد و آنرا فراموش میسازد و شكل نوین دیگری بخود میگیرد ، این صورت جدید ممکن است الهی انسانی باصورت موحود دیگری باشد . هرگونه انسان رفتار کرده خود همانگونه خواهد بود و بصورتی مناسب با کار خویش در میآید ؛ نیکوکار وجود نیکی میشود ، بدکردار موجود زشتی میگردد ، اعمال نیک و خالصانه انسان را نیک میسازد ؛ شرارت و کارهای شیطانی موجود اهریمنی و شریری بوجود میآورد » . اینگونه است حال کسیکه در امیال و خواهشهای نفسانی غرق شده است ، اما آنکس که هیچ میل و هوس ندارد از عالم هوی و آرزوها رسته و جز (اتیان) چیزی نمیخواهد و بآرزو و هدف اصلی خود رسیده است ، آثار حیات از بدن او بپیدن دیگری منتقل نمیشود ، بلکه در بدن خود او متراکم میگردد ؛ او (برهما) است و بسوی (برهما) بازگشت میکند ؛ بالاخره این بحث را اینگونه میتوان خلاصه کرد : « هنگامیکه موجودی خواهشهای نفسانی را از خود دور کرد ؛ این موجود فانی در جهان (برهما) داخل شده و جاویدان خواهد بود »

(کاما - ۱) یعنی خواست و (کارمان - ۲) یعنی عمل و کار نام نیروهائی هستند که نماینده روح بوده حدود آنرا مشخص میکنند و در واقع این دو

یکی هستند و در همان کتابیکه قسمتهای بالا از آن نقل شد در این موضوع چنین مسطور است : « طبیعت انسانرا از روی خواست اوباید شناخت ؛ در نتیجه میل اراده پیدا میشود ، در اثر اراده اعمال انجام مییابد و اعمال هر کس علت و مقدمه زندگی و پیش آمدهای او است »

فکر مجازات اخلاقی و سرزنش وجدان چنانکه از موضوع بالا برمیآید ؛ قرنهای یکی از اصول مسلم دینی بودائیه و برهمنیه بوده است ، این مردم بجزای عمل معتقد بوده اند ، بدن ترتیب که رفتار انسانرا مقدمه انتقال روح او از عالمی دیگر میدانسته اند ؛ ولی مطابق آنچه از منابع و کتب برمیآید در آغاز همه برهمنیهائی که راغب بفلسفه و دانش بوده موضوع جزای عمل را نمیدانسته اند و شخصی که از آن آگاه بوده آنرا سری می پنداشته و جز در خلوت از آن گفتگو بمیان نمی آورده است بر حسب آنچه در (رهمانا دسان سانتیه) باقیمانده است این مطلب از مباحثه بین مخالفین (یا جناوالکیا) که سعی میکردند اورا با پرسشهای خود مغلوب سازند نیز معلوم میشود از میان آنها (آرتابهاگا - ۱) جلو رفته و چنین میگوید :

ای (یا جناوالکیا) • چون انسان میمیرد صدای او جزء عنصر آتش میشود نفس های او جزء باد میگردد ، با صره اش بافتاب ملحق میشود ، فکرش بسوی ماه میرود ، سامعه اش بنواحی آسمان رهسپار میشود ؛ حشمش بخاک بر میگردد ، نفس او بجانب ائیر میرود ؛ موهای بدنش بکیاهها و گیسوانس بدرختها می پیوندد ؛ خون و مایعات بدن او جزء آنها میشوند • اما بگو بدانم (خود) انسان کجا میماند ؟
(یا جناوالکیا) در جوابش گفت :

ای (آرتابهاگا) این معرفت مخصوص من و تست ، هیچ سخنی راجع بآن نباید مردم گفت ؛ سپس دست اورا گرفته و در گوشه تنهایی دور از مردم با یکدیگر سخن گفتند ، سخنانشان راجع باعمال بود و خلاصه آنچه گفتند اینست ، انسان اگر نیکو کار باشد پاک و خوشبخت و اگر بد کردار باشد بد و بدبخت میگردد »

اما هیچ عملی نیست که بتواند انسانرا بعالم نجات و ملکوت رساند اورا با برهما متصل سازد ، زیرا اعمال نیک هم از تنگنای این عالم

محدود تجاوز نمایند ؛ البته نیکوکاران با جرو و جزای نیکی خود خواهند رسید ، اما جزای عمل موقتی جزاجری گذراند و موقت نخواهد بود ، وجود ابدی (اتمان) بیک اندازه برتر از ثواب و عقاب است :

« وصول بحیات جاویدان ما فوق نیکی و بدی است : ابدیت برتر از این و آنست ، از انجام و عدم انجام کاری بر دامن کبریائی خداوند جهان گردی نمی نشیند دست عمل کوتاھتر از آنست کہ بدان مقام عالی برسد »

بنابر این مسئله اعمال نیک و بد و وصول به عالم نجات و ملکوت دو موضوع کاملاً متفاوت هستند سپنجی و جاویدانی بودن انسان یعنی دو موضوعی که آندشه آن زمان را بخود مشغول داشته برای مسئله نجات و نتایج اخلاقی آن خاصیت منفی را داشته است زیرا با تأکید میرساند که معنویت و نجات اخلاقی مربوط به کیفیات عمل انسان در این جهان نیست ؛ بلکه عبارتست از بیرون رفتن و جدائی کامل از این عالم محدود

کمال حقیقی با فعل وترك و نیک و بد ارتباطی ندارد ، ولی مقدمه و درآمد آنرا باید در همین عالم خاکی جست . نجات و وصول بملکوت اعلی مانند خواب عمیقی است ؛ چون انسان در این خواب فرو رود چنانچه در ساعات بیداری بهرامون روح و فکرش را فرار گرفته برای او نا بود مگردد و هیچ خاطره از آن نیز باقی نماند (او همچون طعلی است که استراحت کرده و یا مانند برهن بزرگی است که بمنتهای منزلت خود رسیده است)

« آنکس که در حزن خوایی فرو رفت چون هیچ خواهش و میلی احساس نکند و هیچ رؤیائی نداشته باشد بحالتی رسیده است که جز (اتمان) منظوری ندارد او به آرزوی حقیقی خود رسیده است یعنی دیگر آرزویی ندارد » این حالات روحی که در اثر آنها انسان با عمق وجود خود فرو میرود بعدها مورد توجه مخصوص قرار گرفته و خواسته اند آنها را تشریح نمایند از اینرو گفته اند که در این موارد ؛ ادراک و احساسات و عواطف ، فضا و دنیای خارج کاملاً از صحنه وجدان دور شده و در حقیقت معدومند ؛ روح انسان در فضائی که بمنزله برزخ بین این جهان گذران و (نیروانا) است در حرکت است در مباحث و سخنرانیهای که جامعه راهبان بودایی

از بشوای خود نقل میکنند تشریح این حالات و جذبه ها و ملاحظاتی
 چند در باره آنها دیده میشود: ولی اگر منشاء و مبدا این اندیشه ها را
 از اینجا بدانیم اشکاء نکرده و راه خطا سیموده ایم: درواقع اگر بخواهیم
 برای بازگشت وجود واحد و مطاق مسائل و استعاره پیدا کنیم (در
 صوریکه سود دادن حالات بحیری با (نیمه خبری) واقف و واصل شد)
 آنگاه نزدیکترین مثال و تسمیه آرامش خوانی عمیق و بدون رؤیاست؛
 با اینجا تضادی را که بین حالت شخص نجات یافته و کسیکه بعالم
 حجاب برآمده است وجود دارد مشاهده کردیم، این تضاد مربوط به تضادی
 است که میان میل و آرزو و فقدان (میل و آرزو) وجود دارد، در بسیاری
 از موارد همین مطلب بطرز دیگری بیان میشود، یعنی در توضیح آن نحای
 کلامه (میل) کلامه (معرف) و با عدم (معرف) را میسازیم؛ و بدینوسیله
 آخرین سرپوش و مشخص روح بعین میگردد؛ مقصود از معرفت (وحدت)
 است که بوسیله آن وجود هر فرد و تمام موجودات به (برهما) بازگشت
 کرده و با آن متحد میشود، از طرف دیگر منظور از معرفت شناسائی
 این حقیقت است که «اودیتی کرت درکار است اسان در این جهان گذران
 بهما سبای آن گردمار است».

«همه موجودات بوحب میگردانند، کسی که این موضوع را میداند
 و در آن عالم قرار گرفته و حشمان خود را بعالم (وحدت) دوخته چگونه
 ممکن است و هم و غصه در او راه یابد؟»

«آئیس که اتمان یعنی آن وجودی را که حتی در سرگیهای احسام
 موجود است شناخت میتواند همه چیز را ایجاد کند، زیرا او خود خالق
 جهان است جهان از آن او است، او خود جهان است. کسانیکه نیروهای
 محرک باد، بنائی بحس چشم، شنوایی بخش گوش، نیروبخش غذا، و
 اندیشه بخش فکر را میشناسند برهما را شناخته اند. آری همان برهمای
 ارلی و متعال را که تنها فکر میتواند تا بدان مقام پرواز کند و کثرت
 به محو در آن راه ندارد شناخته اند. هر کس در اینجا کثرتی مشاهده
 کند باز مرگها در پیش دارد، تنها فکر میتواند این موجود ابدی فنا
 ناپذیر را ادراک نماید»

باین ترتیب معلوم میشود که نجات گیاهی و کول بکشتن نفس
 و نابود ساختن آرزو و موفقی مربوط بشناختن (برهما) است ولی مقصود

از این هر دو یکی بوده و فکر واحدی را با دو طریق بیان
میکرده اند ؟

« اگر انسان (اتمان) را بشناسد (یعنی خود را بشناسد) و سکویه
(من اتمان هستم)، دیگر چگونه ممکن است آرزویی داشته باشد و
بچه امیدی میتواند، بزندگانی خاکی و حیات پست جسمانی خود را مشغول
دارد ؟ »

در این راه اولین مرحله شناسائی است، چون شناسائی حاصل شد
میل و آرزو طبعاً ناوود میگردد. • بعکس محکمترین بندها که انسان را
بان دنیای فانی بسته و علاقه مند ساخته است نادانی است
در اینجا همین مطالبی را که در طرفه بودائی مورد بحث است
مشاهده میکنیم؛ مسئله که در موضوع (نجات) اساس افکار بودائی را
تشکیل میدهد چنانکه در بالا ذکر شد عیناً در قدیم مطرح بوده؛ و در
کیش بودائی نیز مانند قدم راه حل همانند زُرا داشته است.

علت تولد و مرگ و تولد جدید برای انسان چیست؟ طریقه
بودائی نیز مانند کیش قدیم در جواب میگوید: این علت عبارتست از
آرزو و نادانی، و در ضمن ناهنجارترین این هر دو علت نادانی است،
زُرا نادانی نخستین حلقه زنجیر بلند عال و معلولات است که در سر نوشت
دردناک ورنج خیز این جهان گسرنده شده است. چون معرفت حاصل شد
هر رنجی ناوود میگردد، در آن هنگام که (بودا) در زیر درخت معرفت
راه نجات را در مییابد و موعظه معرفت مبرسد فریاد میکشد: « در اثر تفکر
و تأمل شدید بر همین راز ابدی جهان مانند خورشیدی که از میان اسرها
چهره نورانی خود را نمایاند. • نقاب از رخ بر میگردد و تراو آشکارا
میگردد، در این هنگام بر همین احزاب شیطان را مغلوب میسازد »

از این موارد چنین بر میآید که آثار و نظریات ترهمانی از لحاظ
اصطلاحات زبان و افکار پیش آهنگ و مقدمه نظریه (بودا) است زیرا همان
سیاق عبارت و جمله هائی که در آثار برهمنی دیده میشود بعدها از زبان
شاگردان (بودا) مسموع میگردد و همینها تعبیرات ثابت و اندیشه های مذهبی
کیش بودائی را تشکیل میدهد در کتاب (برهمانا دسان سانتیه)، کسی
بعنوان ناجی معرفی میشود که (اتمان) را شناخته باشد؛ و برای تعبیر از
معنای (شناسائی) کلمه (پراتی ودا- ۱) را که بمعنی بیداری و آگاهی

است بکار میبرند . بودائیها در موقع توضیح این موضوع که چگونه (بودا) در آن ساعت باشکوه در زیر درخت (اسواتا - ۲) حقیقت یعنی سرچشمه نجات را کشف کرد همین کلمه را استعمال مینمایند و کلمه (بودا) یعنی (دانا) و (بیدار) نیز از همین کلمه مشتق است

تصور نمیرود که مؤسس کیش بودائی عین یکی از مذہبون کتب برہمنها را که راجع بنیروی نجات دهنده و آزاد کننده (معرفت) در آن بحث شده دبدہ باشد ولی ممکن است این موضوع از راه شنیدن باورسیده باشد ، واما اگرچہ فہم این مطلب برای تاریخ نویس آسانتر از بیان و توضیح آنست مسلم است کہ کیش بودائی نہ تنها بسیاری از موضوعات و مطالب مهم را از کیش برہمائی اقتباس نموده بلکه آنچیزیکہ باندیشہ و احساس مذہبی بودائی سروصورتی میدہد از دین برہمائی گرفته شدہ است

مثلا در کیش (بودا) این اصل مهم مہروش و مسلم است کہ (انسان) نجات دہندہ نوع خوش است و در حقیقت (بودا) مذہبی بدون خدا بوجود آورده است ، ولی باید داشت نظریات برہمائی قبل از مینہ را برای این مسئلہ مہیا کرده بود زیرا اعتقاد بالوہیت و تصور خدایان قدیمی بتدریج از رونق افتادہ و این اندیشہ مورد توجہ بودہ است کہ (برہما) در آرامش ابدی خود و خیلی برتر از این دنیای خاکی ریستہ و تأثیری در سرنوشت این چہان ندارد ، بنا بر این تنها شخص اسان در موضوع (نجات) دخالت دارد ، انسان با نیروی خود میتواند از این چہان یعنی حایگاہ رنج و نومیدی نجات یابد

ہر ملتی برای خود خدایایی بصورت خویشین ایجاد میکند ؛ ملتی کہ سابقہ تاریخی دارد خدایانی برای خود میسازد کہ نیروی آنها در تاریخش مؤثر بودہ است در جنگہا با او جنگ میکنند و برای ادارہ کشور نیز با او ہمکاری مینمایند خدای اسرائیل گر چہ مقدس و منزہ است و عظمت خیرہ کننده اش انسان را از صمیم قلب ستایش و ہرستش و امیدارد با این وصف انسان همچون فرزند سبت پیدر خود باو نزدیک میشود و از او درخواستہائی مینماید ، اگر قہر و غضبش اقتضا کند مردم را نا بود میسازد و در مقابل ، ابر رحمتش نیز بر فراز سرفرزدان

آدم و فرزندان فرزندان او با هزار نسل گسترده است
 اما خدای يك برهمن متفكر چیست؟ او وحدت نامتناهی است ،
 در برابر او اراده هر فرد بشری بی معنی و نابود ، هر رنگی بی فروغ و
 هر صوتی بی آهنگ است تسبیح و تحلیل و عبادت و امید و ترس و عشق در
 مقابل او پوچ و بی اثر است ، نظر انسان باید بدقت بدرون خوش متوجه
 باشد ، در (اتمان) یعنی وجود خود کوش کند تا آنجا که یکی شدت وجود
 خود را با وحدت ابدی احساس نماید ؛ آن متفكر هندی که حجاب نادانی را
 دریده وجود بیننده را که دیده نمیشود و شنونده را که صدای شنیدنی
 ندارد با سخنان عمیق و اسرارآمیز کشف میکند ؛ و برای شناسایی این
 وجود مرموز برهمنان دارائی ، خانواده ، زن و بچه را ترك میگویند و
 مانند گدایان زندگی و آوارگی اختیار کرده باین سوی و آنسوی
 رهسپار میشوند

شیطان = برهما = کیش بودائی

فلسفه سانگهیه

تا اینجا در این کتاب موضوعهای اصلی و اندیشه‌اساسی مذهب هندو
 مورد بحث قرار گرفت

ولی آیا چگونه اندیشه‌های دیگری بتدریج در پیرامون آن افکار
 مرکزی تشکیل یافت و بعدها مجموع آنها بارث بودائی‌ها رسید ،
 این مطلبی است مبهم و تاریک که حقیقت آن بطور کامل از داستانها
 مفهوم نمیکردد ، صرف نظر از کتب بسیار قدیمی که در موضوع (اتمان)
 بحث کرده و ما تاکنون قسمت مهم اطلاعات خود را از آنها گرفته و در این
 کتاب یادآور شده‌ایم در سایر کتب و متون مقدس مذهبی که دقت کنیم
 بدرستی معلوم نیست که کدام يك پیش (از بودا) نوشته شده‌اند ، در این
 موارد ادله قطعی در دست نیست بلکه براهین موجود ؛ ذهنی و فرضی است
 و از اینجهت در بعضی از موارد کافی بنظر نمیرسد ، اگر تمام جهات
 احتیاط رعایت شود باز نمیتوان بطور قطع و یقین اظهار داشت که
 افکار و مطالب این کتب که با کیش بودائی انطباق دارند پیش از ظهور
 این کیش وجود آمده‌ها در تحت تأثیر آن نوشته شده‌اند . بارعایت

این مقدمات میتوان اظهار داشت که (کاتا کاوینی شاد - ۱) پیش از (بودا) نوشته شده ولی بدون اینکه دلیل روشن و قطعی بر این ادعا هم داشته باشیم میتوان گفت که در عظمت بدوی این منظومه کمال جدیت و اعجاب مخصوص بزمان (بودا) منعکس است . اگر باین ترتیب زمان پیدایش این منظومه حل شده و معلوم گردد مربوط بدوره پیش از (بودا) است باید متوجه بود که دخالت و تأثیر زیادی در مقدمه تاریخ بودا داشته است ؛ مثلاً از خلال مبحث راجع بخدای مرك موسوم به (مری تیو - ۲) که در این کتاب مسطور است میتوان شیطان کیش بودائی یعنی (مارا - ۳) ؛ ابلیس و دشمن خطرناک بودای نجات دهنده را دید . تشابه این دو اندیشه آشکار است و اگر این دو حقیقت در ضمن دو عبارت مختلف ذکر شده است در وحدت مبدع و اصل آن شکی نیست پس موضوع (شیطان) در منظومه کتاب (ودا) و در آثار بودائی یکی است با این تفاوت که در اولی صورتی ساده سر و ابتدائی تر دارد

این منظومه (ودا) چنین آغاز میگردد :

(اوسات - ۴) پسر (واحا کراواس - ۵) تمام مال خود را افلاق کرد ؛ او پسری داشت نام (ناسیکاس - ۶) که کودک خردسالی بیش نبود و چون دید اموال پدرش را همراه بردند در او ایمانی پدیدار شد و چنین اندیشید : « این گاوها که افلاق شده اند ؛ علف میخورند آب میآشامند و مردم شیرشان را میدوشند و سپس باوان گردیده و لطف میشوند اما احر و جزائی که در برابر افلاق و هدیه این موحودات خاکی بصیب میشود ماسد خود آنها ناچیز و فانی و سپنجی است . ولی این سخنان بدون توجه به نوالمیکه انسان بدانها میرسد گفته شده است »

پس پدرش چنین گفت « پدر عزیزم مرا بکه میپاری ؟ و برای دفعه دوم و سوم نیز این سؤال را تکرار کرد »

پدر . ترا بمرک میپارم

پسر . راه مرک را بسیاری پیش از من پیوده و عده بیشماری نیز پس از من خواهند پیمود بگو بدادم پادشاه مرک چه وظیفه بهم دارد و امروز با من چه خواهد کرد ؟

پدر - بجلو وعقب خود نگاه کن . همه جا یکنوع جبرولزوم مطلق حکمفرما است؛ سرنوشت انسان مانند دانه گندم است که رشد میکند؛ بشمر میرسد؛ بزمین میریزد و دوباره میرود

در این منظومه واقعه مزبور شرح داده میشود

(ناسیکتاس) در قلمرو خدای مرك داخل میگردد (یاما - ۱)
خدای مرك او را نمی بیند و باین ترتیب (ناسیکتاس) ، بدون انجام مراسم مهمان نوازی و پذیرائی مدت سه روز در قلمرو خدای مرك روزگاری میگذراند:

خدمتگذار خدای مرك چنین اظهار میدارد :- برهمنی که بعنوان مهمانی در این خانه وارد میشود آتش فروزنده است ، (یاما) باو آب میدهد و بدن ترتیب از حرارت آتش میکاهد؛ امیدها و آرزوها ؛ دوستی ها و لذات تنبلیج کار ؛ پسر ها ؛ ربه ها و گله های او از بین میروند و بدن ترتیب برهن بدون هیچ خوراك و غذائی در خانه مهمانست و (یاما) خدای مرك چنین میگوید :- ای برهن ، ای مهمان عزیز محترم سه شب بدون غذا در خانه من مانده ای: درود بر تو باد - ایکاش سزای این کار بد مرا گرفتار نسازد ! ولی اکنون در عوض ، سه آرزو از آرزوهای ترا برمیآورم - هرچه میخواهی انتخاب کن !

نخستین خواهش (ناسیکتاس) این بود که پدرش در هنگام بازگشت از سرزمین مردگان اورا بدون کدورت و غضب پذیرد
دومین درخواست (ناسیکتاس) این بود اسرار آتش قربانی را که بكم آن انسان بملکوت آسمانها واصل میشود خدای مرك برای او آشکارا سازد - خدای مرك اسرار این آتش را باو تعلیم میدهد و تصمیم میگیرد که از این بیعد درمیان افراد انسان بنام (آتش ناسیکتاس) موسوم باشد

سومین درخواست خود را (ناسیکتاس) باین ترتیب بیان نمود:
چگونگی سرنوشت مردگان غیر مفهوم است، یکی میگوید مردگان در دنیای دیگری وجود دارند و دیگری میگوید پس از مرك دیگر وجودی در کار نیست؛ این راز را بگشا؛ سومین درخواست من همین است
خدای مرك - خدایان نیز در سابق در جستجوی این حقیقت و کشف

این راز بوده اند، این سرمرموزی است و دانستن آن مشکل است ای (ناسیکتاس) درخواست دیگری بنما، در این موضوع اصرار نورز؛ خواهش خود را تغییر بده

ناسیکتاس - میگوئی حل این معما مشکل و برخدایان نیز ورشیده است من هرگز دیگری را نخواهم یافت که مانند تو بتواند این راز را بگشاید بنا بر این هیچ امری برای من جای این درخواست را نمیگیرد و با آن برابر نمیکنم

خدای مرك - ای (ناسیکتاس)، کودکان زسا، فرزندان ونیره ها، طلا و ثروت، گله و رومه، فیلها و اسبها از من بخواه، سلطنت این سر زمین وسیع را طلب کن تا هر زمان که مایل باشی ممکن است زندگی کنی، و تا هر وقت بخواهی میتوانی زنده بمانی، دقت کن آیا اینها با درخواستی که کرده برابری میکند: ثروت و طول عمر بخواه در سرزمین وسیعی حکومت کن، من ترا از هر لذتی بهره مند میسازم؛ هر لذتی که مایلی و حال آنکه بهره مندی از آن برای موجودات خاکی مشکل باشد از من بخواه، این دوشیزگان زسارا که خنکها در دست دارند و بر فراز تخت روانها نشسته اند بنگر، زباترین آنها را که دست بشر بدانها نمیرسد انتخاب کن تا تو ارزانی دارم، اما از سؤال خود بگذر و در موضوع مرك چیزی پرس ناسیکتاس - «مام این چیزها که شمردی موقتی و گذران بوده

برای امروز و فردا خوبند، زیرا بخورداری از این لذات حواس را فرسوده میکند، دور عمر خون نادر گذراند؛ اسبها و گالاسکها آوازه اورقص ها همه را برای خود نگاهدار - ثروت و دارائی نمیتواند انسان را خوشبخت سازد هان ای مرك - تا تو در برابر ما هستی از ثروت چه سودی میرسیم؟ درازی عمر ما در این دنیا در اختیار تست.

من تنها همان درخواستی که گفتم دارم، انسان در این موضوع کاملاً مشکوک است که پس از مرك چه خواهد شد. همین موضوع را برای من تشریح کن حل همین مشکل که یکی از مهمترین اسرار و رموز است یگانه درخواست (ناسیکتاس) میباشد»

سرانجام خدای مرك مقاومت را ترك میکند و در برابر خواهشهای درخواست کننده خستگی ناپذیر یعنی (ناسیکتاس) تسلیم میگردد و چنین پاسخ میدهد:

« دو راه دانائی و نادانی در امتداد دوخط مبنی بر ~~بازمانده~~ شده (ناسیکتاس) راه دانائی را انتخاب نموده زیرا کثرت لذات و خواهشهای نفسانی او را گمراه نکرده است، کسانی که راه تنگ و تار نادانی را برگزینند در آن جهان مانند کورانی که بوسیله کوران دیگری راهنمایی شوند سرگردان هستند، اما خرده‌مندی که وجود واحد و ابدی و خدای تدبیر را که در اعماق عالم هستی وجود دارد شناخته است نه رنجی احساس میکند و نه شادی و از خوب و بد و از حال و آینده بی‌نیاز و برکنار خواهد بود»

نمونه عجیب و اثر بزرگی که از آن دوره مهم فکر و شعر هندی باقیمانده است باین ترتیب خلاصه میشود: «هر برهمنی که بجایگاه ارواح پس از مرگ هبوط کرد و بوعده‌های لذات موقتی و گذران خود را قانع نساخت سرزندگی آینده و دنیای دیگر را از خدای مرگ فرا میگیرد»

اکنون ما حاصل این منظومه و دانی را با داستان (بودا) مقایسه کرده بازمایش و تحقیق در آن میپردازیم

آنکس که بموجب قانون ازلی سر نوشت در خلال قرنهای پیشمار برای (بودا) شدن برگزیده گردیده جوانی همین معرفتی است که او را از مرگ و تولد جدید نجات بخشد، دشمن (بودا) یعنی (مارا) همان شیطان بد خواه است، خدای مرگ سلطنت آن اقلیم را به (ناسیکتاس) وعده میدهد باین شرط که هوای شناسائی دنیای دیگر را از سر بدر کند؛ همینطور (مارا) شیطان کیش بودائی برای اینکه بودا از معرفت صرف نظر کند حکومت روی زمین را باو پیشنهاد میکند

خدای مرگ تمتع از دوشیزگان بسیار زیبا را به (ناسیکتاس) ارزانی میدارد؛ (مارا) نیز دختران خود یعنی؛ شهوت‌رانی، بی‌آرامی و لذات مادی را ببودا تقدیم مینماید

(بودا) و (ناسیکتاس) هردو در برابر این سرایهای فریبنده مقاومت کرده و در نتیجه معرفتی که آنها را از این عالم خاکی بالاتر میبرد تحصیل مینمایند کلمه (مارا - ۱) همان کلمه (مری‌تیو - ۲) است خدای مرگ در عین حال شاهزاده این جهان خاکی و صاحب لذات دنیوی و دشمن معرفت است زیرا لذات در نظر برهمن‌ها و بودائی‌ها زنجیری است که اینان را در اقلیم مرگ اسیر نگاه میدارد و معرفت نیروئی است که این زنجیر را می‌گسلد، بیک سخن خدای مرگ مانند

شیطانی که انسان را بشکوه و جلال دنیا و لذات آن تحریض و تشویق مینماید ظاهر میگردد، در داستان بودائی مظهر مخصوص و مجسم این خدای مرك شخص (مارا) است و بطوری در درجه اول اهمیت قرار میگیرد که صورت اصلی خدای مرك تقریباً از آن زائل میگردد
در منظومه بسیار قدیمی (کاتا کا اوپنی شاد) صورت حقیقی خدای مرك با روشنی و وضوح هویدا است ولی از همان منظومه میتوان دریافت که در همان اوقات اندیشه خدای مرك و نام آن بشیطان تبدیل شده است

برهه (۱)

در همان دوره که از (مارا) گفتگو در میان بوده اغلب در نگارش های متحدالشکل بودائیا نام موجود غیر بشری دیگری دیده میشده و آن (برهه) است، این مفهوم در آخر دوره بودائی نمایان شده است، مفهوم (برهه) از همان (برهما) که سابقاً مورد بحث قرار گرفت پیدا شده است اگر بخواهیم تأثیر مفاهیم مجرد و نظریه های مکتب های فلسفی رادرمات هندو دریابیم هیچ مثالی بارزتر از این نیست که ملاحظه کنیم (برهما) یعنی وجود مطلق بورنک و بی شکل چگونه یکی از معتقدات مهم عمومی شده است در این مورد باید دانست که فکر هندی خاص و تجرد و (وحدت مطلق) خواهی خود را از دست داده است

(وجود فی نفسه) دز آغاز برای هندوها خدای مجرد و متعال بوده است؛ و بتدریج چون شخصیت و صورت خارجی بخود گرفته صورت ظاهرش هم فرق کرده یعنی کلمه خنشی که نماینده آن موجود مجرد و عالی بوده بصورت (اسم مذکر) درآمده است خلاصه از (برهما) خدای متعال و مجرد (برهه) که نخستین مولود موجودات و نیای جهانیان است پیدا شده است

در این مورد بهتر از این نمیتوان نفوذ و تأثیر نظریات مجرد را در روح عموم تشریح نمود زیرا اسناد و مدارک لازم در دسترس نیست. تنها چیزی که بطور قطع و یقین میتوان اظهار داشت اینست که پیدایش موضوع مورد بحث نه تنها مقارن آغاز کیش بودائی نبوده بلکه میاف

(۱) BRAHMA این اسم برای اینکه با (برهما) اشتباه نشود (برهه) نوشته میشود

این دو امر مدتها فاصله بوده است؛ هیچ موجود الهی در نظر بوداییها عادی تر از (برهما شامپانی) نبوده در است تمام لحظات مهم زندگی (بودا) و پیروانش این مطلب بطور عادی زیاد ذکر میشود: (برهما شامپانی) آسمان ملکوتی خود را ترك کرده و در روی زمین مانند متواضع ترین خدمتگذاران مقدسین بکار مشغول گردید) - باینجا نیز مطلب خاتمه نیافته است؛ زیرا از این (برهما) اصلی دسته های دیگر خدایان که باز به (برهما) موسومند، قوه تصور و خیال هندی ها وجود آورده است که آنها نیز در (آسمان های برهمنی) خود قرار دارند

برحسب ادله بسیاری میتوان اطمینان داشت که غیر ممکن است زمان پیدایش نظریه (وجود واحد و کلی) مقارن با نزدیک زمان بودا باشد؛ یکی از آن ادله اینست که در دوره بودائی از مفهوم وجود کلی و غیر محدود (برهما)؛ خدائی با اسم (برهما) و از آن یکمده خدایان دیگری بهمین اسم بوجود آمده بوده است

فلسفه سانکهایه (۱)

مبحثی که بعنوان مقدمه تاریخ بودا شروع کردیم بدون بحث مختصری در اطراف موضوع رابطه کیش بودائی و فلسفه (سانکهایه) که اخیراً مورد دقت قرار گرفته ناتمام است

فلسفه (سانکهایه) پس از ظهور کیش بودائی تأثیر بسیاری در هندوستان داشته است

ولی این مکتب فلسفی را از قدیم و دوران پیش از (بودا) باید مورد نظر قرار دارد و آنرا یکی از منابعی دانست که در کیش بودائی تأثیری بسزا داشته است:

در کتابهای قدیمی از فلسفه (سانکهایه) بعنوان یک مکتب مرتب فلسفی ذکر نشده است؛ تنها در متون کتابهای تازه تر اثر این فلسفه مشهود است و بموجب آنچه از این نوشته ها برمی آید گمان میرود که این فلسفه عبارتست از «یکنوع باز یچه که با خونسردی فکر آمیخته است» و البته موضوع بحث؛ مسئله نجات و رنج عمومی است و ویژه کسانیست که از کار منظم علمی که با ظرافت و زیبایی فکر توأم باشد خسته شده اند؛ این مکتب که

هر گونه تصوف و مسلك مرموزی را تحقیر میکند بجای وجود کلی و واحد که در رساله‌های قدیمی (اوپنی‌شاد) مورد نظر است ثنویت بارز و روشنی را قائل است؛ زیرا از یکطرف بوجود ماده اعتقاد دارد و از طرف دیگر بارواح متمدنی که وجودشان مانند ماده ازلی وابدی است معتقد است، ولی وجود يك روح عالی و نفس کلی را بکلی منکر است

علة العلل جهان عمارت است از سبب و موجب هر حرکت و هر کار، و له بهیچوجه موجودی مدك و باشعور نیست و خود ماده است، روح که طبعاً نورانی است شاهد و ناظر این فعالیت است و خود بهیچ حرکتی قادر نیست و حتی يك ساقه علف را نمیتواند خم نماید بدین ترتیب داستان این دو موجود مستقل یعنی ماده و روح شبیه قصه معروف «د مرد ناینا و افلیج است» که اولی دومی را بدوش کشید و از آنوه جنگل بهرون برد - جنگل عمارت است از رنج و محنتی که از لوازم لایفك اشیاء و حرکت تیره و دائمی ماده است؛ این جنبش ماده با حرکت منظم خود پیوسته جهان را در معرض تجزیه و ترکیب قرار میدهد؛ بعضی از آثار مانند ادراك و حساسیت و غیره که از آثار روح و فکر نظر میرسند در حقیقت معلول همین حرکات جهان مادی میباشند آنها بخودی خود جز تغییرات مکانیکی چیزی نیست؛ ولی از جانب همان روح ناظر و تماشاچی که ذکر شد نور معرفت و روشنی شناسائی بدانها مینماید - در حقیقت روح از صحنه کار تمام این فعالیت ها خارج است، اما همچنانکه اگر گل قرمز رنگی را بیک قطعه بلور نزدیک گذرم این يك رنگ شفاف بلوری خود را از دست داده و ظاهراً قرمز نظر میرسد - روح نیز مانند آنه است و جریان حوادث ماده را در خود منعکس میسازد و در ظاهر تا به ناپایداری و رنج خیزی جهان مادی نظر میرسد و تصور مبرود که او از دیگر صحنه ایست که در آن پیوسته حوادث جدید پیش میآید و او است که هر دم برای پیری و مرگ از نوموتولد میشود؛ اما چون تضاد روح و ماده دانسته شد و خطا بودن عقائد مختلفی که در این موضوع هست معلوم گردید پایان تولد های جدید در میرسد، و رنج نیروی خود را از دست میدهد؛ ریسمانی که در تاریکی مارپنداشته میشد برای آنکس که آنرا ریسمان ساده شناخته است دیگر ترسناک نیست همچون رقاصه که در پایان مجلس از رقص باز میایستد روحی که پایان منزل و هدف خود رسیده متوقف میگردد و حرکت ماده برای او رنج آور

نیست، دیگر ماده در برابر روح از جلوه‌گری خود داری میکند - مانند خاتم مجلله که از خانواده اشرف بوده و چون میفهمد که شوهرش از گناه او آگاه است شرمنده شده و بدو نزدیک نمیگردد روح نیز چون از طوفان حوادث و رنج عالم مادی نجات یافت مانند بینائی که هیچ نمی بیند و آینه که هیچ موجودی را در خود منعکس نمیسازد و مانند نور صاف و پاک که روشنی نمی بخشد تا ابد باقی است

اگر نظریات فلسفی مکتب (سانکهییه) همانگونه باشد که بهمارسیده است نمیتوان باور کرد که پیدایش آنها مقدم بر ظهور (بودا) است ولی فرضاً اگر بطور قطع بدانیم آثار و نوشته هائیکه حاوی نظریات این مکتب فلسفی هستند بعد از (بودا) برشته تحریر درآمده صرفاً از روی این یکدلیل نمیتوان بطور قطع و یقین اظهار داشت که زمان پیدایش خود آن عقائد و نظریات هم بعد از ظهور (بودا) بوده است

با اینهمه مؤخر بودن زمان پیدایش این عقائد و نظریات از دوره (بودا) در نظر من راجح است، زیرا این طرز فلسفه جوئی و حکمت گوئی از روی مشکل پسندی؛ پیدا شده و طبیعی و اولی نیست، تحلیل و تجزیه رنج عموم جهان تا آنجا که آنها جزبازی و صورت ظاهر چیزی ندانیم امری ساختگی و مصنوعی بنظر میرسد و پس از تحقیق ها و سنجش فراوان باین صورت درآمده است و با اعتراف باین حقیقت نمیتوان آنها را مربوط بدوره پیش از بودا دانست؛ سلسله افکار و اندیشه های دور و دراز این مکتب که قوه متفکره انسان با کمال مهارت و ملایمت از خلال آنها عبور کرده و راه خود را پیموده است ورزش فکری و نظریه های جدیدی لازم دارد و نمیتوان پیدایش آنها را مقدم بر (بودا) دانست

ممکن است بدون تقید و پابند بودن بصورت و اصول این مکتب فلسفی موضوع بالا را باین ترتیب مورد بحث قرار دارد :

آیا نظریات و آراء اولی مکتب (سانکهییه) مقدم بر (بودا) نبوده و در آن تأثیری نداشته است : آیا تصور چنین موضوع جزء فرضیات و امور ممکن است یا واقعیات ؟

در هر صورت آنچه مسلم است اینستکه بسیاری از موارد اختلاف کیش بودائی و فلسفه (سانکهییه) با کتب قدیم مشترک است؛ مثلاً بموجب نظریه عرفانی کتب قدیم و طبیعت خداوندی پروردگار، تار و بود و اصل و اساس

هر موجود و هر اتفاقی است، کیش بودائی و فلسفه (سانکهایه) هر دو نام چنین خدائی را از دفتر خود حذف کرده‌اند و هر دو بجای روح کلی جهان ارواح فردی که حدود و واقعیت آنها مربوط بذات خودشان است قائل شده‌اند، در صورتیکه نظریه عرفان و تصوف قدیم ارواح فردی را آلت و انعکاسی از روح کلی میدانند، از طرف دیگر همانگونه که نظریات قدیمی باتمام جهات متوجه غوردر بره‌های ابدی است کوشش معنوی طریقه (بودا) و فلسفه (سانکهایه) بطرف جهان حوادث و دنیای خارج معطوف است - از این مطلب نباید نتیجه گرفت که این دو طریقه ۰ بر خلاف صاحب فکرات قدیمی برای این جهان خاکی اهمیتی فائل بوده و آنرا ثابت و قابل دلبستگی میدانسته‌اند بلکه بعکس دو مسلک بودائی و (سانکهایه) با شدت هرچه تمامتر نا پایداری و عدم ثبات را جزء لوازم ذات این جهان پنداشته و آنرا مانند حرکات، واج دانسته‌اند که پیوسته در تغییر است و هیچگاه ثبات ندارد و بتأکید و مکرر از رنجی که این نا پایداری را باعث میشود یاد کرده‌اند ولی در هر دو طریقه نکته زیر ذکر شده است: «تغییرات و حرکات موجی این جهان بر طبق قوانین معین و ثابتی است و آنکس که میخواهد بساحل نجات رسیده و از تهاجم این امواج برکنار باشد باید این قوانین را بداند» از اینرو میتوان گفت، در دو طریقه (بودا) و (سانکهایه) تجزیه و تحلیل اساس و ساختمان جهان که علت تکامل حوادث است در درجه اول اهمیت قرار دارد «این فرضیه کاملاً عقلی و استدلالی است و میتوان آنرا با علوم طبیعی نزدیک داشت» موضوع دیگر نیز کاملاً در هر دو طریقه مشترک و حی طرز بیان آن یکی است، و آن اینست که میگویند: کیفیات نفسانی و احساسات و غیره باتمام جریانها و تغییرات خود مربوط سکامل مکابیکی و مادی طبیعت هستند و ربطی با عالم روح و آنچه (خود) اسان نامیده میشود ندارند - در آنجا که جریان عمومی و پایدار جهان در کار است محلی برای روح نیست - فلسفه (سانکهایه) در موضوع هر کار و هر جریانی زبان حال روح را چنین بیان میکند.

«من آن نیستم، آن کار از آن من بوده و خود من نیست»

در یکی از سخنرانیهای مشهور (بودا) نیز که در همین موضوع بحث شده است چنین مذکور است:

در موضوع هیچ احساس، فکر، معرفت و انعکاس خدا در انسان نمیتوان چنین گفت: «این از من است من خود این هستم، این (خود) من است»

اتحاد نظر دو طریقه در این موضوع واضح است و باغلب احتمال میتوان اظهار داشت که در اینجا کیش (بودائی) از طریقه (سانکهی) اقتباس کرده است - و بعقیده نگارنده در اثر گذشتن زمان؛ و پیداشدن ذوقهای فلسفی و ابتکارهای دقیق و افکار تازه؛ بعدها مکتب قدیمی (سانکهی) تکمیل شده و پس از آن برواف کیش (بودا) این موضوع را اقتباس کرده اند.

فصل سوم

زهادت - فرقه های خانقاهی

اکنون هنگام آنست که بتشریح زندگی مذهبی خاستگاه نشینان یعنی آن نوع زندگی که در تحت تأثیر مستقیم نظریاتی که راجع (بوجود کلی و نجات) ذکر کردیم پدید آمده است پردازیم؛ فلسفه (بودائی) از خلال همین اندیشه ها پیدا شده و اساس خارجی کلیسای (بودائی) بر پایه همین افکار بنا شده است

این دو قسمت بیرونی و دورنی زندگی مذهبی و توسعه آنها کاملاً با یکدیگر مربوط میباشند

نظریات و عقائدی که عالم بیرون و حوادث آنرا در برابر (امان) (یعنی اصل و حقیقت عالم)؛ ناپایدار و بی ارج نمایش میدهند از قدر و قیمت شرایط و مقدمات زندگی میگاهند، در صورتیکه انسان طبعاً برای آنها ارزش قائل است

قربانی ها و مراسم خارجی برای بالا بردن روح تا مقام (امان) و آگاه گردانیدن روح فردی باینکه خود جزئی از روح کلی و عین آنست ناقص و ناتوان میباشند، بلکه برای این ارتقاء و آگاهی باید از هر چه مربوط بجهان خاکی است دور و برکنار بود، عشق و کین و بیم و امید را در خود راه نداد و لازم است که انسان مثل موجودیکه زنده نیست بزندگی خود ادامه دهد، و در این موضوع در کتب مقدسه چنین مسطور است:

«برهمنان یعنی آنها که آگاهند و بمقام دانائی رسیده اند بداشتن

دودمان و فرزندان مایل نیستند؛ برای کسانی که در جهان (امان) وطن گزیده و مقام کرده اند دودمان بچه کار میآید؛ این مردم در جستجوی کثرت فرزندان

و فورمال و ترقی و تعالیٰ دنیوی نیستند؛ بلکه مانند گدایان بیخانمان زندگ می‌کنند »

بعضی از این راهبان بکلی از دنیا قطع علاقه نمی‌کرده‌اند مثلاً خانه خود را ترك می‌گفته از همه دارائی خویش صرف نظر می‌کرده از تمام آسایشها و لذات دنیوی چشم می‌پوشده ولی زندگی دوره گردی و سرگردانی اختیار نمی‌کرده‌اند، بلکه در جنگلها با شاخ و برگ درختان کله می‌ساخته و در آنجا تنها یا با زنان خود از ریشه و میوه درختان تغذیه می‌کرده، آتش مقدس را همراه داشته و مانند سابق یا فدری کمتر وظائف مذهبی مخصوص قربانی را انجام می‌داده‌اند

محقق است که در آغاز بیشتر رهنماها گوشه نشینی و عزلت اختیار می‌کرده؛ بسلامت و نجات خود را در ترك دنیای مادی و لذات آن می‌جسته‌اند ولی هیچ مدرکی از قدم در دست نیست که موجب آن بتوان حکم کرد که تنها طبقه رهنم حق داشته‌اند بپاس ترك دنیا و لذات آن نایب نعمتهای معنوی واصل شوند، هیچ نشانه و علامتی نیست که موجب آن بتوان فرض کرد که پیش از (بودا) و در زمان او طبقه رهنم چنین ادعائی داشته‌اند همچنین بهیچوجه سراغ نداریم که شاهزاده یا دهقانی برای اینکه مانند رهنمان زندگی، خانه، زن، فرزند و مال خود را ترك گوید و برای نجات روح خویش مانند گدایان در فقر و سختی معیشت زندگی بگذرانند محتاج به ساز و قدام‌های سخت باشد، بلکه بعکس در مجاورت قدیمی که باقی مانده است جزء رهنم‌هاییکه راجع با سرار (اتمان) بحث می‌کنند در موارد متعددی نام شاهزادگان نیز دیده میشود و در بین این خردمندان زنان نیز وجود داشته‌اند؛ با این وصف چگونه ممکن است سخنان این دسته مردم در اطراف مسئله (نجات) مورد توجه و احترام بوده ولی انتخاب زندگی مقدس و ترك دنیا که راه و صول باین (نجات) است برای آنها ممنوع باشد :

یکی از آثار مخصوص مذهب (ودائی) اینست که تعلیم کاملاً سری و ابمان امری نهفته و پائنی بوده است، معتقدین این نکته را در نظر داشته‌اند که معرفت و بصیرت آنها مخصوص عده کم و برگزیده‌ایست و جز این هم نمیتواند باشد؛ در حقیقت معتقد بوده‌اند که ایمان آنها دانش مکتوم و نهفته‌ایست که نباید برای عموم فاش شده و در زندگی آنها امتری

عادی شود

البته ممکن بوده است این سر نهفته را بدر پیسر و استاد بشاگرد بیاموزد اما اگر انسان معتقد شد که نمیتواند از نعمتی بدون دعوت مردم برای اشتراك در استفاده از آن شخصا برخوردار گردد؛ اشتیاق مخصوص و میل بیند و بخشش در او راه مییابد، بنا بر این نهفته بودن اسرار مذهبی (ودائی) مانع این اشتیاق و میل بوده است

انتشار زهد و گوشه نشینی

از مغرب به مشرق هندوستان

مدارك و آثار مکتوب باندازه کامل نیست که از روی آنها بتوان سر و انتشار حالت درویشی و زهد را در هندوستان بدرستی دانست و باید از امور فرضی و احتمالی تا اندازه برای این موضوع کمک خواست و از این راه گاهی میتوان بطور تخمین وطن نزدیک یقین و قایم رادانست؛ اما در این موارد هم اگر بخواهیم فرضیات خود لباس حقیقت پوشانیم باز از مدارك و نوشته ها سودی نمبریم

آنچه بنظر میرسد در سبط و توسعه زندگی رهبانی در هند تا هنگامیکه (بودا) با آن مواحه میشود دو حیز اهمیت و تأثیر سزائی داشته است یکی تشکیلات دسه های راهبان و زاهدان که هر دسته با هم زندگی اجتماع و مشترکی داشته و مطیم متردات و قوانین مخصوصه بوده اند (شاید این تشکیلات بر پایه و اساس اجتماعات قلی بوده است که معمولاً ملل نیمه متمدن و وحشی داشته اند) - دیگری پشت پا زدن اغلب با بسیاری از این دسه های (بارك دنیا) مقررات (ودا) و عدم اطاعت آنها از کش (ودائی) ممکن است این دو عامل در اثر تغییر و سر یکنای بوجود آمده

باشد؛ در آغاز این کما اختلاف که از لحاظ تمدن بین قسمتهای خاوری و باختری حوزه رود (کنك) وجود داشت یادآور شدیم زمین مقدس (ودا)، که محل بدایش و موطن منظومه های (ودائی) است در مغرب واقع است و مردم مشرق، (ودا) و کش برهمنی را از همسایه های دانشمندتر و متمدن تر از خود اخذ و اقتباس کرده اند، اما این اقتباس و قرصه خازحی در آنها تاثیر عمیق نکرده و جز وجودشان نشده بود؛ خلاصه در مشرق نسیم دیگری میوزد حرف (لام)

را که ملا یتر است بر حرف (راء) مغرب ترجیح میدهند (بجای راجه) (لاجه) میگویند در سایر امور هم حال چنین است یعنی از خشونت و شدت همه چیز کاسته میشود، بر همین کمتر ولی شاهزاده و طبقه عوام بیشترند؛ نهضتی که در مغرب پدیدار شده بسیاری از فرضیه‌ها و خیال‌های تاریک خود را از دست میدهد؛ شاید قسمتی از امور مهم مانند (نوجه بسوی کمال و منطق محکم و محدود) نیز در مشرق اهمیتی پیدا نکرده و مطابق جنبه عمومی پیدا مینماید، مسائلی که در مغرب تبول و ویژه بر گردیدگان عقلی و مخصوص پیشوایان دینی بود در مشرق بشکل مسائل عادی و حیاتی درمیآید، راجع به بحث در پیرامون (سروحده) و نظریات دیگر بر همین، در مشرق هیچکس زحمتی بر خود هموار نمیکند، بلکه مسائلی مانند رنج عالم وجود؛ مجازات اخلاقی و تصفیه روح و نجات در درجه اول اهمیت قرار دارند

به‌جوجه نباید تصور کرد که توجه شدید نفوس در اند دوره باین قبیل مسائل و افکار در اثر تحریکات سیاسی و یا انقلاب‌های اجتماعی بوده است، مسیحیت در دوره سخت و رنج خیز و در میان تشنجهای جهانیکه در حال انحضار و نزدیک بناودی بود بنای سلطنت روحانی خود را آغاز کرد، ولی هندیها در آرامش عمیقی روزگار میگذرانند، گرچه حکومت کسورهای کوچک هند استبدادی بود ولی هندیها هم جز این نوع حکومت دیگری را نمیشناختند و از آن شکایتی نداشتند، گرچه در میان غنی و فقیر، آفا و نوکر و رطه عمیق و پهناوری وجود داشت (بدبختانه در هندوستان همیشه چنین بوده است)، ولی نباید تصور کرد که تنها محرومین و فقراء لباس دنی بتن میکردند تا از رنج این جهان خلاص گردند

صداهای شکایت آمیز از هر سو بلند بود؛ از فسادزمانه؛ از حرص و آرزوی انداز مردم که تا هنگام فرا رسیدن مرك و کسان گردیدن فقیر و غنی در آنها باقی بود سخت انتقاد میکردند در یکی از آثار (بودائی) چنین مسطور است « ثروتمندان را در اینجا می‌بینم؛ از پولهایی که دیوانه وار جمع کرده‌اند بدیگران میدهند؛ با حرص و ولع کتچ‌ها بر گنج‌ها میافزایند و پیوسته دنبال هوی و هوس کشیده میشوند - پادشاهی که از اسبجا تا ایوانوس، بر تمام سرزمینی که اینطرف دزیا واقع است حکمرانی دارد میخواهد بر آنطرف دریا نیز مسلط شود - پادشاه و بسیاری از مردم دیگر بدون اینکه سیر شوند یا راضی گردند پیوسته از لذات و هوسها پیرو

می‌کنند تا هنگامیکه طعمهٔ مرك گرده - خویشاوندان و دوستان و همراهان هیچیک نمیتوانند مرده را نجات دهند؛ وراث او مالش را مریابند ولی اوسزای اعمال خود را درمی‌یابد مال و زن و فرزند و مملکت و هیچ‌دارائی دیگری را مرده همراه نمیرد»

و در کتاب دیگری چنین مسطور است،

«پادشاهانیکه بر کسورها حکمرانی میکنند و گنجها و ماله‌ایان و زنده هر يك مطامع خود را بر ضد دیگران بکار مبرد؛ و همه بنده و اسیر امیال و هوسهای خود هستند - اگر فعالیت آنها ایسگونه ادامه یابد و پیوسته مانند موج دسغوش سمل ناپایدار حوادث گردید و حرص و آرزو راهنمای آنها باشد، کدام فرد بشری میتواند با آرامش در روی زمین زندگی کند»

آنچه در این قبیل آثار و نوشته‌ها می‌بینیم در تمام از من و در تمام کشورها نزد پشویان و رهبران اخلاقی دیده می‌شود

از این پندها و موعظه‌ها نمیتوان نسخه گرفت که طوفان و گردبادی سهمگین ما شد آنچه در روزگار تیره و تاب فرسای امراطوری روم در آن سرزمین برخاسته بود در هند نیز وجود داشته است؛ همدنها برای اینکه در زیر چهرهٔ حوادث زندگی پیرامون خود مرك را ببینند احیاج بوحسهای ناگهانی و حوادث فوق‌العاده ندارند، اکنون باید دید هندی‌ها از این عالم حمايت چه نسخه میگیرند:

این مردم با کار و فعالیت و مبارزه در عالم حیات غور نمی‌کنند و هدفهای ساسمه‌ای را در جهان نمی‌بینند که برای وصول بدانها بکار و مبارزه پردازند، بلکه از عالم فراری هستند و آرامش روح را در مرك دنیا میجویند، اعیان و تروسمندان بیش از فقرا و مسکندان ترك دنیا علاوه مید می‌شوند، جوانها پیش از آنکه روزگاری بگذرانند پیش از پیران که عمر خود را کرده و در این جهان استظاری ندارند بترك دنیا مایل می‌گردند زن‌ها و دختران سزخانه‌ها را ترك گفته، جامهٔ رهبانی تن میکنند، در هر گوشه و کنار نمونهٔ مختصری از نثار و جدال دیده میشود این امری است که هر روز اتفاق می‌افتد، زیرا عدهٔ می‌خواهند زندگی عادی را ترك گفته در سلك راهبان داخل شوند و در مقابل پدرانت و مادران، زنها و بچه‌ها می‌خواهند تشنگان رهبانیت را از مقصد باز دارند، داستانهای از عزم قطعی و بی‌روی

روح این اشخاص که در برابر همه موانع مقاومت کرده و روابط خود را با زندگی عادی قطع نموده‌اند در همه آثار مکتوب نقل میشود، این دسته مردم بدون هیچ تامل آتیه با حالت تسلیم میروند تا در گورستانها در خانه‌های متروک و زیر درختها پناهی پیدا کنند، بعضی آنها را تمجید مینمایند و دسته آنها را میزنند و میرانند؛ عده با سنک آنها را دنبال میکنند؛ سگها نیز مزاحمت و درد سر این قوم را فراهم مینمایند

فرقه‌های دیکه‌ای و پیشوایان آنها

این نکته بتحقیق پیوسه است که مدتها پیش از (بود) در بعضی نقاط هند استادان و پیشوایانی وجود داشته‌اند، این طبقه بدون اینکه خود را متکی بکیش (ودائی) بدانند ادعا میکردند که راه تازه‌ای برای رسیدن بنجات یافته‌اند؛ و آن راه را بنابر طریق حقیقی وصول باین مقصود میدانسته‌اند این پیشوایان پیروانی نیز داشته‌اند که در مسافرتها و مهاجرتها دنبال آنها بوده‌اند

و در اثر آزادی عقیده که همیشه در هند وجود داشته پیوسته فرقه‌های نوینی تاسیس میشده است، یکی از آنها مثلا (نیگاشا) (۱) یا فرقه (آزادگان) و دیگری (آسلاکا) (۲) (با رهنگان) میباشد

فرقه‌های بسیار و صومعه‌های مردان راهب و زنان راهبه وجود داشته که از میان آنها کیش نوین (بودائی) پدیدار شده است ولی بطور کلی راهبان دو دسته بوده‌اند یکدسته کسانکه آزادانه رهبانیت و مشاغل آنها را انتخاب نمیکرده‌اند و دسته دیگر رهنمائی که بطور ارثی پیشوای دین میشده‌اند از انجبت از لحاظ زبان و لغت هم دو نام مختلف داشته‌اند دسته دوم (برهمنند) و دسته اول را (ساماها) یعنی زاهدان مینامیدند و از اینرو (بودا) را (ساماگوناها) منی (گوتاما) زاهد) میگفته و شاگردانش را (زاهدان پیر و فرزند ساکیاها) مینامیدند

از روی آثار مکتوب میسران استنباط کرد که بسیاری از این فرقه‌های قدیمی برای پیشوایان و اسادان خود نظیر همان خصائص و صفاتی را که بعدها پیروان (بودا) برای او قائل شده مدعی بوده‌اند فرزند (ساکیاها) تنها فرد و حتی نخستین کسی نبوده است که در هند (بودا)؛ دانشمند یا نجات دهنده، نامیده شده بلکه خود یکی از نجات دهندگان و راهنمای خدایان

و انسانها بوده است که بلباس راهبان برای وعظ و راهنمایی در خطه هندوستان بسیر و سفر میبرد اخته اند

این راهنمایان و استادان هر يك از راهی شاگردان و پیروان خود را که در جستجوی نجات بودند بسوی آن سوق میداده اند
این راهها را بدرستی نمیتوان تشخیص داد، اطلاعاتیکه در این زمینه هست از منابع و نوشته های دوفرقه (بودائی) و (جائینا - ۱) دست آمده است و صحت و بی طرفی آن اطلاعات کاملاً مشکوک بنظر میرسد، زیرا افکار و اندیشه های جدی را از اغراق و تعصب نمیتوان تشخیص داد
زاهدانی بوده اند که با ریاضت های سخت زندگی را میگذرانده مدتهای زیادی از غذا خوردن امساک میکردند بدن خود را شست و شونیده اند روی زمین نمی نشستند، و بر فراز بسترهایی از خار میخوابیده اند

بعضی از زاهدان دیگر معتقدند که ترك و بندس آب بوده و سعی نمیکردند اندک وسیله شست و شو و غسل های بی در پی گناهان خود را بشویند
دسته دیگر بحالت جذبه و خالصه اهمیت داده و سعی نمیکردند در این حالات از درك و اقیعات محسوس و کسار باشند تا (نامتناهی بودن اعداد) (نامتناهی بودن عمل) (وجود ناشن عدم) و اسمی دیگری را که بان حالات روح میداده اند احساس کنند

عده دیگری در زهد و ریاضت کمتر دور مبرفته و شعارشان چنین بوده است: «هیچ وجه ممکن نیست در اثر بروی امیال و هوسرانی؛ بدی وجود پیدا کند. پس این زاهدان و برهمن ها چه خطری در بروی امیال و هوسها مشاهده میکنند که برای فرار از آن تحقیر و ناجیز شمردن اهواء نفسانی معتقد شده اند. این خواهر مقدس هشنك، طریف و دارای گیسوان ربائی است پس در آغوش کشیدن او لذت بخش است»

در میان این راهبان و قدسین کسان تجیبی وجود داشته اند
زاهدی را نقل میکنند که از مرغ خاکی تقلید نمیکرده و میل

(۱) فرقه JAINAS همان فرقه آزادگان است که بوسیله یکی از معاصرین (بودا) تشکیل شده و هنوز هم در مغرب شبه جزیره هندوستان بهمین نام باقی است در بسیاری از اصول مانند (بودائی ها) بوده است و اختلاف اساسی آنها در اینست که بر ریاضت خیلی اهمیت میداده اند

داشته است بزمن نوك برند و غذای خود را مانند مرغان از روی خاک
برچیند و حتی الامکان مانند مرغارهاء برود

زاهد دیگری را که خوی و طبعش شبیه باولی بوده نقل میکنند
از گاو ماده تقلید میکرد است

خلاصه آثار و نوشته‌های (بودائی) دسته‌های مختلفی از این راهبان
وزاهدان را نام میبرد که در آن زمان وجود داشته‌اند ولی عدهٔ بسیار کمی
از آنها را میتوان یافت که قدس و از دنیا گذشتگی خود را با کارهای
مضحک و شوخی و مسخره نیامیخته باشند، گرچه خود آن اعمال هم جدی و
خطرناک بوده است

مهم فیلسطانیان هندی

بارۀ ارمظاهر فعالیت عقلی این مرفه‌های زهاد و فلاسفه را میتوان
یکنوع سفسطه‌های نامید، بدیهی است آنجا که سقراطی قدم بر صه
میدان نهد سوفسطائیانی نیز حتماً وجود دارند؛ شرائط و اصولی که مقدمهٔ
وجود این سفسطه در هند بوده کاملاً مانند مدمات و شرائطی است که
وجود سوفسطائیان را در یونان باعث شده است در سرزمین یونان س از
طهور مردابی که با سادگی و وسعت نظر و عمق فکر طرق اندیشه و
تفکر را ایجاد کرده و راه و رسم آنرا نشان دادند؛ یعنی بعد از پیدایش حکمای
معروف سه (ایلیائیون) و فلسفهٔ مرموز اتاع (فیثاغورس) کسانی مانند
(گرگیاس-۱) و (پروگراس-۲) پیدا شدند؛ این دسته‌های معروف و حقیق؛
سبکی مخصوص و استعداد بسیاری در فن خطابه و مباحثه داشته‌اند

در هندوستان نیز درست وضع پیدایش سفسطه مانند یونان بوده است
زیرا پس از دانشمندان و متفکرین جدی دورهٔ قدیم یعنی پس از دورهٔ
(نطریات و آراء برهمنی)؛ مردمی اهل بحث و بازیگرانی جدل پیشه که
افکارشان رنگ فلسفهٔ مادی و شک داشته پیدا شدند

باید دانست که روش بحث و جدال این دسته ساده و اولی بوده و
عمق و معنی نداشته و گرنه مهارت و هنرمندی آنها برای تغییر دادن افکار
پیشینیان و تبدیل آنها باندیشه‌های مخالف کافی بوده است بنا بر این

(۱) GORGIAS (۲) PROTOGORAS این دو نفر از

ارکان مهم سوفسطائیان یونان بوده‌اند

پسوسته مکتب های فلسفی بوجود میامده ولی اساس قابل دوام و ثباتی نداشته است
ما از آثار این فرقه ها و مکتب ها جز مقداری لغات و کلمات مؤثر چیزی
نمیدانیم؛ مباحثات آنها عموماً در خصوص مسائل ذیل بوده است
« ابدیت و فناپذیری جهان و وجود آدمی؛ پیدا کردن وسیله برای جمع این
دو امر متناقض یعنی جاودانی و سپنجی بودن - ناهی و عدم تناهی عالم »
گاهی هم تناهی و عدم تناهی را پشت سرهم اثبات میکرده و یا هر دورا
انکار مینموده اند؛ و از این قسمت نخستین آثار پیدایش طریقه (شک منطقی
و سفسطه) آشکار است، که طرفداران آن میگویند: «همه چیز حقیقت است»
«هیچ چیز حقیقت نیست»

و بطور طبعی از مدعی این حرف و اثبات کننده این قانون که
مدعی است «با هیچ چیز حقیقت نمیشود»، سؤال میشود که: آیا مفهوم این
قضیه که زاجع بحقیقت نبودن اشیاء میگوید تابع قانون کلی خود او
بوده و حقیقت نیست، یا از آن قانون کلی مستثنی است
مسائل دیگر از قبیل، وجود جهان دیگر، ادامه زندگی پس از مرگ
آزادی اراده انسان مسئله جبر و اختیار، وجود مکافات اخلاقی نیز مورد
بحث بوده است

اعتقاد بجبر و عدم آزادی را به (ماخاللی گرایان - ۱) تست میدهند، این همان
کسی است که (بودا) در میان معلمین بخا رفته و اسادان مشتبه او را از همه
بدر می داند؛ و خلاصه این اعتقاد، چنین بیان شده است:

« در رفتار انسان هیچوجه توانائی وجود ندارد، قدرت و نیرو بی معنی
است انسان هیچگونه توانائی ندارد، کارهای او از روی اراده و اختیار نمیشود؛
تمام موجودات، هر متعس، هر چه وجود دارد؛ و هر آنچه دارای حیات است
ناتوان بوده و هیچ نیرو و قدرتی ندارد؛ بلکه در تحت تأثیر رضا و عدم رضا و در واصل
علیت و طبیعت است که هر موجودی بسوی هدف و مقصد خود رانده میشود
هر موجودی ناچار است یک سلسله معین و متوالی از تولدهای جدید
را تحمل کند و پس از گذشتن این مراحل پایان رنج خردمند و بی خرد در
میرسد، وجود یک قانون اخلاقی در جهان بکلی مورد انکار است
(پورانا کاساپا - ۲) در تعلیمات خود چنین اظهار میکند:

«چه اهمیت دازد، مردی ساحل جنوبی رودخانه (کک) را مورد

تاخت و تاز قرار داده کسانی را بکشند و کسانی را وادار بکشتن دیگران بنمایند، بغارتگری پردازند، و دیگران را بسوزانند و کسان را بسوزانند وادار کنند این اعمال گناه نبوده و برای آنها عقوبتی مقرر نیست بعکس اگر مردمی در ساحل دیگر رود (کنک) رفته و باحسان و تقسیم صدمات پردازند و دیگران را نیز باین عمل وادار کنند؛ قربانی نمایند و دیگران را بقربانی وا دارند، این اشخاص نه کار خوبی انجام داده و نه پاداش نیکی دریافت خواهند داشت» این عقیده را بطرز دیگری بشرح زیر ادا کرده اند:

« چون بدن مرد دیوانه و شخص خردمند متلاشی شود هر دو معدوم میگردند، پس از مرك هیچ چیز از انسان باقی نمیماند»

این مردمیکه شغلشان مباحثه و مجادله و سخن گوئی بوده است در برابر مخالفین و بیروان خود در مجامع عمومی و جاهائیکه مردم جمع میشده اند بسخنگوئی و بحث و تبلیغ و نشر افکار و آراء خود میپرداخته اند این جدل جویان سفسطه پیشه مانند همکاران یونانی خود ولی باطرافت و ریبائی کمتری بکار خویش مشغول بوده و پیوسته با کبر و غرور، مغلوب نشدن خود را در مباحثه و صحبت اعلام میداشته اند (ساکاکا - ۱) چنین میگوید .

« من ، هیچ (سامانا) و (رهمن) : استاد و آموزگار و یامؤسس طریقه که خود را (بودای) مقدس و بزرگ مینامد نمی شناسم که در هنگام بحث و مکالمه در برابر من قرار گیرد ، مگر آنکه لرزه بر اندامش افتد و شکست خود را احساس کرده و عرق سراپای بدنش را فرا گیرد؛ اگر من بیک ستون موجودات بیجان و مرده با بیانات خود حمله ور شوم آنها نیز بحرکت درآمده و در اثر احساس شکست لرزه بر اندامشان می افتد پس سو چه کند ، حال یک موجود انسانی در این موارد چه خواهد بود؟ اینگونه اطلاعات را از نوشته های بودائی تحصیل کرده ایم ؛ البته ممکن است بودائیها که باان مردم سوفسطائی و سخنران عداوت و کینه داشته اند مطالب ناصوابی ذکر کرده و بدانها نسبت داده باشند ولی مسلم است که وجود سوفسطائیان و این گونه افکار که از آنها یاد شد همه ساختگی نیست

در آن هنگام که این گونه نهضت های فکری مختلف و عمیق از سلسله متفکرین برهمنی تجاوز کرده و در میان مردم نشر یافت

در آن هنگام که در اثر مبارزه جدی و مداوم برای تحمیل افکار عمیق و ساده خود ذوق بحث و مجادله ماهرانه پدیدار شد و مسلک سوفسطائیان

وشکا کین باصول اخلاقی حمله‌ور گردید

آری در آن هنگام عده از مردم هند بنجات و رهائی از بارهای
رنج آور زندگی مأیل شده و علائم و آثار انحطاط عظیم اخلاقی نیز
آشکارا شده بود و کوتا ما (بودا) وارد صحنه ارشاد و راهنمایی گردید
(پایان مقدمه مؤلف)



قسمت اول

زندگانی بودا



مقدمه مؤلف راجع بدوره های بیش از (بودا) پایان رسید؛ اینک
اصل کتاب که شامل سه قسمت است (۱- زندگانی بودا - ۲- آئین بودا
۳- رهبانیت بودا) آغاز و در این مجلد ترجمه قسمت اول که خود
کتاب مستقلی است و وفات بودا ختم میشود تقدیم خوانندگان محترم میگردد
و امید است دو قسمت دیگر آن نیز بزودی انتشار یابد «مترجم»

فصل اول

ظاهر داستان - افسانه ها و اساطیر

شك در حقیقت تاریخی وجود (بودا)

(بودا) رب النوع آفتاب - در نزد (بودائیها) روایاتی افسانه مانند راجع به پیماد گزار کمر و آئینشان وجود دارد آیا مطالبی که در این افسانه ها راجع به زندگی (بودا) ذکر میشود دارای حقیقت تاریخی است مطابق آنچه تقریباً عموم مردم آگاه معتقدند، پیهوده سخن باین درازی نیست؛ و این داستانهای افسانه ای بکلی خالی از حقیقت نمیباشد (سنار - ۱) که بودا را موجودی افسانه و خیالی معرفی کرده بود اخیراً از افراط در این رای کاسته و در عقیده خود ملایمتر شده و معتقد گردیده است که در داستانهای افسانه مانند؛ قسمتهای مخصوصی است که دلیل قاطعی بر ساختگی بودن آنها در دست نیست، این قسمتها رنگ تاریخی بخود گرفته است و واقعیتی دارد و همین وسیله از سایر بخشهای داستان ممتاز و جدا می باشد

اما بنظر این دانشمندان قسمتی از داستان که دارای حقیقت تاریخی است مهم و زیاد نیست، و (بودا) که در تمام قسمتهای اساسی روایات از او نام برده میشود شخص معین تاریخی نبوده است، تواند، مبارزه ها و بالاخره مرگش مانند یک نفر انسان طبیعی نیست

پس (بودا) کیست؟ يك افسانه طبیعی راجع به حوادث رب النوع آفتاب

وجود دارد که هندیها؛ یونانیها و ژرمن ها خیلی بدان پای بند هستند بموجب این افسانه رب النوع آفتاب از آغوش ابر صبحگاهی زاده میشود، و چون بوجود آید مادر در برابر پرتو فروزان فرزند نابود میگردد این قهرمان نوزاد بر علیه شیطان تیره و تار ابرو طوفان میجنگد و سپس پیروزمندان به سوی آسمان پیش میرود تا اینکه زوزیبایان رسد و قهرمان نور در برابر تاریکیهای شب تسلیم گردد

SENART(۱) یکی از دانشمندان هند شناس فرانسه است که راجع

به مذاهب هند تحقیقات بسیار کرده است

(سنار) دانشمند فرانسوی تاریخ زندگی (بودا) را جزء بجزء با تاریخ زندگی قهرمان آفتاب تطبیق میکند :

همچون آفتاب که از درون ابرهای تیره شب بیرون میآید ؛ (بودا) نیز از درون تیرگیهای مادری بنام (مایا -) سربرمیآورد و هنگام زاده شدن او؛ يك شعاع نورانی پیدا شده و تمام جهانها را می پیماید و (مایا) مانند ابرهای صبحگاهی در برابر نورخورشید ؛ میبرد

همانگونه که رب النوع خورشید با شیطان طوفان میجنگد (بودا) نیز در جنگ سختی برضد (مارا - ۲) یعنی آن شیطان بدخواه در زیر (درخت مقدس) فاتح میگردد ، (درخت مقدس) یعنی درخت آسمانی (درخت تیره ابرها) ، جنگ طوفان در پیرامون او با هیجان و سختی در جریان است ، بالاخره فتح و پیروزی در میرسد ، (بودا) راه میافتد تا جهانیان را بیدار دهد و قانون مقدس خود را بآنها ابلاغ فرماید : « چرخ قانون را بکار اندازد » رب النوع آفتاب نیز چرخ روشنگر نور را در آسمان بکار میاندازد ؛ بالاخره زندگی (بودا) نیز بیابان خود نزدیک میگردد ؛ حیات او با سقوط وحشتناك خانواده (ساکیا) که دشمنانش آنها را معدوم میسازند خاتمه مییابد

باغروب آفتاب نیروهای نورانی در برابر سرخیهای خون آلود ابرهای شامگاهی میبرد ، زندگی (بودا) نیز بهمین نحو پایات مییابد ، شعلههای آتشی که جسم او را میسوزاند در اثر سیلهای آبی که از آسمانها میبارد خاموش میگردد . رب النوع آفتاب در دریای آتش با آخرین پرتوهای خود نابود میشود ؛ در افق در بخارهای مرطوب شام آخرین اشعه تشییع جنازه خداوند خاموش میگردد

ممکن نیست انسان تحقیقات مدبرانه (سناررا) بخواند مگر بشکفت آید از اینکه چگونه این دانشمند فرانسوی مقید است و اصرار میورزد تا کتب مذهبی (ودا) ، منظومهها و داستانهای هندی ادبیات یونانها و ملل شمالی همه را دلیل بر طبیعت آفتابی (بودا) بداند

جای بسی شگفت است که بحث دانشمندانه (سنار) برای یکرشته آثار ادبی هندی که ظاهراً راجع بداسنان (بودا) میتوان از آنها استفاده نمود و افلا باندازه منظومههای داستانی (همر - ۳) و (ادا - ۴) فوایدی

دارد اهمیت شایسته قائل نیست ، این آثار عبارتند از کهن ترین کاخ ادبیات بودائیه یعنی قدیمترین آئیناری که میتوان بدانها دست یافت و مربوط به قدیمترین عقاید بودائیه نسبت بشخص استادشانت میباشد

(سنار) در موضوع بحث از داستان زندگی (بودا) متکی بقایده بودائیات شمالی یعنی ساکنین (نپال) و (تبت) و (چین) میگردد
آیا اگر کسی بخواهد در زندگی مسیح وارد بحث انتقادی شود حق دارد کتاب مقدس انجیل را ندیده انگاشته و بانجیل های ساختگی و یا یکی از افسانه های قرون وسطی متوسل شود

اماس داستان بودائی

ادبیات مقدس جزیره سیلان

قدیمترین داستانها که زاجم بکیش بودائی در دسترس ما است ؛ آثار سکه در جزیره (سیلان) باقی مانده است و پیشوایان دینی این جزیره در زمان حاضر نیز بآموختن آنها اشتغال دارند

در هندوستان آثار مکتوب بودائی در هر قرن تغییراتی کرده و بسر نوشت های تازه دچار شده و خاطرات و آثار رهبانیت در زیر پرده ادبیات و خیالات عجیب و غریب نسل های بعد مستور گردیده است در زمان ما تنها صومعه ها و جامعه راهبان جزیره (سیلان) نسبت بگفتار پیشوایان قدیم پایدار و با وفامانده اند ولی شك نیست كه آنها نیز نتوانسته اند از داخل شدن موضوع های تازه و پیوستن آنها در بعضی موارد میراث داستانهای مقدس جلو گیری کنند ولی این موضوع های نوین گرچه بآثار دیرین افزوده گشته از آنها جدا است ، ما بر این آثار دیرین بطور مشخص بحال خود باقی مانده است و لغت و لهجه کتابهای قدیمی كمك شایا نی یبقا و خلوص آنها نموده است ؛

لغت جزیره (سیلان) آنچه بنظر میرسد زبان معمول نواحی هند غربی بوده است و جامعه های راهبان و مرسلین اگر از نخست آرا فرا نگرفته باشند باچار در هنگام تغییر مذهب مردم جزیره آوخته اند ، این زبان كه كتابهای قدیمی بدان نوشته شده و از هندوستان بسیلان آمده در این جزیره ر بان مقدس محسوب و مورد احترام بوده است و مردم چنین می پنداشته اند

که شخص (بودا) و بودا های گذشته با این زبان گفتگو میکردند ادبیات سابق جزیره (سیلان) که بلغت بومی نگاشته شده برای پیدایش داستانها و مباحث نظری بعدی کاملاً مهیا بوده است و باین ترتیب این خود برای حفظ و بقاء کتب مقدس عاملی بوده که باطرز مؤثری از آمیخته شدن آنها با عوامل مشابه جلوگیری کرده است

بدیهی است که در آینده ممکن است پیاره قسمتهای مختلف کتب مقدسه دست یابیم که در قدیم، در ضمن مجموع آثاریکه علمای مذهبی جزیره (سیلان) بر شمه تجزیر و انتظام در آورده اند موجود نبوده است و برای اثبات این مدعا کافی است بفصول کتابها و نوشته هائی که بزبان چینی ترجمه شده و در میان عده از جامعه های قدیم (بودائی) تقسیم گردیده است نظری بیفکنیم اما نمونه هائی از این آثار که تا کنون در اختیار داریم تحقیق این موضوع را زیاد تأیید نمیکند و در هر حال برای تعیین ارزش منابع و مآخذ قدیمی که بر حسب تصادف بدست آیند باز باید بهمان آثار مذهبی جزیره (سیلان) متوسل گشت؛ و تا امروز آنچه مسلم است و میتوان اطمینان داشت آثاری قدیمتر از آنها در دست نیست اما ممکن است آثاری هم زمان و شبه آنها بدست آید؛ ولی در میان آثار و نوشته هائی که تا کنون زاجع (بودا) شناخته شده و مخصوصاً از خلال آثاری مانند (لالیتا ویستارا - ۱)، (دیویا آوادانا - ۲) و (ماها واستو - ۳) که در (نپال) پیدا شده بطور تحقیق میتوان ادعا کرد که آثار مذهبی جزیره سیلان از همه بیشتر مورد اعتماد است؛ سبک ادبی؛ زبان و فن نگارش آنها شاهد مدعای ما است، در سادگی قدیمی این کتب مذهبی آثار و علائم زمان نگارش (وداها) دیده میشود، بدیهی است که بدون شك قسمت های افسانه و خیالی در خلال آنها وجود دارد این قبیل اندیشه ها بمنزله زینت هائی است که با اصول مذهبی افزوده اند ولی از اصول آنها فوائد و اطلاعات اساسی بدست می آید

این آثار با اسانه های ساختگی و تحمیلی (نپال) که عموماً زرق و برق کودکانه یش نبوده و با بکرشده نامتناهی منظم شده و با ارقام خیالی و اسامی برجسته و پر هیاهو که گاهی وحشت بر اساس وزمانی زیبایی بی

اصلی را نشان میدهند آراسته گردیده؛ تفاوت فاحش و عجیبی دارد!

ملاك سنجش این آثار انتظام و ترکیب نوشته‌ها و مجموعه‌های آنها است و نتیجه که می‌خواهیم بدان برسیم نیز در همین زمینه است

برای مثال ممکن است در ضمن مجموعه آثار مذهبی جزیره (سیلان) آن قسمتی که راجع به (انضباط و نظم - ۱) است مورد آزمایش و دقت قرار دهیم، نشأه اصلی و هسته مرکزی مورد اقتباس و انشعاب بطور عجیبی مشهود است؛ و بخوبی پیدا است که این اثر ادبی، از مکتوب مختصر قدیمی (اعتراف - ۲) خلاصه و نتیجه شده است و تفسیرها و شرح‌ها همه برگرد مدار و هسته مرکزی اولی می‌گردند

از طرف دیگر اگر اتفاقاً مجموعه آثار درهم و برهم و خارج از موضوع (ماهاواستو) را که مربوط بسلسله نجای (ماهازایکا - ۳) است و قسمتی از «ویانا پیتاکا» را تشکیل میدهد مورد نظر و دقت قرار دهیم با اندکی امعان نظر مطلب سنجیده و واضح خواهد شد

ممکن است بعضی ادعا کنند که سادگی و یا اقل سادگی نسبی آثار باستانی بودائیهای جزیره (سیلان) چه از حیث ظاهر و چه از لحاظ واقع اولی و اصلی نیست؛ یعنی برورزمان و بوضعی نامعلوم و مبهم در تحت تاثیر يك فكر مخصوص و یا يك سلیقه تازه اصلاحات و تغییراتی در اصل این آثار بعمل آمده است - این ادعا راهیج برهانی نیست بلکه حقیقت مخالف آنست، اگر فرض کنیم نوشته‌های مذهبی جزیره «سیان» را درست نداشته باشیم، از روی علائم و آناریکه در کتب بودائیهای شمالی باقیمانده

مبده ادبیات مذهبی (بودائی) را درست همانند آنچه در کتب سیلانی مسطور است میتوانیم با اطمینان خاطر بوجود بیاوریم خلاصه در میان قسمتهائی که بعدها بتون اصلی کتب مقدس الحاق شده و در نتیجه مجموعه بزرگی را بوجود آورده است باسانی میتوان قسمتهای اصلی را از الحاقی تشخیص داد و بر آثار و علائم اصلی و اولی درست مانند سبک نوشته‌های مذهبی و آثار باستانی سیلانی است

خاطره‌های مربوط بشخصی بودا

و حقیقت تاریخی آنها

اگر بخواهیم راجع بشخص (بودا) و زندگی او اطلاعاتی بدست آوریم باید بآثار باستانی جزیره (سیلان) مراجعه کنیم و در این موضوع بعقیده نگارنده؛ هیچ تردیدی جایز نیست

در آثار نامبرده درآغاز چه خواهیم دید ؟
اگر تا آنجا که ممکن است بتاریخ گذشته مراجعه نموده و عقائد دینی بودائیه را از آغاز مورد دقت قرار دهیم رای و عقیده زیر را نزد همه آنها ثابت و مورد اتفاق خواهیم یافت :

« باب معرفت و زندگی مقدس بوسیله استادی که بنیاد گزار رهبانیت (بودائی) است بروی گروندگان باز شده است؛ این استاد را باسامی مختلف ؛ (فرخنده حال)، (دانا) (روشن ضمیر) و بالاخره (بودا) مینامند »

هرآنکس میخواهد در سلك گروندگان داخل شود باید سه مرتبه جمله زیر را ادا کند: « من بیودا پناه میبرم، من بقانون مقدس پناهنده میشوم، من از جامعه رهبانیت یاری میطلبم »

درضمن آداب و رسوم مخصوص باستانی که میان جامعه های (بودائی) قدیم مرسوم و به (اعترافات پانزده گانه) موسوم است راهبی که تشریفات را اجرا میکند برادران دینی خود تاکید مینماید که هیچیک از گناهانی را که مرتکب شده اند مسکوت نگذارند زیرا در این مورد خاموشی دروغ گفتن است :

« ای برادران من ، دروغ برای سالک طریق معنی، مانعی بزرگ است، چنین است فرموده فرخنده حال »

و بموجب همین آداب مذهبی؛ روحانیانی که بتعلیم عقائد دینی میپردازند باید در هر مورد این سخنانرا بگویند: «مقصود من رای و عقیده ایستکه فرخنده حال تبلیغ و تأکید فرموده است»

در هیچ مورد در آثار باستانی مدرک و مبنای حقیقت و پاکی متکی بالهام و یا تصور فردی نیست بلکه ملاک حقیقت گفته شخص استاد فرخنده حال ، یعنی « بودا » است

این استاد در نظر پیروان مذکور ؛ یکی از خرد مندان گذشته که اندیشه و توهم هنجیها بسیار آنها جلو میبرد و با ارقام بزرگی قرن های آنها اندازه میگیرد نمیباشد، بلکه مردی است که از زمان او خیلی

زیاد نگذشته؛ و فاصله زمانی وفات او را با اجتماع معروف هفتصد نفر از علماء مذهبی که بسال سیصد و هشتاد قبل از میلاد در شهر «وزالی - ۱» منعقد گردید بیش از یک قرن نمیدانند و میتوان ادعا کرد که قسمت بیشتر یعنی قسمت اصلی کتب مقدس یعنی آن آثار مکتوبی که از آغاز تا انجام راجع بشخص «بودا» و عقیده او بحث میکند و شرح زندگی و وفاتش را حکایت مینماید پیش از اجتماع نامبرده «وزالی» نگاشته شده است

قسمتهای قدیمی تر این کتب مانند رساله «اعتراف» که در باره آن گفتگو کردیم برحسب ظاهر باید در آغاز قرن بعد از وفات «بودا» بنگارش در آمده باشد نه آخر آن قرن، بنا بر این فاصله زمانی میان راویان اخبار و حوادثی که مورد روایت و شهادت واقعی یا مورد ادعای آنهاست خیلی کوتاه است؛ این زمان چندان زیادتر از فاصله میان رحلت حضرت مسیح و نوشتن انجیل ها نیست

بنابر آنچه ذکر شد آیا می توانیم، با «سنار» هم داستان شده و قبول نمائیم که در این زمان کوتاه سوانح قطعی زندگی «بودا»؛ در میان جامعه راهبان و در بین تابعین او بکلی فراموش شده و ناپدید گردیده است؛ و اگر اینگونه باشد چه چیز را پروان خا و اسنه اند جایگیر شرح زندگی استاد خود سارده؟ آیا خواسته اند افسانه های خیالی قهرمان و رب النوع آفتاب را با حوادث زندگی شخص استاد بیامیزند؛ و آیا ممکن است این کار را عده ای راهبان و زهاد انجام دهند در صورتیکه آنها هیچ چیز را کم بهار و بی ارزش تر از اسن قبیل افسانه هائی که طبعیون می پسندند نمیدانند؟

آیا ممکن است اساس قسمتی از کتب مقدس که مربوط بشخص «بودا» است بقدری سست باشد که آن را افسانه و خیال پنداریم؟

فعالت و حرارت و جنبشی را که در عصر «بودا» در جامعه های مذهبی دیگر هند وجود داشته است کتب سیلانی بطور وضوح شرح مینماید و حتی خصوصیات مردم مقدسی که گاهی آنها و زمانی با هیتی از شاگردان و پروان با تشکیلات منظم یا غیر آن، با بیانابی سطحی یا عمیق مردم را براه سلامت و نجات دعوت میکردند در کتب نامبرده مسطور است

بدون شبهه وجود این قبیل پیشوایان با اندازه مشکوک و شخصیت

خارجی آنها مورد تردید است، ولی براهین و ادله مساعدی در دسترس هست که راجع بوجود و یا عدم تاریخی یکی دو نفر از آنها میتوان قضاوت نمود نام شش استاد بزرگ که همزمان «بودا» بوده اند ورد زبانهاست بنظر بودائیه‌ها این شش نفر گمراه کنندگان بزرگ و بنیاد گزار و رئیس شش طریقه کفر والحاد بوده اند

یکی از این شش نفر که نامش (ناتاپوتا - ۱) است بطوریکه دو نفر از دانشمندان خاور شناس (بوهلر - ۲) و (ژاکبی - ۳) در ضمن مطالعه کتابهای یکی از طریقه هائی که هنوز در هند طرفدارانی دارد و بطریقه (جائیناس - ۴) موسوم است کشف کرده اند، نزد پیر وان خود بعنوان بنیاد گزار کیش و نجات دهنده معروف بوده و در نظر آنها همان مقام و مرتبه را دارد که کتب مقدسه بودائیه‌ها برای شخص (بودا) قائل است بنا بر آنچه ذکر شد راجع به (ناتاپوتا) و پیروان او دو سلسله روایت در دست است: راویان يك سلسله تابعین او هستند و عقیده آنها (ناتاپوتا) شخصی است مقدس؛ روشن ضمیر، دانا و خلاصه مقام «بودائی» دارد و کتابهای فرقه «جائیناس» همه پیرو همین عقیده است

سلسله دیگر روایات منسوب بودائیه‌ها است، آنها بنیاد گزار این فرقه را خطاکار و گمراه کننده میدانند ولی در این موضوع در رأی بودائیه‌ها چنانکه مورد انتظار هم بوده خطاها و پرده پوشیهائی داخل شده است از قسمتهای مذکور در فوق که صرف نظر کنیم در سایر جهات داستان های فرقه «جائیناس» و «بودائیه‌ها» با صراحت تمام مؤید یکدیگر است مثلاً هر دو دسته داستان راجع به يك سلسله از عقائد پیروان فرقه «جائیناس» و برهنه بودن روحانیان آنها و در خصوص اینکه «ناتاپوتا» در شهر «وزالی» یکمده پیروان داشته است موافقت - مخصوصاً توافق نظر آنها در این مورد قابل ملاحظه است که هر دو دسته جای در گذشت «ناتاپوتا» را شهر «پاوا» می نامند .

بنیاد آوریه‌های بالا این مطلب را میتوان افزود که راجع به یکی از شش استاد نامبرده موسوم به «ماخال گزالا - ۵» نیز داستانه‌ای «بودائیه‌ها» و «جائیناس» ها که هر يك کاملاً مستقل از دیگری است موجود و ضمناً

توافق این دودسته روایت راجع بیکرشته مطالب اصلی هیچ منافاتی با اختلافشان ندارد

این قبیل شهادتها راجع باشخاص و حوادث و کیفیات انسان را مطمئن میسازد که سرو کار او با اشخاص و حوادث حقیقی تاریخی است، مسلماً (بودا) نیز مانند (ماناپوتا) و (گزالا) سردسته و رئیس عده از زهاد و لباس و وضع خارجی او نیز مانند یکی از تارکان دنیا بوده است، از شهری بشهر دیگر میرفته و مردم را تعلیم میداده است، عده از شاگردان و پیروان بگرد او جمع بوده‌اند؛ و مانند برهمن‌ها و سایر دسته‌ها و فرقه‌های مذهبی قوانین و مقرراتی برای پیروان خود وضع میکرد و است

ماحق داریم این حوادث و آثار را همانگونه که هستند و باهرامات و سببی که دارند حقیقت نداشته و اطلاعات خود را در این موارد علم قطعی بشماریم، بدیهی است منظور آنگونه علم و قطعی است که ممکن است در اینگونه موارد حاصل شود

شرح زندگی بودا

آیا باید بدانچه ذکر شد قناعت ورزیده و در زمینه تاریخ (بودا) در جستجوی تحقیقات بیشتری نباشیم؟

آیا نمیتوان، در میان توده عظیم افسانه‌های قدیمی آثار حقیقت تاریخی واضح و قطعی یافت تا با شبح مشهود «ولی مبهم» روح بخشد و مطلب را روشن سازد؟

برای پاسخ این پرسش‌ها باید از نزد یک داستان قدیمی و ملاحظه نمود و بتشریح صورتیکه آن داستان بخود گرفته است پرداخت

نکته اصلی که باید به تحقیق و بااطمینان کامل دانست اینست که از روزگار قدیم یعنی از زمان تدوین کتب مقدس سیلانی شرح حالی از (بودا) باقی نمانده و اساساً چنین شرح حالی وجود نداشته است بطور کلی شرح حال نوشتن در آن دوره معمول نبوده است، زندگی یکنفر را موضوع قرار دادن و در پیرامون آن کتاب نوشتن که امروز امری عادی است در آن زمان ذهن هیچکس را متوجه نمیساخته و مورد نظر نبوده است.

بعلاوه در آن زمان سودیکه از نوشتن و خواندن شرح زندگی (بودا) نصیب میشده در برابر سود پیروی از شریعت و قانون او هیچ ارزشی

نداشته است در آغاز تشکیل کلیسای مسیحیت و در آموزشگاه (سقراط) نیز مطلب بهمین منوال بوده است

مدتها پیش از آنکه بنویشتن شرح زندگی مسیح بصورت (انجیل) ها شروع شود گفته ها و مواظظ او بشکل رساله هائی تدوین شده و در صومعه های تازه بنیاد مورد استفاده بوده است در این رسائل هیچگونه مطلب و حقیقت تاریخی ذکر نشده بود مگر در مواردی مخصوص که میخواستند بفرمانند فلان گفتار یا بیان مخصوص در چه موقع و با چه کیفیت و در برابر چه شنوندگانی ایراد شده است، بنا براین در این رساله ها دقت تاریخی و صحت و تطابق مطالب با زمان مورد نظر نبوده است

یادداشت ها و خاطرات (گزنن) نیز همین نوع است، تعلیمات (سقراط) در نوشته های (گزنن)، با طریق و برهان مخصوص در ضمن يك سلسله مكالمات و گفتگوهای استاد بخوبی تشریح شده ولی شرح زندگی این فیلسوف عالیقدرانه (گزنن) ذکر کرده است و نه هیچ يك از قدمای تابعین او توضیح داده اند اتفاقاً برای نوشتن شرح زندگی (سقراط) محرك و داعی قوی هم نداشته اند اگر (سقراط) در نظر پیروان و شاگردان خود اهمیتی داشته برای سخنان دانشمندان و اساسی او بوده و گر نه کارهای عادی و زندگی خارجی او برای آنها سودی نداشته و شایسته دقت نبوده است

انتشار و بسط داستانهای مربوط (بودا) کاملاً مطابق ترتیب بالا بوده است از روزگاردیرین یعنی از اوایل امر بنویشتن سخنان و نطقهای استاد یا گفته های شبیه باو شروع نموده و آن نوشته ها را در جامعه های دینی و صوامع دست بدست میکردانند و مخصوصاً مکان ایراد نطق و اسامی شنوندگان را نیز یادداشت کرده و چون میخواستند موقعیت را کاملاً مشخص و مجسم کنند و در نتیجه اطمینان حاصل شود آن گفته ها از (بودا) است این دقت ها لازم بوده است ولی آیا چه هنگام (بودا) فلان نطق را ایراد کرده این مطلبی است که متعرض نشده اند

نوشته ها و رسائل معمولاً با نظیر این عبارات شروع میشود :

« ۰۰ يك روز ۰۰۰۰ در آن هنگام ۰۰۰ بودای فرخنده حال در فلان

مکان منزل داشت »

در هندوستان هیچگاه زمان وقوع حوادث مورد توجه نبوده است و در زندگی مرد از دنیا گذشته مانند (بودا) سالها باندازه یکنواخت و شبیه

بیگدیگر میگذشته است که برای راهبان و پیروان او بیهوده بوده است تحقیق کنند، زمان وقوع فلان پیش آمدگی بوده است؟ چه هنگام فلان سخن گفته شده است؟

هیچکس امکان این قبیل سئوالات را احتمال نمیداده و پیش بینی

نمیکرده است

راجع به زندگی بیابانگردی (بودا) و ملاقاتهای او با پادشاهان و دانشمندان و بزرگان در دنباله بعضی از نطقهای رسمی و غیر رسمی مطالبی ذکر و ملحقاتی دیده میشود در این نوشته هائیکه آنها را ملحقات نامیدیم در درجه اول آثار زندگی عادی، تغییر مذهب پیروان اولی؛ پایان حیات و مأموریت (بودا) و آخرین سخنان و تودیع او با کسانش و بالاخره رحلت او مسطور است و بدین ترتیب نوشته هائی در شرح حال (استاد) پیدا شده است ولی شرح حال مستقل و جداگانه او را خیلی بعد برشته تحریر کشیده اند

در منابع قدیمی راجع به قسمت اول زندگی (بودا) جزاء اطلاعات ناقص و محدود چیزی بدست نیآید و مقصود از (دوره اول زندگی) دوره پیش از بعثت یا باصطلاح هندیها زمانی است که (بودا) به مقام بودائی نرسیده بوده است یعنی زمانی که به مقام معرفتی که سرچشمه سلامتی و نجات است و بوسیله آن بر خدایان و افراد انسان استاد و فرمانروا شده است واصل نگردیده بود و در صدر رسیدن باین مقام روزگار میگذرانید

آری این دوره سیار کم مورد بحث و گفتگو بوده و دلیل این غفلت هم معلوم است زیرا جامعه راهبان یعنی کلیسا توجه مخصوص بوجود خاکی کودک یا نوجوان خانواده (ساکیا) نداشته بلکه وجود استاد فرخنده حال یا وجود مقدس و کامل (بودا) مورد نظر و توجه بوده است و آنچه میخواستند بدانند فرموده ها و تعلیمات او پس از (بوداشدن) است و در مقابل این منظور هر سود دیگری حتی کوشش و مبارزه های او برای رسیدن به مقام بودائی و دریافت معرفت از نظر دور و بی اهمیت تلقی میشده است ولی در زمانهای بعد که با طرزی غیر از دوره قدیم زندگی (بودا) را با عجایب و کارهای غیر عادی آمیخته اند عده با توجه خاصی علاقمند شدند زندگی (بودا) یعنی دوره کودکی و وجودی را که در آینده از وجودهای غیر طبیعی و دارای افکار غیر عادی خواهد شد مورد بحث و دقت قرار دهند

قسمتهای داستانی زندگی بودا

اکنون لازم است در قدیمترین داستانها که زاجع (بیودا) موجود است یعنی کتب مقدس سیلانی دقت کرده و چگونگی مطالب افسانه‌ای را در یابیم بدیهی است پیدایش نجات دهنده جهان در نظر معتقدین از نقطه

نظر خارجی هم باید دارای حوادث بی نظیر و مهمی باشد هر فرد هندو از روزگار دیرین عادت داشته و هنوز هم معتاد است که برای پیش بینی حوادث و عواقب آنها اهمیت بسیاری قائل شود پس چگونه میتواند باور کند که پیش از پیدا شدن وجود عالی و مقدس کامل (بودا) عجائب و معجزاتی ظاهر نشده باشد و تمام عوالم جشن های مسرت بخش و شادی افزا بر پا نکرده باشند

يك شماع نورانی در تمام جهان پدیدار میگردد ، تمام عوالم برخورد میلرزند چهار خدائیکه چهار ناحیه آسمان را در زیر بال عنایت خود حفظ میکنند بیگدیگر نزدیک میشوند تا مادر این مولود مبارک را در هنگام حمل مواظبت کنند بدنیا آمدن این فرزند خجسته خصال نیز عجائب و خارق عاداتی در پی دارد که کمتر از آنچه ذکر شد نیست

برهنه ها صورتهایی محتوی علائم و آثار جسمانی افراد خوشبخت و بد بخت داشتند؛ کودک کی که در بزرگی (بودا) خواهد شد بایستی علائم خوب را بنحو اتم و اکمل یعنی علائم پادشاهی را که مالک روی زمین است دارا باشد غنیکویان و فالگیران چنین میگفته اند « اگر مولودیکه دارای این علائم است زندگی دنیا را برگزید پادشاه روی زمین و اگر دنیا را ترك گفت (بودا) خواهد شد »

جمع کردن این قبیل افسانه‌های پیهوده است زیرا راجع با فسانه بودن آنها هیچکس شبهه ندارد بعقیده رهبانیت و جامعه‌های مسیحی مسلم است که تمام قدرت و زیبایی و علوم مقامی که پیغمبران سلف و عهد قدیم داشته‌اند با صراحت بیشتری باید در شخص مسیح موجود باشد ؛ بودائیها نیز همین گونه تمام عجائب و کمالات را که بموجب آراء هندیها بزرگترین خردمندان و قهرمانان داشته‌اند در بنیاد گزار کیش خود جمع میدادند

بتحقیق در ضمن نظریات هندیها راجع بصفات و علائم موجود قادری که جهان را فتح خواهد کرد افسانه های طبیعی قدیمی موجود است ولی معنی

اصلی آنها مدتهاست مفهوم نمیباشد، پس جای تعجب نیست اگر بسیاری از آثار را که در مجمع مؤمنین راجع بافتخار و عظمت (بودا) یاد میکنند با وسائط بسیار، از این افسانه های طبیعی اقتباس شده باشد یعنی همان افسانه های طبیعی که از روزگار خیلی قدیم در میان چوپانان و کشاورزان دوره (وداها) حتی از صدها هزارها سال پیش معهود بوده و قوه متخیله عامه راجع بقهرمان ملکوتمی و وجود آسمانی او آنها را بوجود آورده و او را نمونه بارز هر قهرمان زمینی قرار داده است و همین موضوع است که در فرضیه (سنار) راجع به قهرمان آفتاب بودن (بودا) نمیتوان انکار نمود

اکنون از قسمت اول افسانه ها میگذریم و در قسمت دوم آنها که ممکن است بعضی خاطرات تاریخی نیز در آنها مانده باشد وارد بحث میشویم

آنچه از داستان (بودا) تاکنون نقل کردیم متکی بر رأی عمومی بیروان و است که بقدرت و اصالت و شرافت بی پایان وی معتقدند قسمتی از آثار برجسته که برای (بودا) قائلند و ما از آنها گفتگو بمیان آوردیم از جمله صفات دینی و مخصوصی است که فلسفه الهی و علم کلام بودائیه را برای وجود مقدس ودانا و نجات یافته (بودا) قائل شده و قسمی هم از حوادث خارجی که در زندگی عادی زاهدان و راضی کشان هند پیش آمد میکرده و از روی قیاس باید در وجود يك زاهد خیالی مانند (بودا) هم دیده شود اقتباس گردیده است

علت اصلی بودا شدن چنانکه از کلمه (بودا) پیداست معرفت است این معرفت را (بودا) مانند مسح از این جهت که بذاته موجودی است برتر از انسان دارا میباشد بلکه آبرا فرا گرفته و صحیح تر آنست که بگوئیم آبرا بوسیله فحش و فیروزی بدست آورده است پس (بودا) در عین حال (فاتح) نیز هست • سنار این پیش از تاریخ (بودا) باید تاریخ مبارزه او را برای دریافت و تسخیر معرفت تحصیل کنیم

در هر جنگی با چار دشمنی موجود و غالب و مغلوبی در کار است؛ مبارز و مخالف تسخیر کننده و مغلوب سازنده مرك ورنج پادشاه مرك است . فبلا خاطر نشان ساخیم چگونه در نظر هندیها فلمرو مرك و قلمرو این جهان خاکی هردو متحد و یکی هستند در منظومه ودائی راجع به (ناسیکتاس) دیدیم، چگونه طول عمر، ارضاء خواهش های نفسانی و هر گونه وعده دیگری سوانسب خوانی را که شایق معرفت است از فکر خود باز دارد و او را قانع سازد که از در ساف دانش صرف نظر کند همینطور دشمن زاهدیکه در راه

وصول بمعرفت کوشش میکند (مارا) نام دارد (مارا) یعنی مرک و رئیس هواهای نفسانی در این جهان؛ هواهای نفسانی تقابلی است که بر چهره مرک کشیده شده است (مارا) قدم بگام حریف خود را تعقیب میکند و منتظر لحظه ضعف و ناتوانی او است تا بروی چیره شود ولی چنین فرصتی پیش نیاید و «بودا» با وجود ناکامیها و مبارزه های سخت درونی تا آخر مقاومت میکند

هنگامیکه «بودا» نزدیک است ب مقام معرفت (علت نجات) واصل شود (مارا) نزد او آمده و سعی میکند با سخنان فریبنده او را از راه سلامتی و نجات منحرف سازد ولی این کوشش بیهوده است زیرا سرانجام (بودا) دانش فرخنده اثر یعنی عالیترین درجه نیکی و قدس را درمییابد برای آنکه با مثال محسوسی اختلاف خود را با (سنار) راجع با اساس افسانه ها و داستانها بفهمانیم قسمت مربوط با آخرین مبارزه و فتح نهائی (بودا) را انتخاب کرده برای خوانندگان مینگاریم

داستان وصول بمعرفت و راه نجات

آیا جامعه راهبان قدیم موضوع وصول بمعرفت (بودا) را چگونه حکایت میکنند؟ نکته اساسی این موضوع در نظر آنها چیست؟ خلاصه داستان جز آنچه ذیلا نگاشته میشود نیست

(بودا) زیر درختی نشسته است یک سلسله حالات جذبه مانند برای عارض میشود سرانجام شبی در ضمن سه حالت رؤیا مانند (معرفت مقدس) را با قسمت های سه گانه آن در مییابد. هر نوع ناپاکی از صحنه روحش بیرون میرود و نجات نصیب او میشود، و ضمنا نجات خود نیز علم و آگاهی پیدا میکند

مطالب فوق از نوشته های دینی اقتباس شده است و این موفقیتها در نظر بودائیهای قدیم خیلی بیش از مبارزه «بودا» با (مارا) اهمیت دارد؛ ولی در قسمتی از نوشته های مقدس سیلانی که موضوع رسیدن بنجات و معرفت مورد بحث قرار میگردد بهیچوجه از (مارا) سخنی بمیان نمیآید و تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد بطور استثناء فقط در یکی از منظومه ها بنام (سوتانیاتا) از (مارا) باین ترتیب سخن بمیان میآید (مارا) با سخنانی فریبنده سعی میکند سالکی را که بسوی نجات

و معرفت راه پیمای است ولی هنوز واصل نگردیده است بزنده گی خاکی برگرداند اما عزم راه رو سست نمیشود و چنین میگوید: «من با (مارا) و لشکرش مبارزه میکنم او نمیتواند مرا از عزم خود بازدارد گرچه لشکر او را تمام جهانیان و خدایان نمیتوانند مغلوب سازند ولی من براو چیره خواهم شد و سپاهش را نابود میکنم»

(مارا) چون میبیند تحریکات و فتنه انگیزی های او نمیتواند تصمیم خلل ناپذیر حریف را درهم شکنند خشمناک میگردد
از این قسمت بگذریم و قسمت دیگر از متون کتب قدیمه را مورد دقت قرار دهیم:

« پس از آنکه (بودا) بدریافت معرفت موفق گردید (مارا) در زیر درخت (آجا پالا-۱) برای فریب دادن او آماده میشود و چون از نتیجه دادش کوشش خود مایوس میگردد فرزندان او یعنی حرص، آز، شهوت و اضطراب وارد صحنه مبارزه میشوند ولی کوشش آنها نیز اثر نمیکند و (بودا) در آرامش فرخنده خود باقی میماند»

این بود آنچه با فقدان مدارک و وسائل از آثار رهنایت قدیم بدست آمده است ولی باید دانست قسمتهای اساسی این آثار بسیار ساده و طبیعی و ظاهرا محقق و صحیح است

ولی (سنار) این داستانها را کنار گذاشته و در حکایات و افسانه های خیالی که سلیقه مضحک و عجیب قرنهای بعد آنها را با تغییراتی در آثار قدیمی بوجود آورده است بحث و اسقاط مینماید بموجب این افسانه ها (بودا) در زیر «درخت معرفت» می نشیند و تصمیم قطعی میگیرد تا بدریافت معرفت و دانشی که راه نجات را نشان دهد موفق نگردد از آنجا برنخیزد «مارا» با لشکر خود باو نزدیک میشود شیاطین با سلاحهای آتشین در میان گردباد ها، طوفانها، تاریکی ها و سیل های باران (بودا) هجوم میآورند تا او را از زیر درخت برانند ولی در اثر استقامت (بودا) و حرکت نکردن او سر انجام شیاطین مایوس شده فرار میکنند

برای اینکه کاملا متوجه طریقه بحث و تشریح (سنار) در این داستان شویم باید آنرا با تمام خصوصیات مورد دقت قرار دهیم ولی چه لزومی دارد این خیال بافیهای مبهم و نارسا را که هیچگونه ارتباطی با بودائیهای قدیم ندارد

« ۱ » AJAPALA غیر از درختی است که بودا در زیر آن نجات و معرفت واصل شد

مورد بحث و نظر قرار دهیم، بنا بر این تنها بد کر بعضی از نکات اصلی میبرد ازیم مثلا درختی را که (بودا) زیر آن نشسته مورد بحث قرار می دهیم «مارا» می خواهد «بودا» را از آنجا براند یعنی می خواهد تصمیمی را که او گرفته است تا پیش از دریافتن دانش و معرفت و وصول بنجات از آنجا بر نخیزد بهم بزند و از یاد او ببرد؛ شیطان (بیودا) میگوید این درخت از تو نیست بلکه از آن من است

«سنار» در این موضوع معتقد است که موضوع مهم درخت است؛ درخت متعلق به «مارا» است و «بودا» آنرا تصرف کرده است و وصول بمعرفت و راه نجات و تملك درخت امری است واحد

ولی از کجا و بچه مناسبت درخت چنین اهمیتی را پیدا کرده است؟ چه رابطه در میان تملك درخت و دانشی که راه نجات و موضوع کوشش های (بودا) است وجود دارد؟

در کتاب (ودا) از درختی آسمانی نام برده میشود که برق آنرا میشکند در افسانه های (فینو-۱) از يك درخت شاه بلوط جوی نام برده میشود که رب النوع آفتاب آنرا معلق ساخته است

(یاما) خدای مرك با افرادی فرخنده حال در زیر درختی که برگ های زیبا دارد نشسته است ناآبی بنوشد نشیمن گاه او چنانکه در افسانه (نردهل - ۲) مسطور است پای ریشه درخت زبان گنجشك (ایکدراسیل - ۳) است:

درخت عبارت است از درخت ابرها، ابرمایی آسمانی درخود دارد و شیطان تاریکی نگاهبان آن است:

در سرودهای مذهبی (ودا) مسطور است که برای خاطر ابر و مائده بهشتی آن قوای نور و ظلمت بجنك بزرگ خود پرداخته اند، این جنك محققا همان است که (بودا) نیز با گروه شیاطین داشته است؛ در جنك مذکور مائده بهشتی که در ابر جای دارد جزای عمل فاتح است، مرحله دانش و معرفت و راه نجات که در مبارزه برای وصول بآن «بودا» فاتح میشود مائده و اقلیم دانش و کشور ابدیت و جاودانی خوانده شده است (سنار) مطابق ترتیبی که ذکر شد مطالب را توجیه میکند

اگر این دانشمند گرامی بقدر کافی بنوشته های قدیم و حوادثی که در موضوع درخت ذکر شده است دقت کرده بود (مقصود نوشته هائیت که حاوی قسمت های جزئی مانند تشریح حالات چهار گانه جذبه و سه مرحله معرفت میباشد) آیا

در قضاوت خود بیشتر جلو نمی‌رفت ؟ آیا سزاوار نبود این دانشمند در قدیم ترین آثار مربوط (ببودا) دقت کرده باشد ؟ اگر در این قسمتها دقت کافی کرده بود متوجه شده بود که (بودا) و (مارا) زیر درخت و مخصوصا برای درخت مبارزه نکرده‌اند؛ تنها مطلبی که از آثار مکتوب راجع بدرخت معرفت، درخت ابرها و درخت مائده بر میآید اینست که (بودا) در موقع تفکر و اندیشه در مطالبی که او را بدانش و نجات رهبری کرد زیر درختی نشسته بود؛ در اینجا طبعاً این سؤال پیش می‌آید که در زمان «بودا» مراتضین و بیابان گردان که جایی برای حفظ خود نداشتند کجایم نشسته و اکنون آن قبیل مردم کجا می‌نشینند ؟ بدیهی است در زیر درختان پناهی می‌جستند و ولی نه زیر درختی که رعد و برق آنرا شکسته و رب النوع خورشید و آگوش ساخته است؛ بلکه در زیر همین درختهایی که در روی زمین ما می‌روید می‌نشسته‌اند

اما در موضوع قسمتهای دیگر افسانه‌ای و در سایر موضوعهای مورد بحث نیز که وارد سوبم مطالب واضحت از موضوع درخت نیست و کامیابی ما در درک حقیقت بیشتر از آنچه راجع بدرخت یافیم نمیشد

بموجب این افسانه‌ها و بحقیقات (سنار) دانشمند و انسوی، شیطان هائیکه با چالاکی و جسارت (سودا) حمله میکنند، کوههای آتشین؛ درخت‌های کهن که از ریشه کنده شده و توده‌های آهن سوزان بسوی او پرتاب میشوند باران و رعد و صاعقه منظره وحشت‌افزای این جنگ را کامل میکند و بدوب توجه باینکه این آثار جوی رموز و اسامه‌هائی برای واقع باشد (سنار) آن‌ها را علائم مشخص این معرکه میدانند

بنظر نگارنده آنچه در این آثار مسطور است فوق‌العاده طبیعی است زیرا برای نمایش لشکر شیاطین و مجسم کردن آن‌ها در قوه خیال انسان هیچ امری طبیعی‌تر و لازم‌تر از مجسم کردن رعد و برق و تاریکی نیست آیا ارواحی که در (جزیره نشاط) (کالیبان-۱) را با کمال بدجنسی و سختی آزار می‌رسانند نیز شیاطین و رب النوع‌های طوفانند ؟

(مارا) همان شیطان بدخواه را پس از مغلوب شدن به (نه) بدون دست و پا (تشیبه کرده‌اند، در کتاب (ودا) نیز (ویترا-۲) رب النوع طوفان را که صاعقه (اندرا) او را وحشت‌انداخته است (بدون دست و پا)، نامیده‌اند ولی آنچه راجع به (مارا) گفته شد در اثر مقایسه که بین صدها وجود دیگر از این نوع کرده‌اند بدست

آمده و از این رود را این قسمت مطلب مهمی بدست نمیآید. بعلاوه مگر جز در جنگ طوفان ممکن نیست دست و پا قطع گردد؟

در یکی از سخنرانی ها و مواظ (بودا) چنین مذکور است :

«آنکس که با وجود تمام موانع بعالم قدس و پاکی رسیده است او (مارا) را کورویی پا ساخته است» منظور اینست که این عمل از آن جهت لازم بوده است که (مارا) نتواند آن وجود مقدس را دیده و بدنبالش رهسپار شود آیا پذیرفتن این تعبیر طبیعی نیست؟ آیا مقصود از جنگ با (مارا) کوشش

و مبارزه باطنی و طبیعی نیست که با این طرز بیان شده است؟

بحث در این زمینه کافی است در این وادی نباید بیش از این معطل شد با يك جمله خلاصه میتوان گفت آثار و مطالبی که مربوط بموضوع (دریافت معرفت و راه نجات) است و مطالب بسیاری مانند داستان (بودا) را نباید بکیم افسانه های (ودا) و مخصوصا وسیله اساطیر (ادا) تعبیر و تفسیر نمود بلکه باید بیان واقع و حقیقت آنها را در مجموعه مطالب و دستورهای جزمی «بودا» راجع به (نجات) و زندگی خارجی (راهبان بودائی) جستجو کرد ولی در هر حال نقطه شکی باقی میماند که این طریق تأویل نمیتواند کاملاً آنرا حل کند

فرض میکنیم فلان مطلب یا حادثه که «بودا» منسوبست حادثه است عادی و معمولی که در زندگی روزانه زاهدان و مرتاضین هند نیز مشهود است در این صورت بدو نتیجه ضد یکدیگر خواهیم رسید زیرا از دو حال خارج نیست یا آنچه میبایم مطالبی است عادی و باور کردنی در این صورت بدیهی است امور عادی بهمان ترتیبی که مذکور است پیش آمد میکرده است و یاداستها اموری غیر طبیعی و بدون اعتبار را متعرض شده اند بنا بر این آنچه مربوط بزندگی «بودا» است نیز چنین است

سنجش داستانهای (بودائی) با داستانهای مربوط بفرقه (جائیناس) نقاط انکائی برای تحقیقات ما بدست میدهد و در اغلب موارد تصدیق بهر يك از دو نتیجه مذکور محال نیست و چون در راه تحقیق باینجا برسیم گاهی باید بطور قطع در حدودیکه انتقاد صحیح تبیین میکند باقی بمانیم و از آن تجاوز نکنیم و گاهی نیز بقبول مطلب و رأیی قانع شویم تا بتوانیم بحقیقت یکی از دو نتیجه فوق معترف گردیم و در این صورت ادله و براهینی را که یکی از دو کفه ترازو را سنگین تر ساخته و ما را یکی از دو نتیجه مذکور برساند نمیتوان بدقت سنجید و حکم قطعی نمود

کیفیات خارجی زندگی بودا

اکنون در اثر مقایسه داستانهای مختلفی که راجع «بودا» وجود دارد و بداینها اشاره شد خلاصه هسته مرکزی اصلی آثار مربوط «بودا» را در اختیار داریم و میتوان ادعا کرد مطالب و اطلاعاتیکه از این راه بدست میآید هرچند بسیار کم است ولی از لحاظ تاریخی مسلم و قطعی است

از زادگاه «بودا» و خانواده و نژاد او اطلاع کافی داریم از پدر و مادر او و مرک ناهینگام و پیش از وفات مادرش و از اینکه خاله این کودک تربیتش را بهمه گرفته است نیز آگاهیم اطلاعات دیگری نیز از این قبیل راجع به حوادث و قسمتهای مختلف زندگی «بودا» در دست است از «ناتاپوتا» یعنی رقیب او نیز اطلاعاتی داریم و از سنجش شرح حال این دو نفر معلوم میشود پیش آمدها و حوادث زندگی آن دوشبیه بهم بوده است و اخلاقاتی هم که در جزئیات زندگی هر یک دیده میشود اعتماد و اطمینان انسان راست بوقایع زندگی آنها نایبند مینماید

جای سنی شگفتی است که جامعه راهبان و کلیسایی که نام پسر خانواده «ساکیا» در هندوستان معروف بوده یک قرن پس از وفات پیشوای خود نتوانسته است بطور دقیق اسامی مهمترین پسران و پیرامونیان او و حوادث قطعی زندگی این مرد را هر چند در زیر پرده افسانه ها باشد حفظ نماید

آیا ممکن است تصور کرد در میان جامعه های نو بنیاد راهبان مسیحی قرن اول میلادی خاطره یوسف، مریم، بطرس، یوحنا، یهودا، بدلاطس، ناصره، «و جلیلجتا-۱» و راموش و با اسامی خیالی آنها ذکر گردد

در این مورد و در همه جا باید تا کمال سادگی حوادث ساده را پذیرفت آیا ما اشتباه میکنیم یا اشتداد کنندگان حق دارند که مدعی هستند در این مورد مکر و سالوس و حقه بازی در کار است ؟

آبادر مورد نام شهر بکه زادگاه «بودا» است نباید شك کرد ؟
آیا «بودا» در «کاپیلاواتو-۲» یعنی زادگاه (کاپیلا - ۳) خردمند افسانه ای قدیم که مؤسس فلسفه (سانکهایه) است تولد یافته است ؟

چگونه میتوان در مورد چنین اسمی انواع رموز افسانه ای و مسمار

«۱» نام تپه ایست که بقعیده مسیحیان حضرت مسیح را بر فراز آن مصلوب ساختند

«۲» KAPILA «۳» KAPILAVATTIHO

را جستجو نکرد و آنها را نیافت ؟ بویژه اگر کسی مانند (سنار) در اثر تحقیقات خود متوجه شده باشد که برای وجود این عذر دلیل قاطعی در دست نیست حتی پیش از کشفیات اخیر (فوهرر-۱) در دسامبر ۱۸۹۶ که مبداء تاریخی جدیدی در این داستان بوجود آورده است بنظر نگارنده ادله مربوط به این حوادث تا این اندازه غیر کافی نبوده است

داستان منظوم قدیمی (سوتا نیانا) خط سیر برهن ها را که در مسافرت بسر میبرند از (کزامبی-۲) به (ساکتا-۳) سپس از (ساوانهی-۴) به (ستایا-۵) و (بکایلاواتو) و از آنجا به (کوزنیار-۶) و « پاوا-۷ » و (ووالی-۸) تعیین میکند

زائرین چینی که در قرن پنجم و هفتم بعد از میلاد به هندوستان آمده خرابه های « کایلاواتو » را دیده اند یکی از این زیارت کنندگان موسوم (هیون تسانگ- ۹) در سفرنامه خود راجع بخط سیر مسافرت خویش مطالبی بادقت و صحت کامل ذکر کرده است که با آنچه مستقیما یا بطور غیر مستقیم و کنایه در کتب مقدس سیلانی راجع مجای این محل ها میتوان یافت تطبیق دارد

در اثر پروی از یادداشت های این زائر چینی (فوهرر) در نزدیکی قصبه موسوم به (پادریا-۱۰) در فاصله دو میل انگلیسی در شمال شهر (بها گوانپور-۱۱) ستونی را یافته که زائر چینی نیز آنرا دیده و متذکر شده است این ستون را در اواسط قرن سوم پیش از میلاد پادشاه (آسکا-۱۲) در باغ (لومبینی-۱۳) یعنی جایگاه تولد (بودا) برپا ساخته است

کعبه که در روی این ستون کشف شده است این موضوع را ثابت میکند زیرا روی آن چنین نوشته است : « در اینجا (بودا) یعنی خردمندی که از نژاد و خانواده ساکیا است بدنیا آمده است » این پادشاه ستونی سنگی برپا داشته که این معنی را میرساند : این جا فرخنده حال تولد شده است

دورر از جای این ستون درست در همان امتداد و فاصله که زائرین چینی تعیین کرده اند (فوهرر) خرابه های وسیعی یافت که محل شهر (کایلاواتو)

SAKETA «۳» KOSAMBI «۲» FUHRER «۱»
 KOUSINARA «۶» SETABYA «۵» SAVATTHI «۴»
 HIUEN-TSANG «۹» VESALI «۸» PAVA «۷»
 BHAGVANPOUR «۱۱» PADERIA «۱۰»
 LOUMBINI «۱۳» ACOKA «۱۲»

بوده است بدیهی است که میتوان در این مورد نیز با انتقاد پرداخت و متذکر شد که آیا آنجا که (آسکا) خود حضور یافته و خرابه هائی را دیده است واقعا در قدیم شهری بنام (کاپیلاواتو) وجود داشته است

راجع بمادر (بودا) موسوم به «مایا-۱» یعنی نیروی «سحرآسا» نیز از لحاظ انتقاد، نظریه های مختلفی اظهار شده است زیرا برای معنی اسم این زن تعبیر های مختلفی کرده اند بعقیده «سنار» «مایا» که چند روز پس از تولد پسرش رخت از این جهان برمی بندد بخار و مه صبحگاهی است که در برابر اشعه آفتاب نا بود میشود

ولی آیا در روی زمین مادرانی نبوده اند که هنگام وضع حمل مرده اند؟ (ویبر-۲) در آغاز اسم (مایا) را کذابه از نیروی تکوین جهان و مخلوقات می پندارد که در فلسفه «سانکیه» ذکر شده است ولی سرانجام معتقد میگردد که تصور و اسم (مایا) بفرسفه «سانکیه» ربطی ندارد بلکه مربوط با فکر و تعلیمات (ودانتا-۳) است ولی باید دانست که مفهوم نیمه فلسفی و نیمه عرفانی «مایا» هیچگونه ارتباطی با آثار قدیمی بودائی ندارد و نام مادر (بودا) با این نوع تصورات و فرضیات بیگانه است

خلاصه باید دانست که ما اعتماد کاملی بداستان قدیمی داریم و یقین است که شهر «کاپیلاواتو» سابقا وجود داشته و «بودا» دوران جوانی را در آنجا بسر برده است و کنت مقدس که نام مادر او را «مایا» ذکر کرده اند بعنوان رموز و استعاره نبوده بلکه از آن رو است که واقعا بدن نام خوانده میشده است از بیانات سابق معلوم شد تا چه اندازه نگارنده، داسمان «بودا» را صحت میداند و چه ارزشی برای آن قائل است، اکنون بشرح حال او میپردازیم

فصل دوم = دوران جوانی بودا

در اواسط قرن ششم پیش از میلاد در سرزمین (ساکیاها) و در خانه آنها کودکى از نژاد نجبا و اعیان بدنیآ آمد؛ او را (سدهاتا-۴) نامیدند

ولی بجز این نام که این کودک در میان خانواده و خویشاوندان بدان معروف بود او را نامهای دیگری است که بیشتر در زبان مردم شایع بود هنگامیکه مانند یک راهب آواره و سرگردان گردش میکرد و در هندوستان بموعظه و ارشاد میپرداخت معاصرین او را (گوتاما-۵) می نامیدند این اسم یا لقب

بعدی را خانواده (ساکیا) بر حسب عادات و رسوم خانواده های نجبا و اعیان هندی از یکی از خانواده های قدیم شرای هندی اقتباس کرده اند در نظر نگارنده یکی از نامهای این شخص که از همه نامهای هندی معروفتر است مناسب تر و عادی تر میباشد و آن (بودا) است کلمه (بودا) یعنی کسیکه بیدار شده یا کسیکه دانا است

این نام واقعا اسم خاص نیست گروندگان «بیودا» و پیروان او مقصودشان از بردن این نام لیاقت و دانشمندی استاد خود بوده که بوسیله آن از خطا رسته و حقیقت را دریافته و باصل سلامتی و نجات رسیده است

و ضم راء دیگر که معاصر «بودا» است یعنی «ناتابوتا» پیشوای فرقه «جائیناس» و همین طور عده دیگری از رؤسا و پیشوایان فرقه های هندی در آن هنگام نیز چنین بوده است گروندگان در میان اسامی دیگر آنها را باسم (بودا) نیز میخوانده اند

امارا جمع بکلمه «ساکیا مونی-۱» یعنی خردمند خانواده «ساکیا» که در مورد «گو ناما بودا» استعمال شده است باید دانست این اسم مخصوص زبان شاعرانه است و در ادبیات خیلی قدیم بندرت ذکر میشود

میا گیاهها

روی نقشه هندوستان بادقت کامل میتوان زادگاه «بودا» را نشان داد در میان سلسله کوههای هیمالیا، در (پال)، آنجا که جریان آرام رود «راپتی-۲» شمال شرقی استان «آدو-۳» را آبیاری میکند دشتی است بوسعت تقریبی سی هزار میل انگلیسی؛ قسمتی از این دشت جزء ناحیه «پال» و قسمت دیگر جزء حوزه «باسی-۴» «وگراخپور-۵» است در سمت شمال و در امتداد کوههای این قسمت «ترائی-۶» یعنی منطقه بزرگ باتلاقی و پر از جنگلی که مشرف بر اولین دامنه های کوهستان است واقع میباشد در جنوب این قسمت ناحیه حاصلخیزی واقع شده که همه جای آن از جنگل پوشیده است و دریاچه های پر از ماهی فراوان دارد، رودخانه های بسیار که عموما زیاد طغیان دارند در این ناحیه موجود است در همین قسمت منطقه محدودی واقع است که «ساکیاها» مالک بوده و در آنجا ریاست و آقائی داشته اند، از طرف مشرق رودخانه «رهنی-۷» آنها را از همسایگان شان جدا میساخته است امروز نیز این رودخانه بهمان نامیکه

بیش از دوهزار سال پیش موسوم بوده است خوانده میشود؛ در طرف مغرب و جنوب «ساکیاها» تا رود (رابتی) یا ندکی نزدیک بآن مسلط و فرمانروا بوده اند. شاید هیچ نقطه را در روی زمین نتوان یافت که باندازه این قسمت از هندوستان که مجاور کوههای هیمالایا است آبادیش مربوط بکار و فعالیت سکنه آن باشد، هر سال آب زیادی سیل آسا از کوه سرازیر میشود این سیل ها ممکن است باعث خرابی یا بعکس در اثر کار و کوشش اهالی سبب آبادی و ترقی این سرزمین گردد در دوره های نا امنی و بی نظمی، این نواحی بصرای باتلاقی که از بخارهای متعفن و بانی مالا مال است تبدیل میگردد ولی بیست یا سی سال امنیت کافی است که در این ناحیه زراعت و بترقی گذارده و مردم ثروتمند گردند و باز در مدت کوتاهی نا امنی علل و اسباب انحطاط روی آور شده و این سرزمین خیلی زودتر از مدتی که آباد شده بایر و بحال اول بر میگردد.

در زمان تسلط و مالکیت (ساکیاها) گویا زراعت این ناحیه خیلی ترقی داشته و پس از ویرانی مجددا در زمان حکومت اکبر شاه بسیار آباد گشته ولی پس از دوره سلطنت این پادشاه بزرگ در اثر بی نظمی و اغتشاش طولانی مدتتها خراب و بایر مانده است و اخیرا در اثر مساعی حکومت بریتانیا که سعی میکند وسائل زراعت را فراهم کند و آنچه از لوازم در خود هند فراهم نیست از خارج بیاورد امید میرود این ناحیه نیز بترقی و پیشرفت دوره های دیرین خود برسد.

در میان جنگل های بزرگ درختهای (سالاس-۱) مزارع طلائی رنگ و درختیز برنج گسترده بوده است.

برنج کاری که نوشته های بودائی نیز وجود آنها را متذکر شده است هنوز هم مانند سابق زراعت عمده این سرزمین است، در روی خاک مساعد این دشتهای پست آب بارانهای موسمی وسیل هامت زیادی باقی میماند.

باین ترتیب آبیاری زمین، که برای کشت برنج لازم بوده؛ و انجام آن با وسائل مصنوعی فوق العاده مشکل است در این ناحیه تقریباً لازم نیست در زمان (ساکیاها) مانند اکنون، دهکده هایی در میان مزارع برنج پراکنده بوده و سایه انبوه درختهای انبه و تمبر هندی که دور دهکده و بلوک را فرا گرفته آنها را از نظر پنهان میداشته است، گویا مرکز این

ناحیه یعنی شهر (کاپیلاواتو)، اهمیت قابل ملاحظه نداشته است ولی در سکی از نوشته های بودائی بعنوان شهر پرجمعیتی ذکر شده که در کوچه های تنگ آن فیل ها، عرابه ها، اسب ها، و مردم انبوه بوده اند این شهر در شمال سرزمین (ساکیاها) و در ناحیه واقع است که آنرا اکنون «نیال» مینامند و از ماتلاق ها و جنگلهای منطقه «ترائی» پوشیده شده و نزدیک سلسله تیره کوههای (نیال) که بر فراز آنها قله های پر از برف هیمالایا سر آسمان کشیده واقع است

منطقه (ساکیاها) یکی از ایالات کوچک اشراقی است که ساری از آنها هنوز باقی مانده و از آثار و حدود حکومتهای مطلق و امپراطوری های بزرگ هندوستانند، این اندیشه کاملاً صحیح است که «ساکیاها» را پیشرو و طایفه خانواده های (راچپوت) کنونی هندوستان بدانیم که اغلب آنها توانسته اند مسلحانه با راجه های مجاور جنگیده استقلال خود را حفظ کنند؛ از میان امپراطوریهای بزرگ هندی سرزمین و کشور نیرومند (کرالا-۱) در مغرب و جنوب همسایه (ساکیاها) بوده و با آنها روابط نزدیک داشته است

(ساکیاها) خود رامانتند (کرالاها) و از دودمان پادشاه بزرگ افسانه موسوم به (اکاکا-۲) که تحریکات حرم خانه سلطنتی او را مجبور کرد سوی کوهستان فرار کند مداندند پادشاهان (کرالا) از (ساکیاها) حقوق و مالیاتی مطالبه میکردند که حنبه تشریفاتی داشته است ولی گویا بعد ها تمام سر زمین آنها را اشغال کرده و این سلسله فرمانروایان را منقرض ساخته اند باین ترتیب میتوان دانست که (ساکیاها) در میان همسایگان خود اهمیتی

نداشته و نیروی نظامی و سیاسی آنها ناچیز بوده است اما روح خود پسندی و غرور در این طایفه قدیمی معروف بوده است، طوریکه جمله «مغرور مانند یک ساکیا» در هندوستان ضرب المثل بوده است، بر همین ها که در انجمن ها و جلسه های آنها پذیرفته میشدند از این مطلب آگاهی داشته و میدانسته اند این اربابان خوشگذران برای حکومت دینی خیلی کم اهمیت قائلند؛ از اینرو در مشایع و کتب قدیمی ثروت (ساکیاها) مورد بحث قرار گرفته آنها را بعنوان «خانواده ثروتمند و افراط کار در نعمت و خوشگذرانی» یاد کرده اند از طلاها و ثروت زمینی آنها سخن رفته و منبع اصلی این دارائی بدون شبهه زراعت برنج بوده است و آنچه مسلم است این طایفه در استفاده از وضع مساعد سرزمین خود که گویا مخصوصاً برای واسطه بودن بین کوهستانها و دشت (گنگ) ایجاد شده است کوتاهی نکرده اند

بوداپسر پادشاه نیست

یکی از داستانهای بسیار مشهور (بودا) را پسر پادشاه میدانند. در رأس تشکیلات اشرافی (ساکیاها) مسلیا یک نفر رئیس بوده است ولی معلوم نیست طبق چه مقرراتی تعیین یا انتخاب میشده است این رئیس لقب پادشاه داشته ولی این عنوان جز سرسلسله بودن معنایی نداشته است (سوددانا-۱) پدر (بودا) بهمین معنی عنوان پادشاه می داشته است این مطلب کاملاً مخالف ظاهر قدیمی ترین داستانهای است که راجع به خانواده (بودا) در دسترس است و صحیح تر آنست که (سوددانا) را یکی از ثروتمندان بزرگ و مالکین مهم خانواده (ساکیا) بدانیم ولی داستانهای بعدی او را (سوددانا پادشاه بزرگ) نامیده اند همینطور پیروان فرقه (جائیناس) نیز بنیاد گزار کیش خود را که ظاهرآ مانند پدر (بودا) بوده است بعدها بعنوان پادشاهی مطلق و نیرومند ذکر کرده اند

(مایا) مادر (بودا) نیز از خانواده (ساکیاها) بوده و چنانکه معروف است خیلی زود یعنی هفت روز پس از تولد پسرش از دنیا رفت، خواهر (مایا) موسوم به (ماها پاجاپاتی - ۲) زن دوم (سوددانا) و جانشین مادر کودک گردید

جوانی و زناشویی (بودا)

بموجب داستانها که بدون شك مطابق واقع هم هست (بودا) دوره جوانی خود را در «کاپیلاواو» سربرد از دوره کودکی «بودا» تقریباً هیچ اطلاعی در دست نیست میگویند يك نابرداری و يك ناخواهری ربا داشته است که هر دو از وطن «ماها پاجاپاتی» بوده اند ولی معلوم نیست با او چه اندازه اخلاف سن داشته اند در آن روزگار در هندوستان در پرورش کودکان اشراف بیشتر منوجه ورزش های بدنی و تمرین های جنگی بوده و کمتر بتعلیم کتاب «ودا» میرداخته اند و «بودائی ها» نسبت به پیشوای خود ادعا نمیکنند که در کتب مذهبی «ودا» تبیح داشته است ظاهرآ بسیاری از روزها را این کودک در هوای آزاد و در املاک پدر خود بسر میبرد است یکی از کتب قدیمی «بودا» را در حالیکه در ییلاق و برای فرار از گرما در زیر سایه درخت سیب گل داری

نشسته و مشغول تفکر است نشان میدهد

در آن زمان اگر جوانی ثروتمند و نجیب زاده میخواست زندگی راحتی مطابق شأن و مقام خود داشته باشد اقلایه کاخ هر يك باوضعی مخصوص لازم داشت که بترتیب در فصول مختلف در هر يك از آن ها سکونت گزیند: کاخ تابستانی؛ کاخ زمستانی و کاخ مخصوص فصل بارانی

داستان ها حاکی است که بودای آینده در دوران جوانی بترتیب در این سه نوع کاخ بسر میبرد و زندگی او در میان همان تجمل ها و زینت های ثروتمندان که باکنون هم در خانه های بزرگان و اشراف هند موجود است میگذشته است، این خانه ها عبارت است از باغهای سایه دار که در آن ها حوضهای بزرگ آب موجود و در کنار آنها درختهای میوه دار کاشته اند در روی سطح حوضها؛ گلهای رنگا رنگ مانند بستر مواجی با آرامش موج میزند و در برابر آفتاب میدرخشد؛ و شامگاهان عطر این گلهای تا جاهای دور پراکنده میگردد

اعیان و اشراف از این قبیل کاخها در بیرون شهر دارند و باکالسه یا سوار برپیل ها بدانجا میروند و در آن کاخ های خارج شهر دور از قال و قیل مردم در زیر سایه درختهای انبه و درختهای (پپالاس) و (سالاس) استراحت میکنند و از همان هنگام که انسان پا در آستانه این کاخهای نهد آسایش و آرامشی را که آنجا حکم مرما است احساس مینماید میگویند (بودا) پیش از رسیدن بمقام بودائی زناشویی کرده است

معلوم نیست يك همسرا اختیار کرده است یا بیشتر، گویا پسری بنام (راهولا-۱) داشته که بعدها در سلك پبروان او درآمده است

هیچ دلیلی ندارد که این مطالب را موهوم و اشتباه و مولود خیال بدانیم بلکه بعکس قدیمیترین داستانها این حوادث را بدون هیچ منظوری در ضمن روایت ها ذکر میکنند و از آنها میگذرند ولی آنچه معلوم است شخص (راهولا) یا مادرش وسیله و مقدمه پیش آمد و وضع مؤثری نبوده اند اما اگر راجع بفرضیه های اخلاقی و قواعد (رهبانی بودائی) ها و وظیفه سخت و زهد آنها دقت کنیم متوجه میشویم که با وقایع حقیقی سروکار داریم نه با خیال بافیها و افسانه های اختراعی و اگر در این قبیل موضوع ها مطالب تاریخی را آلوده کرده اند از راه دیگری است یعنی از این جهت

نیست که زناشوئی (بودا) را جعل کرده باشند بلکه از آن سبب است که بعکس خواسته‌اند بگویند آنکس که (بودا) میشود نباید ازدواج کرده باشد

ترك خانه

با شرح مختصر و ناچیزی که داده شد آنچه راجع بجوانی (بودا) باور کردنی است از آثار قدیم اقباس و نهل گردید
حال باید دانست آیا افکار و اندیشه‌های مخصوص بچه صورت و در اثر چه عواملی در روح (بودا) پیدا شده است؟

آیا چگونه (بودا) تصمیم گرفت سرزمین پدران خود را ترك گوید و بخارج رود و زندگی اعیانی در کاخها را بقصر و مسکنت راهسی دوره گرد تبدیل نماید از این سؤالاها بسیار است که باید از ذکر آنها خود داری کرد و گذشت ولی پیدا شدن اندیشه رهبانی و پرورش و بسط آن در فکر (بودا) مطلبی است که آنرا سایان اهمیت پنداشته اند

در میان زندگی یکنواخت، ملایم، راحت، بدون زحمت و کار و قرین نعمت؛ طبیعت شخص جدی و نیرومند منفرد و خسته شده احساس خستگی مخصوصی در خود مینماید و در اثر عکس العمل این زندگی قرن آسایش و آرامش؛ اضطراب مهمی در روح پدید می‌آید و سپس آن شخص مایل میشود در جستجوی هدفهای عالنی و با افکار تری برود و مخصوصا از آنکه با بهره مندیهای گذران و بیپوده جهان خاکی این تماایل عالی را نمیتوان راضی نمود نومیدی در او راه میسازد ولی آیا چگونه میتوان دانست که این اندیشه‌ها در ذهن این مرد جوان چه صورتی بخود گرفته است ؟ و چگونه میتوان اندازه تاثیرات و عوامل خارجی را در کیفیات اخلاقی و روحی او تعیین نمود و نشان داد که با چه حد تماایل عمومی مردان و زنان بترك خانه و خانواده و پذیرفتن زندگی مذهبی و رهبانی در او تأثیر داشته است یکی از کتب دینی؛ اندیشه‌های اساسی فکر (بودا) را مطابق عقیده

پیروان و راهبان قدیمی باسادگی تمام برشته بحر کشیده است (بودا) باشاگردان دوره جوانی خود گمگو میکند و پس از آنکه زندگی خود را در کامهای زیبا ، در حالیکه بمرامون او را عیش و افراط در تجمل و خوشگذرانی فرا گرفته شرح و بدینسان دنباله سخن را

ادامه میدهد ،

«شاگردان من؛ این بود ثروتی که در اختیار داشتم، و این بود زندگی آمیخته با مسرت و شادمانی که میگذراندم، ولی در همان هنگام اندیشه که ذیلا برای شما بنان میکنم در وجود من بیدار شد؟

يك فرد عامی که در جهالت و نادانی فرو رفته هر چند پیر و فرتوت شده و بتواند از جنگال پیری و نا توانی رهائی یابد چون دیگری را میبیند که مرحله ضعف پیری و ناتوانی رسیده او را متفر میگردد در صورتیکه این تنفر بخود او بار میگردد

من نیز در معرض پیری هستم و از جنگالش مرا گریزی نیست پس اکنون که چنین است و از رسیدن ضعف و پیری چاره ندارم چون دیگری را بدان دچار دیدم آیا باید احساس نفرت کنم؟ نه این عمل برای من شایسته نیست

شاگردان من، چون انگونه اندیشه ها در من راه یافت تمام شادمانی و مسرت که لازمه جوانی است در وجود من ناپدید شد و بنظر همین اندیشه نیز راجع به بیماری و مرگ در ذهن من سوار گشت!

يك فرد عامی که در جهالت و نادانی فرو رفته و در معرض بیماری است و از جنگال آن نمیتواند بگریزد.....

(بهمن ترتیب نظیر همان رشمه اندیشه هائی که راجع به جوانی و پیری یاد آور شدیم در موضوع بیماری و تندرستی و مرگ و زندگی ذکر شده است) (شاگردان من، چون این اندیشه ها در وجود من بیدار شد شادی و مسرتیکه لازمه زندگی است نابود گردید)

آنچه بنظر میرسد؛ مهادرد اسنانها این نکته مورد توجه سنده است که این اندیشه ها را باید بکار بست و آنها را حساس تر و روشن تر ساخت حال باید دید برای اولین دفعه چرا وجه کمیت اندیشه پیری و بیماری و مرگ در (بودای) جوان و تندرست وزنده آهیم با نیروی مؤثری پیداشد؛ چه سرمشق مؤثر و پرمعنائی راه فرار از رنج را باو نشان داد؟

این موضوع را علاقه مذدان خواسته اند بوسیله تمثیل های بیان کنند و از این روسر گذشت معروف گردشهای چهار گانه (بودا) در باغهای خارج شهر برشمه تحریر در آمده است

در این گردشها نشانه های بی ثباتی و سپنجی بودن موجودات زمینی

در تحت شکل پیر مردی بدون پناه، بیماری سخت و شخصی مرده بترتیب

و توالی در نظر (بودا) مجسم میشود و در آخرین مرحله نشانه آرامش و نجات از همه رنج‌هایی را که سنجی بودن متاع حیات دنیا باعث میگردد در وجود راهب دوره‌گردی که با سری تراشیده و لباس زرد براه رفتن مشغول است ملاحظه میکند

قسمت دیگر داستان فرار (گوتاما) را از زادگاه و خانه خود بعلتی که در بالا ذکر شد نقل میکند

موجب داستانی قابل اعتماد هنگامیکه (گوتاما) خانه پدری را ترك گفت و زندگی مذهبی و رهبانی اختیار نمود ۲۹ ساله بود بعدها شاعری که مقامش برتر از شعرای متوسط بود این داستانرا با ملحقات و زوائیدی تلفیق کرد و بدین ترتیب، ترك خانه و اختیار زندگی رهبانی (گوتاما) بصورت منظومه در آمد و بطوریکه در افسانه‌های بعدی ملاحظه میکنیم این موضوع رنگ هندی بخود گرفت

این داستان باین ترتیب نقل شده است

شاهزاده با کالسه که برای تفریح از خانه بیرون رفت ؛ در اثناء گردش راهبی تارك دنیا را مشاهده کرد و منوجه سعادت زندگی گوشه نشینی و ترك دنیا گردید ، هنگام مراجعت چون خواست سوار شود تولد پسرش را با و اطلاع دادند و او چنین گفت ؛ « پسر من که بدنیا آمده (راهولا) است ؛ این زنجیری است که مرا مقید میسازد » مقصودش از زنجیر علاوه ایست که ممکن است او را بزندگی در خانوادۀ که از آن گریزان است باشد سازد

چون بشهر نزدیک شد شاهزاده خانمی از بالای قصر او را بر فراز اربابۀ و در حالیکه هاله از نور پیرامون او را فرا گرفته بود دید و با صدای بلند این سخنان را ادا نمود . فرخنده باد عیش و آرامش پدر و مادری که چنین فرزندی دارند گوارا و فرخنده باد عیش و آرامش خانمی که چنین شوهری دارد !

مرد جوان سخنان این زن را میشنود و پیش خود اینسان میانداشد « آری این زن درست میگوید ، در قلب مادر ، هنگامیکه چنین فرزندی را مشاهده میکند آرامش فرخنده جایگزین میگردد ، در قلب پدر و همسر نیز آرامش فرخنده پیدا میشود اما باید دید آرامش فرخنده که دل را شادمان میسازد از کجا است ،

سپس خود پاسخ این اندیشه خویشتن را چنین میدهد :

« هنگامیکه آتش حرص، کینه، نادانی و کوری خاموش گردد
موقعیکه، خطاها، و تمام گناهان و عقوبت ها از بین برود آنگاه
قلب انسان آرامش فرخنده احساس میکند »
در کاخ مخصوص عده خدمتکار زیبا و آراسته در پیرامون شاهزاده
مشغول کارند و سعی میکنند بوسیله موسیقی ورقص خیال او را از اندیشه های
خود منصرف سازند؛ ولی او نه بآنها نگاه میکند و نه بآهنگ و سخنانشان
گوش میدهد، و خیلی زود می خوابد. سحرگاهان بیدار میشود و در پرتو
نور چراغها زنان خواننده و رقاصه را می بیند که چمباتمه زده بعضی در خواب
حرف میزنند؛ از دهان برخی دیگر آب سرا زار شده، لباس عده از آنها
عقب رفته، بدبختیها و نقایص شرم آور بدن آنها نمایان است، از دیدن
این مناظر (بودا) خود را در قبرستانی (جایگاه سوزاندن جسد انسان) که
سطح آنرا نش های شوم و زشت فرا گرفته است پندارد و خانه را در پیرامون
خود در حال سوختن و شعله ور می انگارد

در این حال بصدا آمده چنین میگوید: « بدبختی عجیبی است: اندوه
و غم مرا احاطه کرده، اکنون هنگام عزیمت من برای سفر بزرگ در رسیده
است » با این شتایکه برای فرار دارد يك اندیشه او را متوقف میسازد،
آری بفکر پسرش که تازه بدنیا آمده میافتد و با خود چنین میگوید
« میخواهم بسم را بینم » از اینرو با طاق خانمش میرود، او را در خواب
راحت می بیند تمام سطح بسترش از گل پوشیده است و دستش روی سر بچه
قرار دارد، در این هنگام این اندیشه بخاطر (بودا) میآید، « اگر دست
خانم را از روی سر بچه بردارم تا از ماه رویش چشم روشن شود؛ طبعاً
بیدار خواهد شد، پس اکنون میروم و چون بمقام بودائی رسیدم برمیگردم
و فرزندم میپردازم »

در بیرون منزل اسب باوفای (بودا) بنام (کانتاکا-۱) در انتظار او است
بدن ترتیب شاهزاده بدون اینکه؛ هیچ چشمی با ناظر باشد از خانه فرار
میکند؛ و دور از زن و فرزند و خانواده و سر زمین موروثی، آری خیلی
دور از همه آنها در شب تاریک راه زیادی می پیماید؛ تا برای روح
خویشتن و برای عموم جهانیان و خدایان راه نجات و تسلیتی پیدا کند؛ ولی
(مارا) شیطا ن بد خواه مانند سایه بدنبال او روان و مترصد است که از جنگ

ها و کشمکشهای درونی که در صحنه این روح آشفته بوقوع می پیوندد استفاده نماید، زیرا يك لحظه ضعف و سستی، يك تمایل بد و يك اندیشه ناسازگار و غیر عادلانه، دشمن منفور او یعنی (بودا) را باراده و دلخواهش وادار بتسلیم میسازد

آنچه در بالا گفته شد از روی ترجمه اشعار بود اکنون توجه خواننده را ببيان آنچه یکی از نثرهای ساده حاکی است جلب میکنیم

آنچه از قدیمترین زمان راجع بفرار و یاسحبیح تر بگوئیم در خصوص عزیمت و خروج (بودا) از خانه خود برشته تحریر درآمده ذیلا نگاشته میشود

«گوتا مای» زاهد و جوان؛ در دوران جوانی در هنگام نیرومندی و شادایی و در بهار زندگانی خانه خود را ترك گفت تا با سرگردانی و آوارگی روزگار بگذرانند؛ (گوتا مای) زاهد بر خلاف اراده پدر و مادر و با وجود اشکهایی که مریختند موها و ریش خود را تراشید، جامه های زرد بتن کرد و خانه را ترك گفت تا با آوارگی و دوره گردی زندگی کند»

در جای دیگر در این موضوع چنین گفته شده است،

«در زندگی در تنگنای خانه قید و بند و نا باکی مشهود است آزادی در ترك خانه است، چون (بودا) اینگونه اندیشید خانه خویش را ترك گفت» آنچه ذکر شد در برابر قسمتهای منظومی که قرنهای بعد راجع بعزیمت «بودا» از شهر خود یعنی (کاپیلاوانو) سروده اند آب و رنگی ندارد ولی این موضوع دلیل بر آن نیست که این چند قطعه کوچک قدیمی و بدون تصنع را که مردمی در روزگار پیشین میدانسته و یا تصور میکردند که راجع باین موضوع میدانند ندیده بیندایم

دوره ریاضت و جستجوی های بی نتیجه

بدین ترتیب جوانی (بودا) در وطن خودش سپری گردید ولی دوره نوینی در زندگی او آغاز شد یعنی خود باخیار تن با آوارگی و زندگی رهبانی داد و سپس مانند زاهدی بیایان گرد روزگار میگذرانند؛ برای این منظور نخستین اقدام لازم این بود که روابط زندگی خانوادگی را بگسلد، زیرا مطابق قضاوت امکار زمان تنها باین شرط میتوانسته است در جستجوی نعیم ابدی باشد

بر حسب تمام ظواهر و احتمالات؛ (بودا) در تمام مدت هفت سالیکه

بعد از عزیمت از خانه و اختیار زندگی رهبانی براو گذشت در جستجو و
تحری حقیقت بود و پس از گذشتن این مدت در روح و وجدان خود احساس
کرد ؛ بمقام بودائی رسیده و نجات یافته است و راهنمایی و نجات خدایات
و افراد بشر بعهده او است

در این هفت سال بترتیب درس های دو معلم روحانی را شروع
کرد و برحسب تعلیمات و هدایت آنها منتظر رسیدن بمقام یا حالتی بود
که در اصطلاح آن زمان « برترین حالت آرامش عالی » یا فنا ، نیروانا
و حالت ابدی مینامند ؛
با کدام وسیله و با چه تعلیماتی این دو معلم روحانی میخواستند
او را باین مقام هدایت کنند ؟

بدون شك وسیله ارشاد آنها عبارت بوده است از تحريك و تلقین
حالات روحانی که منتهی بجنبه میشود ، این ترتیب ریاضت در آزمائش
معمول بود و بعدهائیز همین نوع عملیات در کیش بودائی نقش بسیار مهمی
داشته است ، برای این حالات کافی است مدتی انسان بعضی حالاتی را که
پیش یاد گردیده پیوسه ادامه دهد تا بوسیله آنها روح از محدودیت های
خود و از هر فکر و تصور و گمناخت ، حتی از عدم فکر و تصور
رهائی یابد « ۱ »

با این ریاضت ها و عملیات زاهدانه (بودا) آرامش نیافت و از اینرو
پیروی معلمین خود را ترك گفت و برحسب تصادف در سرزمین (مگده - ۲)
مشغول گردش و راه پیمایی شد تا سر انجام بقریه (اوروولا - ۳) رسید
بموجب یکی از نوشته های قدسی شخص « بودا » راجع باین
سیر و ساحت چنین میگوید :

« شاگردان من چون باین مکان رسیدم با خود اینگونه اندیشیدم :
واقعا اینجا سرزمین دلپسند و مطبوعی است ؛ این جنگل بسیار زیبا است
رودخانه صاف و شفاف با آرامی تمام جریان دارد و جاهای قشنگ و مناسبی
برای آب نی در کنار آن میتوان یافت در اطراف رودخانه دهکده های
زیبا وجود دارد که میتوان بدانها عزیمت کرد اینجا برای کسی که دارای

« ۱ » این حالت شبیه است بآنچه بعضی متصوفه ایران بعنوان « ترك » و
(ترك ترك) یاد کرده اند

« ۲ » MAGADAH « ۳ » OUROUVELA

قلبی شریف و عالی است و خواهان سلامتی و نجات می باشد جای امت و آسایش است »

یکی از مسافرین معاصر که همین جا را توصیف میکند ، از دشت های سایه دار و چمنزار های وسیع و تپه های نرم و پر از درخت و سنگ ها ؛ گفتگو مینماید ؛ در این توصیف ها و نشانه ها آثار منطقه حاره کم مشهود است

آنجا در بیشه های (اورولا) (گوتاما بودا) سالیان دراز با ریاضتهای سخت و جهاد بانفس گذرانده است و بطوریکه در آثار مکتوب مسطور است مدتها در حالیکه زبان را بسقف دهان چسبانده در گوشه از این سرزمین نشسته و باشکنجه و زحمت بسیار فکرش را متوجه مقصود عالی خود داشته و منتظر هنگامی بوده است که نورودانش ما فوق طبیعی بسراغ او آید ولی پرتو این نورودانش باو نمیتایید از این جهت سعی کرد هرچه بیشتر از آخرین لوازم نیازمندی های جسمانی امساک کند و از اینرو از نفس کشیدن و غذا خوردن خود داری نمود ، پنج زاهد دیگر که در نزدیکی او اقامت داشتند از ریاضت های بسیار سخت او در شگفت بودند و منتظر بودند ملاحظه کنند نور و دانش مطلوب چه هنگام بر او پرتو میافکند تا پیرو او گردیده و طبق دستور و تعلیمات او در جستجوی راه نجات باشند بدن (بودا) سر انجام از آسیب هائیکه در اثر ریاضت بخود روا داشته بود فرسوده گردید و با اینوصف خود را از هدف دور می دید ولی ضمنا دریافت که ریاضت و عبادت بهیچوجه نمیتواند او را بسر منزل مقصود برساند ؛ از این روش شروع بخوردن غذای فراوان نمود تا نیرو های از دست رفته او باز گردد ؛ و در همین موقع ، پنج نفر همراهان ، او را ترك گفتند زیرا او را در راه مقصود شکست خورده یافتند و از او نمیتوانستند دیگر انتظار راهنمایی و هدایتی داشته باشند ؛ باین ترتیب (گوتاما) تنها ماند

بحران امامی

بر حسب آنچه داستانهای قدیمی نقل میکنند ؛ یکشب ساعت موعود فرارسید ؛ و (بودا) خردیقین حاصل کرده مقصود رسیده و (دانا) شده است ، در آن هنگام زیر درختی که از آنوقت بدرخت معرفت موسوم گردید نشسته بود ، و در ضمن کوششهاییکه برای فراموش کردن خود مینمود ؛ از حالتی بحالت

روشن تر و عالی تر منتقل میگردید ، ناگهان فکرش روشن شد و همه چیز برای او آشکار گردید و در حالت شهود و قرین معرفت که همه چیز رادیده و دانست تصور کرد که براز سر گردانی ارواح که در دائره تجدید حیات گرفتارند آگاه گردیده و دانسته است که منشاء رنج جهانیان چیست ، و از آن چه راهی میتوان این رنج را از بین برد . آنچه را خود او در این موضوع گفته است ذیلا مینگریم

« هنگامیکه این مطالب را کشف میکردم و خود را باین مکاشفات مشغول میداشتم ، روح من از وابستگی بحرم و شهوت و علائق دنیوی و خطا و نادانی نجات یافت و در این موجود نجات یافته معرفت براه نجات نیز پیدا شد ، لزوم تجدید حیات از بین رفت ؛ حالت قدس و پاکی در رسید و وظیفه بانجام آمد ، و من دیگر بدینجهان باز نمیگردم ؛ اینست آنچه من دانستم »

ار این هنگام بیحد بودائیا دوره نوینی در زندگی استاد خود و همچنین در زندگی افراد بشر و خدایان قائل شده اند (گوتامای) زاهد به مقام بودائی رسید ، دانشمند و بیدار گردید ، این شب که (بودا) در زیر درخت معرفت و در ساحل (نرانجارا-۱) بسر برده شب مقدس بودائیا است

تاریخ است یا افسانه ؟

باین ترتیب کتب مقدسه کشمکشها و جنگهای درونی (بودا) را شرح میدهد (البته این جنگها پس از پیروزی و حصول یقین و آرامش پایان یافت)

آیا این داستانها ارزش تاریخی دارد ؟

ما اکنون در برابر یکی از آن نوع سؤالا هستیم که انتقاد تاریخی نمیتواند با پاسخ قطعی (آری یا نه) بطور واضح و صریح جواب دهد و اگر مدارك و منابع این قسمت مخصوص را با دقت بر رسی کنیم نمیتوان اطمینان حاصل کرد که با تاریخ سروکار داریم یا با افسانه ؛ در ضمن این مدارك مطالبی محققا صحیح و موضوعهایی مسلما غلط و اشتباه مییابیم ولی معلوم نیست طریق رسیدن استاد و پیشوا بمقام بودائی جزء قسمتهای صحیح است یا غلط

مثلا فرض کنیم (بودا) در زمان حیات خود نه هرگز این آزمایش

ها را گذرانده نه این راه ها را رفته و نه در این اندیشه ها بوده است .
ولی از این فرض نمیتوان دریافت که چگونه این مطالب و سرگذشتها در
میان پیروان (بودا) پیدا شده است زیرا اگر او (بودا) بوده و دانش مقدس
را داشته است باید در زمان و مکان معینی بمقام بودائی رسیده و دانش
مقدس را فرا گرفته باشد .

ولی پیش از آن زمان چه واقع شده است ؟
در این مورد نیز باید نتیجه را از درون داستانی که در شرف تشکیل
بوده است خواست .

« در سابق ، مدتی بسیار دراز ؛ این احساس مؤثر و درد ناک بر
(بودا) مسلط بوده است که چرا هدف و مقصود از او دور است ؛
ولی تا اینجا مطلب تمام نیست ، آیه در این راه طلب و مقصود و
در عین این تأثر و نومیدی (بودا) بیچه کاری مشغول بوده است ؟
پیروان (بودا) ظاهراً بر علیه اندیشه و تمایل زاهدان و راهبان که
رسیدن بنجات و عالم ملکوت را فقط در اثر روزه داری و تحمل ریاضات
سخت میدانسته اند بمبارزه می پرداخته اند ؛

ندیهی است اشتغال با این مبارزه ها بطریقه های مختلف و متضاد در ضمن
بیان اولین کوشش های (گوتاما) برای رسیدن بمقصود منعکس است
زیرا اینها بر آنچه روایات حاکی است او پیش از دست یافتن بگنج حقیقی
نجات از طریق خطای زهد و ریاضت در جستجوی مطلوب یعنی سلامتی و
نجات بوده است ، او بیش از سایر راهبان و برهمن ها در ریاضت و بخود
رنج دادن کوشش کرده و سپس خود به پیروی از این تلاش ها پی برده ،
پس از آنکه از راه خطا منحرف شد و از طریق صواب داخل گردید
بمقام بودائی رسیده است .

بطوریکه خوانندگان نیز متوجه میشوند ؛ آثار مکتوبی که در
آغاز موضوع (رسیدن بمقام بودائی) « گوتاما » را خیالی جلوه میدهد
و عین برآی این مقام اهمیتی فائل شته و حوادث بعد از رسیدن بمقام
بودائی را ترویج میکند ، خود جنبه افسانه و خیالی دارد
ولی بقیده نگارنده این موضوع بهیچوجه از وزن و ارزش ادله
که در کفه دیگر ترازو میتوان نهاد نمیکاهد
این تعبیر ناگهانی در خط مشی زندگانی درونی (ودا) منحصر
باو نبوده است و نظارتی دارد .

در تمام ادوار؛ طبیعت های متشابه (بودا)، در موقعیت های همانند او قرار داشته و حالتی شبیه آنچه ذکر شد در خود احساس کرده اند، نگارنده در این موضوع هیچ شکمی روا نمیدارد و اطمینان کامل دارد در دوره های مختلف تاریخ و باشکال بسیار متفاوت نظیر این موضوع را میتوان یافت، که در فاصله زمانی معینی مردی کاملاً تغییر یافته است، و حتی روز و ساعتی را که آن مرد از نادانی و اسارت نجات یافته و به معرفت و دانش رسیده معلوم است؛ و چون آن شخص امیدوار است این حالت ناگهانی که گاهی شدید و طوفانی است و روح را روشن میسازد پیدا شود انتظار موقع را داشته و بالاخره خود آنرا احساس نموده است

در میان کلیسا و جامعه مسیحی (متدیسیم - ۱) این موضوع زیاد دیده میشود ولی تنها منحصر باین دسته هم نیست، بعلاوه این قبیل حوادث تیول و نصب منحصر بمردمان طبقه سوم که در محیط عقلی و علمی آشفته زندگی میکنند نمیباشد؛ بلکه بعکس طبایعی که دارای روحی حساستر و ظرفیت و نیروی خیالی قوی تر و فعالترند بیشتر در معرض این پیش آمدها قرار دارند.

آیا این قبیل مردم بطور ناگهانی احساساتی هیجان آمیز و با حرارت تر و تخیلی نیرومندتر از پیش در خود مییابند؟

آیا در موقع مخصوص حال جذبه بآنها دست میدهد، یا اینکه پس از یکدوره مبارزه های درونی در لحظه معین احساس استراحت و آرامش میکنند؟

این مطالب را این قبیل اشخاص با بیان خود بدین طریق تعبیر میکنند: «این حالت کار روح است که به مقام کشف و شهود رسیده است این ندای جهان وانا و نیرومند الهی است»

و پس از رسیدن باین حالت این مردان بیان دیگری دارند و زندگی آنها خط مشی نوینی پیدا میکند

بطوریکه کتب مقدس بودائی حاکی است در زمانهای پیشین و با احتمال قوی در زمان خود (بودا) نیز اعتقاد بروشن شدن ناگهانی ذهن و پیدایش کمال و دابائی روح در یک لحظه، عقیده رائج و عمومی بوده است؛ در

(۱) METHODISME یکی از شعب پرستان است که در قرن ۱۸ برای بیدار کردن حس مذهبی تاسیس شده؛ اصول و مقرراتش بسیار سخت است

میان بودائیا و (جائیناها) ادعای فوق با صراحت و وضوح دیده می‌شده است
 وعده با چهره روشن و با کمال خرسندی یکدیگر برخورد کرده و مدعی
 بوده اند (راه نجات) از مرگ را یافته اند و این سؤال را غالباً از یکدیگر
 می‌کرده اند: آنکس که خواهان و جوینده راه سلامت و نجات است برای
 رسیدن بمقصود چه اندازه وقت لازم دارد؟

این عده مردان بسخنان یکدیگر را توجه گوش میداده اند و گاهی
 بکمک اندیشه های مخصوص و ضرب المثل ها و کنایات و گاهی بطور مستقیم
 یکدیگر می‌گفته اند: «روز وساعتی که نعمت ابدیت روح نصیب انسان می‌شده
 باراده او نبوده ولی استاد بشاگرد خود وعده میداده است که اگر راه
 صحیح را تعقیب کند بمقصود خواهد رسید، آری جوانان نیکو نهاد که برای
 عشق و علاقه بحقیقت و نجات خانه خود را ترک گفته و زندگی رهبانی برمیگزینند
 و در هر این طریق می‌گردند پس از آنکه زمانی هالترین مقام قدس را نصیب
 خواهند داشت و از آن پس حقیقت را شناخته آنرا با ایمان مشاهده میکنند» (۱)
 این شهود و عیان حقیقت را بعضی از راه ریاضت جستجو می‌کرده وعده دیگر
 (درائر پرورش و انبساط روح که آمیخته با آرامش ممتد جسم باشد) و در
 اثر بکنوع حالت جذبه میدانسته اند؛ ولی همه ساکنین این راه منتظر لحظه
 وصول بمقصودیکه یقین داشته اند بدان خواهند رسید بوده اند؛ و پیش از
 فرا رسیدن آن لحظه وجود طبعی خود را تیره و مضطرب احساس می‌کرده اند
 چگونه میتوان حالتی را که این مردم در جستجوی دریافتن آن بوده
 و از اینرو معتقد با احساس کردن آن میشده اند تصور کرد مگر اینکه فرض
 کنیم حالتی روشن و محقق و حاکی از خلوص بوده است؟

۱ - مثلاً در یکی از کتابها چنین مسطور است .

«شاگردان من، هیچ شاگرد نمیتواند خود تصمیم بگیرد که امروز یا
 فردا یا پس فردا روحش از علاقه و وابستگی بموجبات زمینی آزاد شود؛
 ولی بدانید اگر شاگردی با مهارت در راه راست سلوک کند، و بتفکر و تعقل
 پردازد زمانی میرسد که روحش از تمام علائق دنیای خاکی آزاد میگردد»
 سالک مانند دهقانی است که باید زمین را شخم و آماده زراعت نماید تخم
 بپاشد، آبیاری کند، ولی نمیتواند بگوید من میخواهم حاصل زحمت من
 امروز یا فردا برسد معذلک روزی میآید که ثمره و محصول زراعت خود را
 بدست میآورد

بعلاوه این مردم خیال بافی نیک کرده و جهان بیرونی را وهم و خیال

نمی پنداشته اند

آنکس که موفق با احساس حالت مذکور میشده برای همیشه خاطره آن را در ذهن خود محفوظ میداشته است ، چنانکه در کتب مقدسه این مطلب بشرح زیر مسطور است :

همانطوریکه پادشاهی مہذب و عالی مقام سال تولد، محل تاجگذاری و جائیرا که در آن جنگی را فتح کرد است در تمام دوره زندگی بخاطر دارد یک نفر راهب نیز جائیرا که در آن زندگی معمولی را ترک گفته و لباس زهد و رهبانیت بتن نموده و محلی را که در آن چهار حقیقت مقدس را کشف کرده ، و مکانی را که از هر گناهی پاک ، بنجات و حقیقت رسیده و آنرا با شهود و عیان رو بروی خود دیده است بیاد دارد پس در اینصورت چه خلاف واقعی است اگر بگوئیم ، چنین انتظار و امیدی روح مردی را که از دودمان (ساکیاهاست) بهنگام عزیمت از زادگاهش بخود مشغول داشته بوده ، و او تمام این جنگها و مبارزه های آمیخته از بیم و امید را که در تاریخ زندگی تمام بزرگان و بنیاد گزاران دین و دانش و اخلاق دیده میشود میدانسته و با آنها آشنائی داشته است، و پس از یکدوره رنجهای سخت فکری و روحی (چرا نگوئیم ؟ حتی جسمانی) در یک لحظه معین احساس آرامش حقیقی و یقین درونی در او ظاهر شده و چون پیدایش نور معرفتی را که آرزوی او بوده در خود احساس نمود آنرا نشانه رسیدن بنجات دانسته و در مقابل آن سر تعظیم فرود آورد و از آن پس خود را (بودا) (یعنی جاشینی که قانونهای جهانی برای بوداهای پیشین تعیین نموده) پنداشته و براه افشاده است ، تا از سعادت و نعمتی که نصیب او شده دیگرانرا نیز برخوردار سازد ؟

و اگر جریان حوادث چنین بوده ، چگونه (بودا) برای شاگردانیکه آنها را در راه قدس و وصول بحقیقت راهنمایی میکرده آن احساسات درونی را که مقارن وصول به هدف و مقصود در خود داشته تشریح نموده است ؟

میتوان گفت در میان پیروان (بودا) و حتی در وجدان و روح شخص و بر روی این اسرار درونی پرده و قشری از تصورات فلسفی مدرسه و صورت مکتب فلسفه جزئی کشیده شده ولی خاصیت اصلی آنها پیوسته از میان ین پرده وارد درون این قشر هویدا است . و بدین معنی خلاصه میتوان بنین اندیشید که این داستان یا اقل قسمتی از آن صحیح است

در جائیکه جز وجوه احتمال چیزی نمیتوان یافت انتقاد تاریخی نمیتواند قضاوت قطعی نماید، اکنون هر کس مجاز است هرگونه بخواهد در این مورد تصمیم بگیرد، یا از تصمیم گرفتن خود داری کند ولی نگارنده بخود اجازه میدهد که آنچه را راجع بوصول فرزند (ساکیاها) بمقام بودائی در داستان ذکر شد يك قسمت واقعی از تاریخ بداند

فصل سوم = آغاز ارشاد

در منابع و مدارك و آثار بودائی؛ با آغاز این فصل نوین از زندگی (بودا) قسمت های تاریخی بتفصیل شروع میشود. و میتوان ملاحظه کرد که هیئت قدیمی پیروان (بودا) چگونه نخستین اقدامهای (استاد) و پیروزی های اولی پیر مؤمنان و شکست مخالفین را اندیشیده اند، پیروان (بودا) مدت ها در اندیشه تشریح و ثبت وقایع زندگی (استاد) خود نمودند ولی طبعا در نظر آنها لازم بوده است برای آغاز زندگی و واپسین روزهای حیات او اهمیت خاصی قائل شوند و از همین جهت بزودی شرح زندگانی او بصورت داستان درآمده است

هر کس می تواند تجربه موضوع ذیل را دریابد؛ پس از گذشتن یکده روزهای سکنواخت؛ خاطره ها و حوادث بدریج بصورت مبهمی در آمده و بایکدیگر مشتبه میشوند و آنها آثار بعضی لحظه ها و زمانهای درخشان و برجسته بصراحت و روشنی بآتی میماند (یا لااقل با صراحت و روشنی نسبی)؛ این لحظه ها عبارت است از آغاز شروع بکار، روزهاییکه همه چیز آنها بازگی داشته، و زمانیکه شخص راه مقصود را دریافته است

چهار دفعه هفت روز (چهار هفته)

آغاز این نوشته های بودائی را چون بخوانم بی سخن داستان انجیل های خود را بیاد میآوریم پیش از آنکه مسیح دعوت عمومی آغاز نمود؛ چهل شبانه روز تمام در بیابان مانده و باروذه و امساک بسر میبرد، در این ایام شیطان در کمین او بود، حیوانات پیرامونش را فرا گرفته بودند و فرشتگان بخدهتش اشتغال داشتند (بودا) نیز پیش از آنکه بارشاد پردازد چهار هفته روزه دار در

نزدیکی (درخت معرفت) بسربرد و از نعمت (نجات) بر خوردار بود آنچه در این موضوع از اساس داستان میتوان باسانی دریافت چنین است :

(بودا) پس از مبارزه دردناک و رنج خیزی فیروزمند گردید ، ولی قبل از آنکه بمبارزه های جدیدی بپردازد اندکی بآرامش و استراحت پرداخت تا از پیروزمندی خود بهره مند گردد ، و پیش از آنکه بنجات دیگران بپردازد زمانی درنگ کرد تا خود لذت نجات را بچشد در هفت روز اول (بودا) پهای درخت معرفت بتفکر پرداخت ، تا در شب هفتم سلسله علل و معلولات را که علت رنج عالم وجودند از نظر خود گذراند و باین ترتیب پس از يك سلسله افکار و اندیشه های واسطه باینجا رسید ، « از حرکت تولد نتیجه میشود از تولد پیری و مرگ و رنج و شکات ؛ زحمت و اندوه و نومیدی پدید میآید » اگر علت اولی این سلسله معلولات از بین برود ، اگر نادانی نابود گردد تمام نتایج و آثار آن محو شده و رنج نیز از بین میرود

در میان این مکاشفات بودای فرخنده حال قسمت های زیر را بر زبان راند : « هنگامیکه در اثر تفکرات عمیق و دقیق برهن از چهره نظام ابدی تقاب برگرفته شود و مبدا و اساس و اصل و فصل هر چیز برای او کشف گردد آنگاه بدون شك نباید فرار کرد »

سه دفعه در سه هنگام بدارای شب این سلسله علل و معلولات پیوسته بیکدیگر را (بودا) از نظر گذراند و سپس باینگونه مطالب را بیان نمود : « هنگامیکه در اثر تفکرات عمیق و دقیق برهن ؛ تقاب از چهره نظام ابدی برگرفته شود ، برهن دسته های شیطان را زیر خاک مدفون میسازد و آفتاب معرفت از خلال ابرها درخشیدن میگیرد »

سپس چوت مدت این هفت روز سپری شد (بودا) اندیشه هایی را که در آنها غور میکرد ترك گفت و جای خود را که زیر درخت معرفت بود رها کرد و بسوی درخت انجیر (آجاپالا -۱) رهسپار شد

و مپی مئه شیطان

در قسمت نازده تری از داستانهای مذکور قصه و ساوس شیطان را در (بودا) ذکر کرده اند ؛ عین همین مطلب در موضوع حضرت مسیح هم ذکر شده است ؛ هنگامیکه او چهل روز تنها در بیابان بسر میبرد

در معرض وساوس شیطان قرار گرفت و حتی پیش از فرا رسیدن این دوره شیاطن کوشش میکرد آثار هدایت و ارشاد ربانی را در وی نابود سازد

بدون شك اگر ادعا كنیم خاطره صحیح ، ظهور موجبات مشخص یعنی ارواح خوب و پلید كه (بودا) گمان میكرده است با آنها ارتباط دارد در داستان بودائی باقی مانده است از مفصل دور افتاده و با اشتباه دچار شده ایم ؛ و آنچه میتوان اظهار داشت اینستكه ظاهراً (بودا) و شاگردانش هقیقه عمومی هندیها را راجع بدیدن ارواح پذیرفته و معتقد بوده اند خود نیز آنها را می بینند :

(مارا) شیطان بد خواه متوجه گردید كه تهدید و تطمیع هیچك در « بودا » تأثیری ندارد ؛ چون او در زیر درخت معرفت تمام افكار و تمایلات پست خاكی را كاملاً مغلوب كرد و ممكن نیست آثار این فتح و پیروزی را از بین برد ؛ ولی با این وصف هنوز روزنه امیدی برای شیطان باز بود زیرا تصور میكرد میتواند (بودا) را وادار سازد كه بكلی بزندگی خاكی پشت كرده و در « نیروانا-۱ » داخل شود ، زیرا در اینصورت او خود تنها از چنگال شیطان رها شده و دیگران را نجات نخواهد داد ، این قسمت را (بودا) بعدها برای شاگرد خود (آناندا-۲) بطوریکه ذیلا مینگاریم شرح داده است :

« در این هنگام شیطان بدخواه بمن نزدیک شد ، چون نزدیک من رسید در کنارم جای گرفت ، ای (اناندا) چون شیطان بدخواه پهلوی من ایستاد اینگونه سخن آغاز كرد :

اکنون ای استاد فرخنده حال در (نیروانا) داخل شو ، ای وجود كامل در (نیروانا) داخل شو ، زمانی فرا رسیده است كه استاد فرخنده حال در (نیروانا) داخل شود

« آناندا » چون شیطان این سخنانرا ادا كرد من باین ترتیب او را پاسخ دادم :

ای شیطان موزی بدخواه ؛ من داخل نیروانا نخواهم شد تا آنكه راهبان خردمند و دانارا پیرو خود سازم ؛ آنها باید سخنان مرا ادراك كنند ، شریعتم را دریابند و بموجب آن عمل نمایند ، سپس آن شاگردان

بصیر و کاردانی که رفتارشان خوب و مطابق شریعت بوده باید با انتشار آن پیردازند، آن شریعت را انتشار دهند؛ آنرا بمردم بفهمانند، ببیانش پردازند و امر با جرایش نمایند آنچه را از زبان استاد شنیده اند توضیح دهند، اختلافات را بوسیله شرع و قانون از بین ببرند؛ و باطرزی معجزه آساعقیده و آئین مرا ابلاغ کنند،

ای بدخواه شیر من در (نیروانا) داخل نخواهم شد تا آنکه زنجای راهبه و خرده مند را پیرو خود سازم ۰۰۰۰ (برحسب عادت و سبک نگارش بودائیمها آنچه راجع بمردان راهب گفته میشود؛ کلمه بکلمه راجع بزنان راهبه و خواهران و برادران علاقه مندی که رسماً درسك راهبان نیستند تکرار می گردد) ای بدخواه مودی من در (نیروانا) داخل نخواهم شد، تا روش زندگی مقدسی که تبلیغ میکنم بین جهانیان انتشار یافه و رونق گیرد و بتمام مردم ابلاغ گردد

اکنون نقدیمی ترین قسمت داستان باز میگردیم

در سه هفته اول (بودا) در جاهای مختلف ولی همواره نزدیک (درخت معرفت) باقی ماند تا (نعم ابدی و نجات) را دریابد، در حقیقت این قسمت آغاز و گشایش پرده نمایش و داستانی میباشد که قهرمان آن (بودا) است و حوادث و پیش آمدهای مخصوص از روی کنایه و قرینه او را از اتفاقات آینده آگاه ساخت

(بودا) با قیافه تحقیر کننده برهمنی برخورد کرد، و همین موضوع باعث شد که مبارزه پیروزمندانه خود را بر علیه کیش برهمنی شروع نماید، معلوم نیست با چه طرز تحقیر آمیزی این برهمن، با (بودا) برخورد کرده است تنها مینویسند که سؤال زیر را اراستاد نموده است:

«گو تا ما بگو بدانم حقیقت وجود يك برهمن چیست، و چه خصیصه هائی میتواند يك فرد را تا مقام برهمنی بالا ببرد،»

در خلال اندیشه های درونی و گفتگوهای خود در زیر (درخت معرفت) (بودا) از این برهمن چنین یاد کرده است:

«در صورتیکه قوانین عالم در اثر اندیشه ها و تفکرات عمیق برهمن کشف میشود، برهمنی بن اعتراض کرده و میگوید، تو که از مردم عادى هستی و مانند آنها زاده شده ای چگونه مدعى رسیدن بمقام برهمنی میباشی،»
بالاخره (بودا) با پاسخ زیر خود را از مزاحمت او آزاد میکند:

« برهنه حقیقی کسی است که تمام بدبها را از خود دور کرده از تحقیر و ناپاکی مبری بوده و برخورد مسلط باشد »

در این حالت نه تنها مخالفت هیچ فردی از بشر برای (بودا) بی اهمیت بود بلکه قهر و غضب عناصر طبیعت نیز نتوانست آرامش ابدی و سعادت بی که نصیب او شده بود از وی دور سازد طوفانی برخاست ، مدت هفت روز سیلاب باران بر سر او بارید ؛ سرما ؛ طوفان و تارکیهای مهیب باو هجوم آورد ؛ پادشاه مارها از جایگاه پنهانی خود سرون آمده هفت دور گرد بدن او پیچید تا در برابر طوفان او را محفوظ دارد ولی پس از هفت روز چون مشاهده کرد آسمان صاف و ابرها برانگنده شده خود را باز کرد ، از صورت ماری بدر آمد و بشکل حوانی در حضور استاد ایستاد دستها را سینه گذارده باو درود گفت ، (بودا) چون این حالت را مشاهده کرد چنین سخن آغاز نمود ، « فرخنده باد عزلت و تنهایی نیکبختی که حقیقت را میشناسد و آنرا می بیند ؛ خوشبخت کسیکه در سروسلوک خود ثابت قدم باشد و هیچ موجودی آزار نرساند ، خوشبخت کسیکه هر شهرت و میلی را در خود مغلوب سازد سعادت جاودانی از آن کسی است که بهوای نفس غالب آید ، »

یکی از امثال مشهور بودائی ها چنین میگوید :

« نجات دهنده جهان کسی است که در بحبوحه قهر طوفان هنگامیکه مار هفت دور گرد بدن او حلقه زده است ، و در تنهایی سعادت جاودانی و آرامش را احساس نماید »

پس از وقوع حوادثی که ذکر شد دوره فرارسید که مردمی با وجود فرخنده حال . (بودا) برخورد کرده و او را «نوان (بودائی) » سنودند قضا را دوازرگان مسافر از نزدیکی او گذشتند ، یکی از خدایان که در دوره زندگی خاکبی همراه بازرگانان بود آنها را متوجه ساخت که مسکن (بودا) نزدیک و سزاوار است خوراکی بآن وجود مقدس برسانند ؛ خدایانی که در چهار ناحیه جهان فرمانروائی دارند يك (کشکول صدقه) (بودا) تقدیم داشتند (بوداهای کامل بدون داشتن کشکول صدقه هیچ خوراکی نمی پذیرند) (بودا) غذای تقدیمی بازرگانان را خورد ؛ و این نخستین خوراکی بود که پس از دوره ای طولانی تناول فرمود

این دو نفر بازرگان بنام « تابوسا - ۱ » و (بهالیکا - ۲) چون دیدند

(بودا) غذای خود را تناول کرد و دستها و ظرفش را شست و دو نفر بازرگان در برابر پاهای او برانود و آمده چنین گفتند «مادونفر که اکنون افتخار شرفیابی حضور استاد را داریم، بشخص استاد و قانون و شریعتش پناه میبریم و امید داریم تا آخر عمر ما را بعنوان پیروان و مسؤل منان غیر راهب خود پذیرفته و حفظ فرماید»

آنها نخستین کسانی هستند که بدو قسمت از تثلیث (بودا) یعنی خود او و شریعتش ایمان آوردند زیرا قسمت سوم یعنی (حاممه راهبان) که رکن سوم کیش بودائی است در آن هنگام وجود نداشته است

جای تعجب است در این دوره که آغاز ارشاد و راهنمایی محسوب است (بودا) هیچ اشاره بوظیفه اصلی زندگی خود نکرده است

آیا طریقه نجات و شریعت خود را تبلیغ نکرده است؟

آیا در این دوره عده ای از توده مردم را بسوی خود جلب نموده است؟ بطوریکه ذکر شد دو نفر بازرگان (بودا) و شریعت او را پذیرفته

در صورتیکه امر شریعت هنوز بآنها ابلاغ نشده بود.

سرگذشت زندگی (بودا) دلیل این ابهام و اشتباه ظاهری را توضیح میدهد، زیرا از مطالعه و بحث آن معلوم میگردد که یافتن حقیقت و مبدء نجات و ابلاغ آن بجهانیان دو امر مختلف و در آن دوره (بودا) نخستین قدم را برداشته ولی برای انجام قسمت دوم مشکوک بوده و تصمیم قطعی نداشته است زیرا پیش از اتخاذ این تصمیم ناچار لازم بوده است از شک و بیم رهایی یابد عین متن کتب مقدسه در این موضوع چنین حاکی است؛

هنگامیکه فرخنده حال در تنهایی بسر میبرد این اندیشه بخاطرش رسید، «من آن حقیقت ژرف را که مشاهده و فهمش مشکل ولی تسلیت دهنده و عالی و برتر از هر اندیشه ایست، و تنها خردمند شایستگی دریافت آنرا دارد کشف کردم، در این صحنه پنهان و گیتی، و بر فراز این خاک تیره جهان بشری در جنبش است؛ در این ورطه گشاده جهان انسان برای خودجایی دارد و در پی میل و خواست خویش در نکابواست؛ برای انسان که بر فراز این تیره خاک و در صحنه پنهان و گیتی در جنبش است بسیار مشکل است که از راه اندیشه، اصل علیت و سلسله پیوسته علل و معلولات را دریابد، و بکمک فکر تمام تمایلات خویشتن را رام سازد، از موجودات خاکی قطع علاقه کند حتی خود پسندی را در وجود خوشتن از بین ببرد آرزو و میل را از وجود خود

بیرون نماید و سرانجام در (نیروانا) داخل شود - اگر من بتبلیغ آئین خود پردازم و مردم نفهمند جز ملالت و خستگی حاصلی نخواهم داشت :

در همان لحظه قسمت زیر بنظر استاد رسید و آنرا بیان آورد، بیش از آن هنگام کسی این سخنان را از او نشنیده بود :

«چه سود دارد آنچه را که من در ضمن مجاهدت های سخت خود یافته ام برای جهانیان آشکار سازم، رای کسیکه وجودش انباشته از کینه و آزار است حقیقت پوشیده خواهد ماند، حقیقت رنج دارد اسرار آمیز و عمیق و برارواح خشن و تیره پوشیده است، آنکس که امیال پست خاکی پرده تاریکی در پیرامون روحش کشیده است نمیتواند حقیقت را دریابد»

هنگامیکه این اندیشه بندهن فرخنده حال آمد قلباً مایل شد در آرامش بماند و نشر و تبلیغ شریعت خود نپردازد، آنگاه خدای بزرگ (برهما شاه پاتی - ۱) اندیشه (بودا) را دانست و با او اینسان بسخن گوئی پرداخت : «اگر بودای بزرگ و کامل و مقدس متمایل شود که خود در آرامش بماند و نشر و تبلیغ نپردازد جهان نابود خواهد شد»

سپس (برهما شامپانی) با آن اندازه سرعت که مردی نرومند بازوی بسته خود را بگشاید و یا بازوی گشاده خود را ببندد عرش برهمانی را ترک گفت و در نزد استاد نمایان گشت یکدست خود را از زیر روپوش درآورد؛ زانوی راست را روی زمین گذارد؛ دست ها را بسکدیگر متصل کرد؛ و سوی (بودا) بلند نموده چنین گفت :

«ای استاد فرخنده حال، آئین خود را ابلاغ کن؛ ای استاد کامل طریقت خویش را تبلیغ نما؛ کسانی را میتوان یافت که از آلودگیهای زمینی پاک باشند؛ ولی اگر شریعت تو با آنها ابلاغ نشود نجات نخواهند یافت؛ این قبیل مردم آئین ترا با آغوش باز خواهند پذیرفت» سپس (برهما شامپانی) اینگونه بسخن خود ادامه داد :

«در سر زمین مگده تا کنون آئینی ناپاک که مردانی گناهکار و آلوده آنرا تبلیغ میکردند حکمفرما بوده است، ای خردمند بزرگ، در ابدیت را بروی ما بگشا؛ ای نجات دهنده جهانیان آنچه را کشف کرده بما بفهمان؛ کسیکه آن بالا بر فراز قله کوه ایستاده همه مردم را می بیند؛ تو نیز ای خردمند بسوی بالا مود کن تا آنجا که قله های بلند حقیقت از

دوز بر زمین احاطه دارند بالارو ، و از آنجا بسوی عالم انسانی رنج کیش ، که رنج و زحمت تولد و پیری را احساس میکند ، بنگر ای قهرمان شجاع که پیروزمند گشته بیا خیز ، بسوی جهانیان بشتاب و پیوسته آنها را راهنمایی کن ؛ ای استاد بزرگوار صدای خویش را بلند نما ؛ بسیاری از مردم کلام ترا درخواهند یافت .»

(بودا) چون از تأثیر کلام خود و انتشار حقیقت مشکوک و بیمناک بود دعوت (برهما) را رد کرد ولی (برهما) سه دفعه خواهش خود را تکرار نمود تا سرانجام (بودا) اظهار موافقت نمود .

دریک برکه در میان گلپای آبی ، نیلوفر های آبی و سفید که در آب ایجاد شده و در درون آب بطرف بالا میآید بعضی از آنها سر بر نیآورده و در اعماق آن گل میدهند ، دسته دیگر از نیلوفر های آبی و سفید که در آب وجود آمده تا سطح برکه بالا میآیند ، دسته سوم از نیلوفر های آبی و سفید در آب رسته ولی از سطح آب سر بدر میآورد آب گل آنها را ترنمی سازد بهمین ترتیب چون بودای فرخنده حال با دیده (بودائی) جهانیان را انگریست عده از موجودات را دید که روحشان از آلاشهای دنیا ی خاکی پاک بود و عده دیگری را با پاک مشاهده کرد — مردمی با فکر و مردمی بیخرد ؛ موجوداتی عالی و موجوداتی پست شنوندگانی خوب و شنوندگانی بد را معجزی و مشغض از یکدیگر ملاحظه نمود ؛ مردم بسیاری راهم دید که از اندیشه زندگی جهان دیگر و از گناهان خود در بیم بودند پس از این مشاهدات (برهما) را مخاطب قرار داده چنین گفت :

« باب حیات جاودانی بر روی مردم باز باد ؛ کسیکه گوش هوش دارد کلام حقیقت را بشنود و ایمان بیاورد — ای (برهما) من تا کنون رنج های بهوده خود در راه تبلیغ حقیقت میاندم و از این جهت آنرا برای مردم ناش نکردم »

(برهما شامپاتی) دانست که فرخنده حال خواهش او را پذیرفته آئین جات را تبلیغ خواهد کرد از اینرو در برابر او بعنوان تکریم خم شد از او رو گردانید و نا پدید گشت

بموجب آنچه از داستان ها بر میآید مطابق ترتیب مذکور آخرین انج قهرمان (آئین نجات) از بین رفت ؛ بیم ها و شك ها مغلوب گردید و (بودا) صمیم گرفت دانشی را که خود از آن آرامش یافته است بجهانیان ابلاغ نماید

خطابه (بودا) در نبارس

آیا نخستین کسیکه سخن از کیش نوین (بودا) شنید کیست؟

بموجب داستان ها، (بودا) پیش از همه از دونفر استاد راهبی که

در جوانی از آنها طلب راهنمایی مینمود یاد کرد

او گمان میکرد اگر مطلب خود را با آنها عرضه دارد خواهند فهمید؛

ولی با الهام الهی دانست که هر دو مرده اند؛ شاید هم مرده بودند، اما این

که (بودا) پیش از همه بخیال آنها افتاد مطلبی است واضح زیرا بعقیده او

هیچکس باندازه این دونفر شایسته نبود که برای نخستین بار حقیقت باو عرضه

شود و اگر (بودا) پیش از همه مردم دیگر شرح پیروزیهای گرانبهای خود را

با آنها در میان نمی گذاشت حق ناشناسی بود؛ در هر صورت موضوع این دو

نفر مشکوک است و معلوم نیست (بودا) آنان را دیده و آئین خود را ابلاغ کرده

باشد زیرا کسان دیگری بنام نخستین پیروان او یاد شده اند، بنا بر این میتوان

اطهار نظر کرد که فوت آنها پیش از شروع رسالت (بودا) بوده است

بنا بر این ممکن نشد که آنیکه در پیش معلم (بودا) بوده و همچنین

بنج نفر مرتاضی که در جستجوها و مجاهدات با او همقدم بودند بکیش او

در آیند و نخستین شاگردان او گردند،

بنج نفر زاهد نامبرده پس از آنکه مدت ها با (بودا) بر ریاضت های

سخت پرداختند چون دیدند او در مرحله سیر و سلوک زهد و ریاضت را ترك

گفت او را رها کردند. ولی چون مسکن آنها در (نبارس) بود (بودا) در آغاز

امر بموجب داستانها بدانسوی شتافت تا آنها را راهنمایی کند احتمال قوی

میدهد که این قسمت از داستانهای بودائی متکی بمنابع قدیمی بوده و با حقیقت

مطابق باشد و در هر صورت (نبارس) در نظر بودائی ها شهری است که برای

اولین دفعه عده «آئین نجات» را در آن شنیده و بدان ایمان آورده اند

اکنون سعی ما اینست؛ طرز بیان (بودا) را که عادت داشته است بدان

سبك آئین نجات را بیاموزد بدقت نشان دهیم، و برای این موضوع صرفا

نقل داستان قدیمی میپردازیم؛ این داستان قهرمان خود یعنی (بودا) را در

آغاز کار بهمان وضع و حالتی که تا آخرین لحظه زندگی طولانی خود بوده است

نشان میدهد، زیرا برای راهبانیکه شرح زندگی (بودا) را نوشته اند و ما

اطلاعات خود را بدانها مدیونیم (تکامل تدریجی در طول زندگی) استاد غیر

مفهوم بوده زیرا در روح بودای کامل که بخارج از جهان رنج خیز ارتقاء یافته است و در این عالم حوادث نیست که نقص داشته باشد تکامل چه معنی خواهد داشت ؟ در ضمن سرگذشت و تاریخ و مطالبی که در پیرامون (خطابه بودا دژا بنارس) نگاشته شده، طرز بیان عالی و سبک باشکوه مخصوص کتب مقدس بودائی مشهور است ؛ متن این سرگذشت چنین است،

« فرخنده حال متصل منزل بمنزل راه پیمائی کرد تا به (بنارس) رسید ، و در عمارتی که برای شکار گاه بنا شده بود (ایزی پاتا نا-۱) نام داشت و پنج نفر راهب معهود در آن منزل داشتند وارد شد ، آن پنج نفر از دور او را دیدند که نزدیک میآید و میان خود چنین گفتند :

رفقا شخصی که نزد ما میآید (گوتاما) است که زهد و ریاضت را ترک گفت و زندگی مرفه برداخت ما برای او احرامی فائل نمیشویم و غاطر ورود او از جای خود حرکت نمیکنیم ، کشکول و روپوش او را نیز نمیگیریم تنها يك کرسی برای وی تهیه میکنیم که اگر ملل دارد بنشیند »

ولی هر چه فرخنده حال آنها نزدیک میگردد این تصمیم آنها سست میشد و سرانجام بی اختیار با استقبال او شتافتند یکی روپوش و کشکول او را گرفت ، دیگری کرسی برای نشستن وی مهیا کرد ، و سومی آب برای شست و شوی پاها و نیمکت برای جای پای وی پیس آورد ، فرخنده حال بر فراز کرسی نشست و سپس پایهای خود را شست

پنج نفر زاهد در ضمن صحبت (بودا) را با اسم و با کلمه رفیق میخواندند و او در این موضوع بآنها چنین گفت :

«ای راهبان انسان کامل را با اسم نخوانید و او را رفیق خطاب نکنید ای راهبان انسان کامل وجود مقدس و (ودای) بزرگ است

ای راهبان گوش های خود را ران کنید ؛ راه (نجات از مرگ) یافته شده است ، من شریعت خود را شما ابلاغ میکنم ، آنرا بشما میآموزم ، اگر تعلیمات مرا پیروی کنید در مدت کوتاهی ؛ جوانان اصیل خانه های خود را ترک گفته ، زندگی بیابانگردی بر میگزینید و سعادت و زندگی عالی نصیب شما خواهد شد و در این زندگی حقیقت را شناخته و آنرا در برابر خود خواهید دید »

چون فرخنده حال اینگونه سخنان را بیان نمود پنج نفر زاهد در پاسخ او چنین گفتند : «ای گوتاما ، در صورتیکه در سابق با وجود تمرین ها و ریاضت های سخت نتوانستی بکمال مافوق واصل شوی یعنی مقام دانش کامل

و کشف و شهود را که نصیب مقدسین و بزرگان است نتوانستی دریافت کنی چگونه اکنون که ریاضت را ترک گفته و زندگی مرفه و آسوده داری میخواهی بکمال انسانی برسی و دانش کامل و وسیع و کشف و شهود را که نصیب مقدسین و بزرگان است دریافت کنی؟»

فرخنده حال در پاسخ این سخنان چنین فرمود :

«ای راهبان ، مرد کامل در رفاه و آسایش زندگی نمیکند ، او مقاصد خود را ترک نگفته و تسلیم خوشیها و زندگی مرفه نگردیده است ، ای راهبان مرد کامل وجود مقدس و (بودای) بزرگ است : ای راهبان گوش های خود را بگشایید راه نجات از مرگ یافه شده است ، من شریعت خود را بشما ابلاغ میکنم و آنرا تعلیم میدهیم ، اگر شما آموزش مرا پیروی کنید در مدت کوتاهی جوانان اصیل خانه های خود را ترک گفته زندگی بیاباگردی برمیگزینند و سعادت و زندگی عالی نصیب شما خواهد شد و در این زندگی حقیقت را شناخته و آنرا در برابر خود خواهید دید ،»

اینگونه مبادله کلام برای مرتبه دوم و سوم هم تکرار گردید و سپس فرخنده حال بآن پنج نفر چنین فرمود :

« آیا متوجه هستید که ناکنون هیچگاه این گونه با شما صحبت نداشته بودم !»

پنج نفر راهب در پاسخ گفتند ، آری تو هرگز این سخنان را ادا نکرده ای آنگاه (بودا) مجدداً فرمود ،

« ای راهبان . مرد کامل وجود مقدس (بودای) بزرگ است ؛ ای راهبان گوش های خود را بگشایید راه نجات از مرگ یافه شده است تا آخر » آنگاه پنج نفر راهب از نو بگفته های فرخنده حال گوش دادند آری بدقت گوش دادند و افکار خود را منوجه دانش و معرفت ساختند و فرخنده حال خطاب بآنها چنین فرمود ،

« ای راهبان دو سرحد و دو انتها وجود دارد ، آنکس که در عالم معنویات زندگی میکند باید از آنها دوری جوید ، این دوا آنها چیست ؟ یکی زندگی مطابق امیال و خواهشهای فسانه ای که پست و مخالف روح و ناشایسته و بیهوده است . دیگری زندگی آمیخته با ریاضت و زهدات که آن نیز تیره و ناشایسته و بی نتیجه است

ای راهبان ، مرد کامل خود را از این دو انتها دور نگاه داشته و راه

اعتدال وحد وسط میان آن دوراه رایافته است ؛ و آن راهی است که چشم را می‌گشاید ، روح را شکفته و روشن میدارد ، و انسان را بآرامش ، روشنائی دانش و بالاخره به (نیروانا) میرساند

ای راهبان میدانید این راهی که مرد کامل کشف کرده است که چشم را می‌گشاید روح را شکفته و روشن میدارد و انسان را بآرامش ، روشنائی دانش و بالاخره به (نیروانا) میرساند کدامست ؟

این راه مقدسی است که دارای هشت شعبه و راه فرعی است باین شرح
عمده پاك ، اراده پاك ؛ زبان پاك ، عمل پاك ، وسائل زندگی پاك ، كوشش پاك ، حافظه پاك ؛ اندیشه پاك

ای راهبان اینست راه میانه ای که مرد کامل کشف کرده است و چشم را می‌گشاید روح را شکفته و روشن میدارد و انسان را بآرامش ، روشنائی دانش و (نیروانا) میرساند
ای راهبان توجه کنید ؛ با آن حقیقت مقدسی که راجع برنج است برای شما بیان کنم : بولد رنج است ، پیری رنج است ، مرك رنج است ؛

پیوستگی با آنکس که اسباب او را دوست نمیدارد رنج است ، جدائی از کسی که انسان او را دوست میدارد رنج است ؛ تآرزوی خود ترسیدن رنج است ، و خلاصه پنج چیز که مورد دلستگی است رنج است ، (هنی پنج دسه عناصر و امور که وجود مادی و نفسانی انسان از آن تشکیل یافته است و آنها عبارتند از بدن • احساسات • تخیلات • تمایلات • ادراك یا شناسائی) ای راهبان توجه کنید با آن حقیقت مقدسی را که راجع بعزت و منشاء رنج یافته ام برای شما بیان کنم :

حقیقت رنج در اثر (تمایل و خود) پدید میآید ، ان تمایل بوجود با (شنگی هستی) انسان را از یکنوع بولد جدید بولد دیگری میکشاند و در دنبال آن لذت و خود پسندی پیدا میشود و او را اینسوی و آنسوی در پی لذت میبرد و خلاصه حقیقت رنج عبارتست از طلب لذت ، جستجوی هستی ، خواستن زندگی جاودانی و ابدیت

ای راهبان توجه کنید تا آن حقیقت مقدسی را که راجع بنا بود ساختن رنج و داروی آن دریافته ام برای شما بیان کنم :

برای از بین بردن این نشنگی و طلب باید میل و خواست را کاملاً ز بین برد یعنی آنرا ترك گفته و از چنگال خود را نجات داده و جائی برای نبنانی نگذارد

ای راهبان توجه کنید راه نا بود ساختن رنج همان راه مقدسی است که هشت شعبه و راه فرعی دارد : عقیده پاک ، اراده پاک ، زبان پاک عمل پاک ، وسائل زندگی پاک ، کوشش پاک ، حافظه پاک ؛ اندیشه پاک ،

ای راهبان توجه کنید : حقیقت مقدسی را که راجع به رنج یافته‌ام برای شما گفتم ، بدانید که این اندیشه ها را کسی پیش از من نگفته و نشنیده است ، ولی چشم بصیرت من بر چهره این دانش گشوده شد ، و معرفت و دانش و کشف و شهود نصیب من گردید .
(عین بیانات بالا در موضوع سه حقیقت دیگر نیز تکرار میشود)

« ای راهبان در آن روز گار دراز که این چهار حقیقت مقدس را بطور کامل و واضح میدانستم در تحت سه عنوان (۱) و دوازده قسمت معرفت کامل و شهود صادق نداشتم ؛ بخوبی میدانستم که در این جهان خاکی و جهان خدایان ؛ جهان (مارا) و جهان (برهما) در میان تمام موجودات ؛ زاهدان و برهمنها و خدایان و انسانها هنوز بمقام عالی بودائی واصل نشده‌ام ، ولی ای راهبان از آن هنگام که این چهار حقیقت مقدس را با وضوح کامل و از روی بصیرت و کشف و شهود صادق در تحت سه عنوان و دوازده قسمت دریافته‌ام آری از آن هنگام اطمینان یافتم که در این جهان خاکی و جهان خدایان ، جهان (مارا) و جهان (برهما) ؛ در میان تمام موجودات ؛ زاهدان و برهمنها ؛ خدایان و انسانها بمقام بودائی واصل شده‌ام و این مقام را شناخته و دیده‌ام و روح من برای همیشه نجات یافته و از بند رها شده است ؛ این آخرین تولد من است و از این پس برای من تولدهای جدیدی نیست »

ایگونه فرخنده حال با پنج نفر زاهد بسخنه گئی پرداخت ؛ آنها با خرسندی کامل سخنان او را مبارک داشته و تمجید کردند

این بود سخنان (بودا) در (بنارس) که بموجب شهادت داستان ها آغاز ارشاد استاد بشمار میرود ؛ شاگردان او این اقدام و

(۱) معرفت (بودا) بهر يك از چهار حقیقت در تحت سه عنوان زیر بیان میشود (این است حقیقت مقدس راجع برنج) این حقیقت مقدس را راجع برنج باید فهمید (من این حقیقت مقدس را راجع برنج دانسته‌ام)

دعوت را با این عبارت بیان کرده اند: «بودا چرخهای قانون یا شریعت خود را بحرکت آورده است»

از لحاظ تاریخی این مطلب مورد توجه واقع شده است که آیا خطابه بودا در (بنارس) همین است که در بالا ذکر شد یا خیر؟ گرچه نگارنده در این موضوع کاملاً مشکوک است ولی در عین حال باید دانست سخنان این خطابه دارای اهمیت اساسی است، حتی اگر فرض کنیم که این بیانات مدت‌ها بعد از (بودا) اختراع شده باشد باز در اهمیت و عظمت آنها نباید شك داشت، زیرا با اطمینان کامل میتوان ادعا کرد که اینها کلماتی نیست که در موقع معین و برحسب نصاف ذکر شده باشد، بلکه حاکی از اندیشه‌هایی است و جامعه راهبان قدیم حق داشته است آنها را خلاصه قسمتهای اساسی تعلیمات استاد بدانند و در میان آنها مطالب اساسی که بردنای محدود افکار جامعه راهبان حکمفرما بوده است دیده میشود، و هسته مرکزی تمام آن اندیشه‌ها موضوع (نجات) است؛ آری تنها (نجات) یعنی آنچه انسان را از بند رها میسازد و راهی که او را بنجات راهنمایی میکند قسمت مهم تعلیمات (بودا) است که در خطابه «بنارس» مورد بحث است

خدا و جهان اندیشه یکنفر بودایی را بخرد مشغول نداشته؛ و او را نگران نمیسازد، یکفر بودایی فقط يك اندیشه دارد و آن اینست که در این جهان رنج خیز و محنت‌زا چگونه باید از رنج‌رهای یافت؟ پاسخ این موضوع را بطوریکه از خطابه (بنارس) مفهوم میشود باز مورد بحث قرار میدهم

فصل پنجم در بیان (بودا)

هنگامیکه سخنان (بودا) پایان یافت غریب‌ترین تندر درون زمین و از خلال تمام جهان خدايان برخاست و چنین شنیده شد «وجود مقدس (بودا) در بنارس چرخ قانون را بکار انداخت»

بنج نفر زاهد در تحت سرپرستی (کندانا-۱) «یعنی همان شخصی که از آن بیعت بنام (کندانای) توبه دهنده معروف گشت» از (بودا) خواهش کردند، آنها را در سلك پیروان خود پذیرد و آئین نوین را با آنها بیاموزد، (بودا) با سخنان زیر آنها را تعلیم داده و پذیرفت؛ «ای راهبان نزدیک بیایید، آئین من کاملاً ابلاغ شد، با قدس و تقوی زندگی کنید تا رنج نابود شود» باین

رتیب جامعه پیروان (بودا) بوجود آمد و نخستین کارمندان آن همین پنج نفر راهب بودند، (بودا) خطابه دیگری راجع بنای پاداری و یهودگی تمام موجودات خاکی ایراد کرد؛ این قسمت در روح پنج نفر راهب تأثیر نموده آن ها را بسر منزل قدس و عظمت و اصل ساخت، میتوان گفت در آن هنگام شش وجود مقدس یعنی (بودا) و پنج شاگردش در عالم وجود داشتند

انتشار آئین بودا

بزودی بر تعداد گروندگان افزوده گشت و نخستین کسی که بعد از آن پنج نفر (پیودا) گروید شخصی بود موسوم به (یاسا-۱)، او از خانواده ثروتمندی بود که در (بنارس) مسکن داشته؛ پدر و مادر و زوجۀ او نیز بوعظ و ارشاد (بودا) گوش داده عقیده او را پذیرفته اند ولی رسماً در سلک پیروان او وارد نشدند دوستان بسیار (یاسا) یعنی جوانانیکه از مهمترین خانواده های «بنارس» و شهر های اطراف آن بودند در سلک راهبان درآمدند و باین ترتیب عده گروندگان بشصت تن رسید؛ (بودا) آنها را باطراف کشور فرستاد تا کیش او را تبلیغ کنند و بدین جهت جامعه راهبان بسرعت توسعه یافت قدرت و سرعت انتشار این رهبانیت مخصوصاً مرهون کوچ کردن دائمی و مسافرت افراد آن از جایی بجای دیگر بوده است؛ زیرا این جامعه گاهی این جا بود و گاهی آنجا، و در هزار جای مختلف پدید میآمد و سپس اردیده پنهان میشد؛ بحسب آنچه از منابع و آثار بر میآید (بودا) برای فرستادن پیروان خود باطراف و رسالت آنها این سخنان را تذکر داده است: ساگردان من، من از تمام علائق انسانها و خدایان رهایی یافته ام شما نیز ای شاگردان من از تمام علائق انسانها و خدایان نجات یافته اید پس برای سعادت و نجات عده ای بیشمار؛ برای شفقت نسبت بجهانیان برای نیکخواهی، و برای نجات و سعادت خدایان و انسانها بحرک آئید و مسافرت کنید، دو نفر شما نباید از یک جهت حرکت کند؛ ای شاگردان من آئین و کشتی را تبلیغ کنید که آغاز و میان و انجامش مبارک و پیروزمند است، ظاهر و باطن آنرا تعلیم کنید؛ زندگی مصفی و درست و پاک و منکی بتقوی را عمومیت دهید، در این جهان وجود هائی هستند که گرد و غبار این زمین خاکی آنها را نا بینا میسازد ولی اگر آئین من بآنها ابلاغ نشود نجات نخواهند یافت؛ این مردم با آغوش باز کیش

مرا می‌پذیرند، ای شاگردان من نیز شخصا بدهکده رئیس سپاهیان یعنی به (اورولا) میروم تا آنجا آئین خویش را ابلاغ نمایم

در «اورولا» در حدود هزار نفر از برهمنان و تارکان دنیا که در جنگل‌ها زیست میکنند سکونت داشتند؛ بموجب قوانین (ودا) این‌عده ما مور آتش مقدس قربانی بودند و در رودخانه (نرانجارا-۱) غسل میکردند؛ سه برادر برهمن از خانواده (کاساپا-۲) زعامت و ریاست این راهبان را به‌عهده داشتند (بودا) سوسی یکی از آنها رفت و با نیروی خارق عادت خود پادشاه مهیب مارها را که در محل قربانی (کاساپا) جایگزین بود مطیع و رام ساخت برهمن‌ها که از وجود او شمع آمدند از او دعوت کردند زمستان را نزد آنها ماند، (بودا) دعوت آنها را پذیرفته و در جنگل نزدیک صومعه (کاساپا) رحل اقامت افکند؛ و هر روز در آن عبادتگاه غذا صرف میکرد؛ معجزه‌های بی‌دری مقام بلند او را بر برهمنان ثابت کرد؛ خدايان از آسمان نزول میکردند تا موعظه او را گوش دهند، این موحدات آسمانی شبها مانند شعله‌های آتش می‌درخشیدند، (کاساپا) با کمال تعجب مقام فوق‌طبیعی مهمان خود را درک میکرد اما نمیتوانست برای اطاعت و پیروی او تصمیم بگیرد؛ نوشته‌های قدیمی در اینخصوص چنین حاکی است:

در آن هنگام فرخنده‌حال با خود حسی اندیشد: «مدتهاست این مرد بی‌فکر، خیال میکند که (بودا) یعنی زاهد بزرگ نیروی معجزه آسانی دارد ولی مانند من مقدس و عالی نیست» و سپس تصمیم گرفت نزد او رفته در قلبش نفوذ کند، آنگاه فرخنده‌حال به «کاساپا» زاهد (اورولا) چنین گفت: «کاساپا؛ تو مقدس نیستی، نوه‌نورد در راه قدس و تقوی وارد نشده‌ای، توه‌نوز نمیدانی برای مقدس و عالی‌قدر بودن و وارد شدن در طریق قدس و تقوی از چه راهی باید رفت» آنگاه «کاساپا» ی زاهد در برابر قدم‌های فرخنده‌حال نرانودرآمد؛ و چنین گفت: «ای استاد بزرگ، عنایتی فرما با من در سلك پیروان فرخنده‌حال قرار گرفته؛ پست و بلند تعلیمات او را فرا گیرم» تمام سرگذشت هائی که راجع به تغییر مذهب دادن پیروان (بودا) و گرویدن باو و حدود اردشیه بهمین داستانست و گاهی داستانهای بودائی شخصیت‌هایی را نیز معرفی میکنند که ما متوسط هستیم و از احساسات عمیق و عواطف عالی خالی نیماشتند ولی نمیتوانند آنگونه که باید نمونه‌هایی از حیات فردی و شخصیت اصلی را توصیف نمایند

دو برادر (کاسابا) و تمام تارکان دنیا که در پیرامون آنها بودند کیش (بودا) را پذیرفتند شاید این يك نکته تاریخی باشد (و اگر این نکته را در تمام مواد مشابه تاریخ تکرار کنیم کاملاً صحیح است) که در آغاز پیدایش هر کیش و درمان نخستین یروان هر عقدهٔ حدید کسانیکه زودتر ایمان آورده‌اند مؤمنین حدی و معتقدین حقیقهٔ کیش قدیم و ماقبل بوده‌اند خلاصه در اثر تفسیر مذهب (کاسابا) تعداد گروندگان بودا یکصد و هفتاد هزار نفر رسد و این هفت مذهب از (اوروولا) سوی بایخت ایالت (ماگادا-۱۰) یعنی شهر (راجاگاه-۲) که نزدیک آنجا بود دهسار شده و نزدیک شهر در يك جنگل خیزران توقف کردند، (بمبی زارا-۳) پادشاه حوان حوت آمدن (بودا) را بآن مکان شنید با همراهان بسیاری از شهرها و برهمن‌ها از شهر خارج شد، زیرا سسار مایل بود استادی را که آوازهٔ شهرنش تاراهای دور رفته بشناسد چون مردم دیدند (بودا) و (کاسابا) پهلوی یکدیگر نشسته مشکوک شدند کدامیک از این دو اسامی و کدامیک شاگرد است و ولی (کاسابا) از جایگاه خود بلند شده در برابر قدمهای (بودا) بزودتر آمده چنین گفت: «فرخنده حال استاد و مولای من است من شاگرد او هستم» (بودا) در برابر پادشاه و همراهانش بوعظ و تبلیغ پرداخته و در نتیجه (بمبی زارا) از پیروان و استهٔ جامعهٔ راهبان گردید؛ عدهٔ زیادی از همراهان او نیز از او پیروی کردند؛ این پادشاه از آن هنگام بی‌عید و در تمام مدت دراز زندگی‌اش یکی از صمیمی‌ترین حمایت‌کنندگان (بودا) و آئین و قانون او بود

بعوض داستانها در همین هنگام و در همین شهر (راجاگاه) دو نفر از شاگردان (بودا) بنام (ساریپوتا-۴) و (موگالانا-۵) بدو پیوستند؛ این دو نفر در جامعهٔ راهبان بسیار محترم بوده و بعد از شخص استاد در درجهٔ اول اهمیت قرار داده‌اند

«ساریپوتا» و «موگالانا» اصلاً برهمن و با یکدیگر کاملاً دوست و صمیمی بودند و در آن هنگام در شهر «راجاگاه» در خدمت و متابعت یکی از راهبان بیابان گرد، یعنی یکی از رؤسای زاهدان صحرا نشین (در آن موقع عدهٔ اینگونه زاهدان زیاد بوده‌است) بنام (سانجاپاسا) بسر می‌بردند

۱) MAGADHA «۲» RAJAGAH «۳» BIMBISARA
 ۴) SARIPOUTTA «۵» MOGGALLANA
 ۶) SANJAJA

و بطوریکه مشهور است در ضمن سیر وسلوك و تحریر حقیقت و جستجوی معاسن روحانی باهم پیمان بسته بودند که هر کدام زودتر راه نجات از مرك را یافت دیگری را آگاه سازد؛ روزی (ساریپوتا) یکی از شاگردان (بودا) را بنام (آساجی-۴) هنگامیکه وی در کوچه‌های شهر (راجا گاه) برای گرفتن صدقات پُرسه میزد ملاقات کرد، و او را کاملا آرام یافت، نجات و بزرگی از هیکل و قیافه او آشکار و چشمان خود را بزریر انداخته بود نوشته‌های مربوط در این مورد چنین نقل میکنند:

هنگامیکه (ساریپوتا) او را دید باخود چنین اندیشید، «محققا این شخص یکی از راهبانست که در این جهان بمقام قدس رسیده و یادر طریق آن داخل شده اند» بنابراین من اکنون نزد او رفته از او چنین میپرسم: «رفیق بدستور چه کس دنیارا ترك گفته و استاد تو کیست؟ آئین و طریقه کدام راهنما را پیروی میکنی؟» اما فوراً اندیشه زبر بخاطر (ساریپوتا) خطور کرد: «اکنون موقعیت ندارد که از این راهب سؤال کنم زیرا در شهر و در میان خانه‌ها حرکت میکند تا صدقه بگیرد بهتر آنست او را مانند کسیکه از او انتظار کمک و نصیبی دارم پیروی کنم»

(آساجی) صدقات را دریافت کرده و از همان راهیکه رفته بود برگشت و در آن هنگام (ساریپوتا) نزد وی رفته سلام و درود و تحیت آغاز نمود و پس از مبادله تعارفهای دوستانه؛ پهلوی او قرار گرفت چون (ساریپوتا) راهب بیابان گرد پهلوی (آساجی) آن زاهد بزرگوار ایستاد چنین گفت: «رفیق؛ قیافه تو باز است؛ ترك تو پاك و روشن است، بگو بدانم بدستور چه کس دنیارا ترك گفته و استاد تو کیست؟ آئین و طریقه کدام راهنما را پیروی میکنی؟»

(آساجی) چنین بوی پاسخ داد: «سامانای بزرگ: فرزند فرخنده (ساکیاها)، که از دودمان ساکیا بوجود آمده دنیارا ترك گفته است، و من بنام او و بدستور وی دنیارا ترك گفته‌ام، آن وجود فرخنده حال استاد من است و من پیرو طریقه او هستم.»

(ساریپوتا) گفت: «رفیق. استاد آنچه میگوید؛ تعلیمات او چیست؟»

(آساجی) پاسخ داد: «رفیق من تازه پیروی او را اختیار کرده‌ام

مدت زیادی نیست که دنیا را ترك گفته‌ام، بتازگی این آئین و نظم نوین

را پذیرفته‌ام؛ بنا براین نمیتوانم کاملاً آئین و تعلیمات او را بیان کنم ولی روح مطلب و جان کلام را باختصار میتوانم برایت شرح دهم»

در این هنگام (ساریوتا) راهب یابان گرد به (آساجی) زاهد بزرگوار چنین گفت، «رفیق: هر طور میدانی عمل کن؛ کم یا زیاد هر چه ممکن است برای من شرح بده، اما از روح و حقیقت حرف بزن؛ قلب من تنها آرزو مند این موضوع است، چرا باید تا این اندازه بظاهر و عبارت پرداخت» سپس (آساجی) برای (ساریوتا) شرح زیر را از آئین (بودا) بیان کرد:

«یکمده از امور معلول یک علتند، (بودای) کامل علت آنها را تعلیم میدهد، و پایان یافتن و بل انجام رسیدن آنها را میآموزد اینست طریقهٔ سامانای بزرگ» اما چون (ساریوتا) راهب یابان گرد این کلام را شنید حقیقت را با وضوح و صراحت مشاهده کرد و این معنی واقعی را که «آنچه پدید میآید در معرض نابود شدن است» تشخیص داد و از اینرو به «آساجی» گفت: «اگر آئین و تعلیم (بودا) جز آنچه گفתי نیست تو بحالتی خالی از رنج و محنت یعنی آن حالتی که هزارها قرن بر گیتی گذشته و کسی از آن آگاه نبوده است واصل شده‌ای»

(ساریوتا) پس از شنیدن این سخنان نزد رفیقش «موگالانا» رفت

«موگالانا» بمحض دیدن او چنین گفت «رفیق قیامه تو باز است،

رنگ نو پاک و روشن است آیا راه نجات از مرگ را دریافته‌ای؟»

«ساریوتا» در پاسخ او گفت، «آری رفیق عزیزم راه نجات از

مرگ را دریافته‌ام» و سپس از ملاقات خود با «آساجی» و او را آگاه ساخت و

در نتیجه «موگالانا» بدون هیچ شک و دغدغه حقیقت را روشن و واضح دریافت

(سانجایا) استاد این دو راهب بسیار سعی کرد آنها را نزد خود

نگاه دارد، ولی کوشش او بیهوده بود زیرا آن دو نفر با عدهٔ بسیاری از

پیروان (سانجایا) بجانب عمارتیکه (بودا) در آن منزل داشت رهسپار شدند

و در نتیجه مقدار زیادی خون گرم از دهان (سانجایا) بیرون ریخت (بودا)

این دو نفر رفیق را دید که بسوی او میآیند، و به پرامونیان خود گفت این

دو نفریکه نزد من میآیند از بهترین و نخستین شاگردان من خواهند بود، هر

دو نفر بوسیلهٔ شخص (بودا) راهنمایی شده و پیرو او گردیدند، نوشته‌های

بودائی در این موضوع چنین حکایت میکند،

در آن هنگام بسیاری از جوانان متشخص و اصیل (ماگادا) باین منظور

که با قدس و تقوی زندگی کنند تسلیم و پیرو فرخنده حال شدند ؛ از این جهت مردم بفضب آمده چنین میگفتند «گوتومای زاهد آمده است تا اطفال مارا از ما بگیرد ، گوتامای زاهد آمده است تا زنان را بیوه سازد ، گوتامای زاهد آمده است تا کانون خانواده هارا خاموش کند ، اخیرا هزار نفر راهب دیر نشین شاگرد او شده و دوست و پنجاه نفر راهب دوره گرد از شاگردان (سانجایا) پیروی او را پذیرفته اند ؛ عده بسیاری از جوانان متشخص و نجیب زاده (ماگادا) گوتامای زاهد را محط آمال و قبله خویش قرار داده اند تا با قدس و تقوی زندگی کنند »

و چون مردم پیروان (بودا) را میدیدند باین ترتیب بآنها ناسزا میگفتند: « راهب بزرگ آمده است تادر شهر (ماگادا) که بر فراز کوه بنا شده است مسکن گزیند ، او تمام شاگردان (سانجایا) را از کیش سابقشان برگردانیده است ، ولی باید دید چه کس خود این راهب را از کیش خود منحرف میکند ؟ »

پیروان (بودا) که متوجه شدند مردم متغیر شده و سخنانی درباره آنها میگویند موضوع را بعرض فرخنده حال رساندند و اودر پاسخ آنها چنین گفت : این زمزمه ها دیری نپایند ، زیرا فقط هفت روز ادامه دارد و پس از آن کاملاً بدست فراموشی سپرده میشود اما اگر مردم با ذکر این جمله ها : « راهب بزرگ آمده است تادر شهر (ماگادا) که بر فراز کوه بنا شده است مسکن گزیند ؛ او تمام شاگردان «سانجایا» را از کیش سابقشان برگردانیده است ولی باید دید چه کس خود این راهب را از کیش خود منحرف میکند ؟ » باشما بمبارزه برخاستند ، شما نیز با این کلام پاسخ آنها را بگوئید :

«نوابغ و مردان کامل ؛ با حقیقت کلام خود مردم را از کیش سابق رمیگردانند ، کیست آنکه میخواهد بدانشمندی که باین روی حقیقت عتیده مردم را تغییر میدهد توهین کند »

ولی بدون شك در کوچه های شهر که مردم با زبان تند و نیش دار محبت میکنند از ایشوی و آنسوی میان دوستان و دشمنان استاد جرات اسزاهائی رد و بدل میشد ، مانیز نمونه از حملات مخالفین وجوابهای حاضر - آماده موافقین را یاد کردیم

فصل چهارم - کار بودا

چون دونفر راهب معروف و معتبری که ذکر شد تغییر کیش داده جزء

پیروان «بودا» محسوب شدند نظریات سوء و بدگمانی و اضطراب مردم «راجا گاه» آرام شد

تا اینجا سرگذشت «بودا» مرتب در نوشته ها و داستانها مسطور است ولی باین قسمت که میرسد دنباله آن قطع میگردد و هنگامیکه آخرین مسافرت ها و وداع و رحلت استاد مورد بحث قرار میگیرد مجددا سخن آغاز میشود: اما راجع بدوره طولانی زندگی (بودا) در میان آغاز ارشاد و پایان عمرش یعنی دوره که بیش از چهل سال بطول انجامیده است مطالبی که شبیه بیک سرگذشت پیوسته باشد در داستانهای قدیمی نمیتوان یافت و مطالب مسطور عبارتست از مجموعه از سخنان بسیار و خطابه ها و بندها که از زبان (بودا) نقل کرده اند که باره از آنها ساختگی است و قسمتی هم صحیح و درست است؛ و در آغاز هر يك از این خطابه ها و سخنان از وضع خارجی مجلس، مکانی که در آن (بودا) سخنرانی کرده است و اشخاصیکه مورد خطاب یا مستمع بوده اند صحبت میشود

اگر امورها از وجهه خارجی مورد مطالعه قرار دهیم متوجه میشویم که آنچه در داستانهای مربوط بزندگی (بودا) نقل شده یکدوره مبهم و یکنواختی را شریح کرده است ولی آنچه واقع و حقیقت این وجود است برای ما فاش و آشکارا نیست

آیا چگونه و درجه هنگام در روح (بودا) فرضیه مخصوص راجع بزندگی و جهان که پیروان خود را نیز از آن آگاه ساخته پیدا شده است؟ آیا بچه ترتیب و تا چه اندازه عقیده بخود و وظیفه راهنمایی خویش در وی تقویت یافته است؟ آیا فکر هندی و اعتقاد مسلک های دینی هند در فکر و مقاصدان استاد تاثیر کرده وجه عکس العملی در آن بوجود آورده است؟ از این گونه پرسش ها بسیار است؛ ولی آنکس که منابع اطلاعات ما را از زیر نظر بگذرانند از همه آنها یکمرتبه صرف نظر میکند؛ ما نیز در این باره هیچ نمیدانیم و توانایی کسب اطلاع را هم نداریم

پس چه میتوان کرد؟ تنها کاری که میتوان کرد اینست که؛ مجموع آثار متفرق و اطلاعات مخدومی را که داستان ها حاکی است بدون تشخیص زمان جمع آوری کرده و بدین ترتیب از تعلیمات و زندگی (بودا) و روابطش با بزرگ و کوچک و با عده شاگردانیکه در پیرامون شخص او بوده اند و با عده بیشتری از پیروان و مخالفین و حریفانش تصویری در ذهن ایجاد کنیم

ولی آیا میتوان بدین ترتیب - و بوسیله جمع آوری آثار بحقیقت تاریخی (بودا) پی برد ؟ خیر. زیرا این مجموعه نمونه روحیات جمعی را نشان میدهد نه مشخصات یکفرد را یعنی وضع بودائی های اولی را توصیف نمیکند نه آثار شخصی خود «بودا» را ؛ مثلاً نظیر آنچه را راجع بشخص سقراط (نه پیروان او) و مشخصات او میدانیم از این مجموعه نمیتوان نسبت (بودا) دانست ولی با وجود این ؛ همین نقصی که در اطلاعات خود راجع (بودا) بدان اشاره کردیم خود باعث اعتماد و اطمینان ما خواهد بود زیرا این نکته را باید دانست که هندوستان کشور نمونه ها است ، و در آن کشور نباید در جستجوی اشخاص منفردی که ذوق مخصوص بخود دارند بود، همانگونه که گیاهها در تحت تأثیر کور کورانها و سخت قوای طبیعی میرویند و پژمرده میشوند ، افراد در سرزمین هند ، بدینا آمده و از دنیا میروند و بدینهی است که نیروهای طبیعی چیزی جز انواع و نمونه ها نمیتواند وجود آورد ؛ تنها در آنجا که نسیم آزادی میوزد شخصیت و اراده انسان بدون هیچ قید و احبار و ساکمال سرافرازی رشد کرده و منبسط میگردد و در خان محیطی ممکن است فردی بوجود آید و قدرت آنرا داشته باشد که تنها بخود شمه باشد، ولی در هندوستان چنین امری غیر ممکن است ، در تمام افراد که در منظومه ها و داستانها زندگی آنها مورد بحث است با وجود کثرت و قدرت طاعت یکنوع حالت مشترک و صلابت عجیبی مشهود است ، تمام این اشخاص مانند سایه ها و عکس هائی هستند که در وجود آنها خون گرم و هيجان آمیز جاری نیست ؛ گویا این مطلب از آنجا ناشی است که ادبیات هندی نمیتواند تا سر حدیکه زندگی فردی یا مشخصات مخصوص شروع میشود نهوذکند ؛ و اگر از این موضوع ناشی نباشد پس مربوط چیست ؟

گویا هنر و ذوق توصیف افراد و شخصیت ها در ادبیات هندی ممنوع است و در تاریخ افکار و عقائد هند به چوجه از شخص صحبت نمیشود بلکه همواره از روح عمومی ملت هند (منی آنچه را مات در کتب مقدسه خود روح مقدس (وداها) مینامند) گفتگو در میان است ؛ خلاصه در هندوستان همه چیز معلول یک روح عمومی و کلی و غیر فردی است ، فرد هم بیش از آنچه روح و فکر عمومی در او بوجود آورده چیزی نیست ،

حال آیا نباید اعتراف کرد که همین قانون کلی در آغاز بر کیش بودائی هم حکمفرما بوده است ؟

بطوریکه آثار قدیمی حاکی است شاگردان و پیروان بزرگیکه در پیرامون استاد بوده‌اند مانند (ساریوتا) و (موگولانا) و (اوبالی) و (آناندا) کاملاً همانند یکدیگرند، و تصویری که از شخصیت آنها شده در درجه پائین‌تر عین تصویری است که از شخصیت (بودا) کرده‌اند؛ و در واقع اگر چنین نبود انسان دچار اشکال میشد، زیرا فرد خلاصه و تجسمی از روح جامعه رهبانیت است و این روح اجتماع و تظاهرات خارجی آن از روح (بودا) و راه و رسم زندگی او بزحمت قابل تفکیک بوده است

در میان دوره (بودا) و هنگام نگارش داستانی که اکنون راجع به زندگی او در دست است مدت زمانی فاصله بوده است و در این مدت وجود های لایق و شایسته پیدا نشدند که نهضت بزرگ بودائی را در راه‌نوبنی هدایت کنند و آثار شخصیت خود را بر آن ثبت نمایند؛ در رهبانیت قدیم (بودا) مانند کلیسای مسیح شخصی مانند (سن بول) وجود نداشته است ولی این نکته موضوع مهمی را آشکارا می‌سازد یعنی ثابت می‌کند که قسمتهای اصلی نهضت بودائی چنانکه از داستان‌ها نیز برمی‌آید عین همانست که شخص (بودا) و نخستین شاگردان او بوجود آورده‌اند؛ البته میتوان ادعا کرد که در وجود (بودا) سوغ و قوه خلاصیت مخصوصی موجود بوده است، و مردم کم‌مایه و متوسطی که زندگی و شخصیت او را توضیح داده و ثبت کرده‌اند بزرگی و سوغ او را با تصورات مغز و فکر کوچک خود کاسته‌اند؛ ولی نمیتوان گفت که آنها از اصل و اساس او را نشناخته‌اند

اکنون باید دانست که اگر مجموعه آثار و اطلاعاتیکه از نوشته‌ها و داستانها مستفاد میشود مورد توجه قرار دهیم و از لحاظ تاریخی دقت کافی بکار بریم فقط کمی از آن‌ها را میتوان صحیح دانست ولی اگر از نقطه نظر عالمتری تمام مجوعه را در نظر بگیریم، صحت آنرا میتوان تضمین نمود

زندگی روزانه (بودا)

فصل مسافرت و فصل باران - دهر سال جدید (بودا) و شاگردانش بنوبت مدتی را بمسافرت و مدتی را باستراحت می‌گذرانند در ماه «ژوئن» پس از گذشتن گرمای خشک و سوزان تابستان توده‌های بزرگ ابر و غرش‌های رعد نزدیکی موسم بادهای بارانی را در هندوستان اعلام میدارد در این موقع از سال از قدیمیترین ازمنه تاکنون هندیها خود خانه‌های خویش را

برای این فصل که درائر باران های سیل آسا جریان زندگی متوقف میگردد مهیا میسازند، در هفته های متوالی بارانهای تند در بسیاری از نواحی مردم را مجبور میسازد در کلبه ها و اقلاد زده کده ها بمانند و ارتباط آنها با مردم نزدیک و مجاور بهات جویبارهای بزرگ و سیلابها و طغیان رودخانه ها قطع میگردد

در یکی از کتب بودائی چنین مسطور است، «بزرگان آشیانه خود را بر فراز درخت ها میسازند و در فصل بارانی در آنجا پنهان شده بسر میبرند» افراد جامعه های رهبانی (بدون شك تنها در زمان (بودا) چنین نبوده بلکه از موقعیکه در هندوستان دینداران زندگی صحرا نشینی برگزیده اند حال چنین بوده است)، مطیع این قانون تغییر ناپذیر بوده است، و در سه ماه بارانی از سیر و سفر صرف نظر میکرده، در نزدیکی شهرها و دهکده ها که هدایای مؤمنان خوراك آنها را تامین مینموده در آرامش و سکون بسر میبرده اند این انزوای مطلق دلیل دیگری هم دارد و آن اینست که چون فصل بارانی در دنبال خشکی سوزان تابستان فرامیرسد در هر جا نیروی حیاتی بیدار و گیاهها و حیوانات تازه بوفور پیدا میشود و چون قانون مقدسی که بموجب آن (نباید حتی پست ترین موجودات را از بین برد و یا بآنها آزار رساند) نباید نقض شود مسافرت غیر ممکن است زیرا در هر قدم گیاه یا حیوانی پایمال خواهد شد از این جهت است که در هر سال (بودا) سه ماه بارانی را در محلی اقامت میگزید و عده زیادی از شاگردان در پیرامون او گرد میآمدند تا این فصل را در خدمت استاد بسر برند پادشاهان و ثروتمندان برای اینکه او و شاگردانش را در باغها و منزل هاییکه برای جامعه راهبان آماده کرده بودند مهمانی نمایند بر یکدیگر سبقت میگرفته و گاهی بمنارعه میپرداختند چون فصل بارانی بسر میرسید مسافرتها شروع میشد (بودا) در حالیکه عده از شاگردان همراه او بودند او اینسوی بدانسوی میرفت؛ بطوریکه کتب بودائی حاکیست سیصد نفر و گاهی تا پانصد نفر در خدمت او بودند. در بسیاری شوارع و راههای بزرگ که مخصوصا راهبان صحرا گرد و بازرگانان مسافر برای رفت و آمد اختیار میکردند مؤمنان پناهگاهها و منزل هائی برای (بودا) و شاگردانش ساخته بودند، راهبانیکه کیش (بودا) را تبلیغ میکردند در منزلهائی سکونت داشتند، این منازل نیز پناهگاه راهبان صحرا گرد بود و هر کجا که منزلی وجود داشت این قبیل مسافران در زیر درختهای آنه و

موز استراحت کرده و یاشب را بروز میآوردند

این مسافرتها بیشتر در نواحی شرقی و مخصوصا در کشور های قدیمی (کازی-۱) (کرالا-۲) و (مکده-۳) که بکشورهای مستقل محدود بود بعمل میآمد این نواحی امروز باسم (اود-۴) و (بهار-۵) معروف است؛ ولی در کشورهای هند غربی وضع کاملاً نوع دیگر بوده است، زیرا آنجا مراکز قدیمی تمدن (وداها) است و بر همین هائیکه در آن نواحی سکونت داشته کاملاً مخالف و دشمن نهضت های دینی مشرق بوده اند؛ ولی اگر روایت های بودائیها صحیح باشد در این سرزمین ها نیز در اثر مسافرت های (بودا) تاثیرهای جزئی پیدا شده اما ناچیز و فقط در هنگام عبور او بوده است؛ محل توقف و منزلگاههای مهم (بودا) را میدانیم، معمولاً نقاط انتهائی شمال غربی و جنوب شرقی جولانگاه زندگی صحراگردی (بودا) بوده است دو شهریکه اقامتگاه پادشاهان (کرالا) و (مکده) بوده یکی موسوم به (ساواتی-۶) و دیگری (راجاگاه-۷) نامیده میشده است (اکنون اولی را (سه مه-۸) و دومی را «راجگیر-۹» مینامند) در حومه این دوشهر جامعه راهبان بودائی مالک بارکهای زیبای متعدد بوده و در آنها ساختمانهای مختلفی متناسب با لوازم زندگی صومعه نشینی برپا داشته بودند

در کتب مقدسه معمولاً این کاخها را اینگونه توصیف میکنند: «نه از شهر خیلی دور و نه زیاد نزدیک بآن است؛ راه ورود و خروج با شکوه و مجلل است هر کس بخواهد میتواند بآسانی در آن راه یابد روز ها کم صدا و شب ها کاملاً ساکت و آرام است از قبل و قال و اجتماع مردم دور است؛ این توصیف مخصوص جایگاهی است که برای گوشه نشینی و اندیشه در تنهایی مساعد است» «لولووانا-۱۰» یعنی جنگل خیزران که سابقاً تفرج گاه پادشاه «بیبی زارا»

و (بودا) و جامعه راهبان او اهدا کرده بود با توصیفی که در بالا از این قبیل کاخها شد مطابقت داشته است و یکی دیگر از این جایگاهها که مشهورتر بوده موسوم به «ژتاوانا-۱۱» و نزدیک «ساواتی» واقع بوده است این قصر را جوانمرد ترین پیروان با حمیت «بودا» یعنی یکی از بزرگانان هند موسوم به

AMGADHAS «۳» KOSALAS «۲» KASI «۱»
 SAVATTHI «۶» BIHAR «۵» ALOUDH «۴»
 RAJGIR «۹» SAHET - MAHET «۸» RAJAGAHA «۷»
 JETAVANA «۱۱» VELOUVANA «۱۰»

«آنا تاپیندیکا - ۱» بوی اهدا کرده بود: آثار منظوم جامعه راهبان قدیم این دو باغ را چنین توصیف میکند:

«ژتاوانا» بیشه و باغ دلفریب و محبوبی است، گروه خردمندان از آن عبور کرده و شاهزاده حقیقت در آن منزل نموده است آری آنجا سرمنزلی است که روح را خرسند و شادمان میسازد

تنها کتب مقدسه راحم باین باغ و کاخ بحث نمیکند بلکه ساختمان های منقش و خطوط برجسته مقبره بزرگ (بهارهوت - ۲) ثابت مینماید که تا چه اندازه این هدیه (آنا تاپیندیکا) از روزگار دیرین در میان جامعه راهبان بودائی معروف بوده است، میگویند این شخص جوانمرد در جستجوی محلی بود که شایستگی سکونت (بودا) و شاگردانش را داشته باشد و تنها پارک مجلل شاهزاده (ژتا - ۳) را دارای تمام مزایای مطلوب دانست ولی این شاهزاده از فروختن آن امتناع داشت و سرانجام پس از مذاکرات طولانی (آنا تاپیندیکا) آنرا خرید و در مقابل آن در طلا داد که سطح پارک را میپوشاند و سپس آنرا (ببودا) تقدیم کرد، و این مسکن بسیار مطلوب و مورد پسند (بودا) واقع گردید، بسیاری از کتب مقدسه که سخنان و خطابه های (بودا) را نقل میکنند با این کلمات شروع میشود: «در این هنگام بودای مقدس در ساواتی؛ در ژتاوانا کاخ (آنا تاپیندیکا) منزل داشته است»

در زندگی بیابان گردی و صحرائنشینی (بودا) و شاگردانش میتوان صحبتی از وطن بمان آورد، و منزلهائی مانند (ولوانا) و (ژتاوانا) را مخصوصاً میتوان وطن آنها نامید، این کاخها در نزدیکی مراکز بزرگ زندگی هندوها واقع و در عرض حال از نال و قیل شهرهای بزرگ سرکنار بوده است این جایگاهها در روزگار پیش از (بودا) محل استراحت و آرامش پادشاهان و بزرگان بوده و در زمان او راهبان فقیر با لباس های مخصوص خود در آن ها بگردش اشتغال داشته اند؛ و جامعه راهبان در چهار کرانه جهان چه حاضر و چه غایب مالک این املاک قدیمی پادشاهان بوده است: در این باغها مسکن و منازل برادران راهب، خانه ها، دهلیزهای سر پوشیده؛ سالن های بزرگ و مغازه های خوراک فروشی وجود داشته است، اطراف برکه ها را درخت های سدر و میوه های لذیذ فرا گرفته بوده و درخت های انبه تا فواصل دور بوی

عطر منتشر میساخته است ، درخت‌های زیبای خرماي چتری بر فراز توده انبوه برگها بالا رفته ؛ و درخت (نیاگردا - ۱) برگهای سبز خود را گسترده و ریشه های هوایی آن چون برای بازگشت بزمین بطرف پایین سرازیر میشده خود درختهای تازه گردیده و گاهواره ها و خیابانهای از برك تشكيل میداده است و ظاهر آنها سایه و هوای خنك در پناه آنها انسانرا بتفكر و اندیشه دعوت مینموده است

(بودا) قسمت مهم زندگانی خود و شاید با هیجان ترین و مؤثرترین دوره آنرا در این محیط بسر برده است و در همین جا است که مردم از راهب و غیر راهب دسته دسته برای دیدن او و شنیدن سخنانش هجوم میآورده اند از شهر های دور نیز مسافرانی میآمدند : این مسافران عموما راهبانی بودند که صیت و شهرت عظمت آئین (بودا) بآنها رسیده بود و پس از تمام شدن فصل باران براه میافتادند تا استاد را از نزدیک دیده با او مواجه شوند کتب مقدسه در این مورد چنین حاکی است :

بر حسب عادت، راهبان پس از گذشتن فصل باران برای دیدن فرخنده حال حرکت میکنند و عادت (بودای) فرخنده حال بر این جاری است که با لطف و مهربانی و با این سخنان با راهبانیکه در راههای دور میآیند گفتگو نماید : ای راهبان ، آیا روزگار باشما مساعد است ؟ آیا وضع شما خوب است ؟ آیا وسیله ارتزاق دارید ؟ آیا فصل باران را در آرامش و بدون کشمکش گذرانده اید ؟ آیا از هیچ گونه محرومیتی رنج نبرده اید ؟

از یکی از مؤمنین نام (سنا - ۲) حکایتی نقل میکنند که ذکر آن در اینجا بی مورد نیست : این شخص در (آوانتی - ۳) سرزمینی که از نواحی زندگی (بودا) خیلی دور بود بدینا آمد و در همان ناحیه پیدایش آئین جدید را شنید و در خود احساس کرد که میل دارد در سلك پیروان این عقیده محسوب گردد ، مدت سه سال تأمل کرد تا موفق شد در آن سرزمین دور افتاده ده نفر راهبی را که وجودشان برای تشکیل شعبه ای از جامعه راهبان لازم بود گرد آورد ، و یکروز که در گوشه تنهایی بسر میبرد اندیشه زیر در ذهن او پیدا شد : « من سخنان بسیاری راجع بفرخنده حال شنیده ام ، میگویند چنین و چنان است ولی هرگز با او مواجه نشده ام ، اگر راهنمای من اجازه دهد میل دارم وجود مقدس فرخنده حال و (بودای) بزرگ را از نزدیک

راهنمای وی که از میل او آگاه شد چنین اظهار کرد :

« بسیار خوب (سنا) برو وجود مقدس فرخنده حال و (بودای) بزرگ را زیارت کن ، تو (بودا) را خواهی دید ، فرخنده حال وجودی است که مسرت و شادمانی میبخشد ؛ حواس و روح او در حال آرامش است ، او در مجاهده با خویشن پیروزمند گردیده است ؛ و بیش از هر کس بحال سکون و آرامش رسیده است ، او قهرمانی است که خود را آرام ساخته و بر خویشن مسلط گردیده و بر حواس خود لگام زده و آنها را در تحت اختیار خویش آورده است » (سنا) بسوی (ساواتی) یعنی آنجا که (ودا) در (ژتاوانا) کاخ (آنانا پیندیکا) ساکن بود رهسپار گردید

از این قبیل مسافران دسته دسته بسوی اقامتگاه (بودا) میآمده اند و پذیرائی و تعارف میان دسته های تازه وارد و برادران معنوی آنها که ساکن آنجا بوده اند مبادله میشده است ؛ مطالب تازه را یکدیگر میگفتند ؛ لوازم سکونت مسافران را تهیه میکردند ، و در ضمن تمام این اعمال صداها و قال و قیل هائی که برای اشخاص خارجی غیر مانوس است ولی برای شرقیها در این موارد عادی و ضروری است شنیده میشد بطوریکه در کتب مقدسه از این موضوع جدا شکایت میشود

شهرت (بودا) عده بسیاری از مردم غیر راهب را نیز از دور و نزدیک بسوی او جلب میکرد ، این مطلب را در خلال موضوعهای دیگر باین ترتیب نقل کرده اند : « مردم از شهرها و کشورهای دور حرکت کرده برای مشورت و صلاح اندیشی نزد گوتامای زاهد میآیند »

اغلب هنگامیکه (بودا) نزدیک مقر سلاطین توقف میکرد ، پادشاهان ، شاهزادگان و بزرگان با عرابه و یا فیل از شهر بیرون آمده و بخدمت او میشتافتند و از او سؤالاتی میکردند یا بسخنان او گوش میدادند یکی از این مجالس در آغاز رساله (ثمره زهد) تشریح شده است و تصویر یکی از این محافل در نقش های برجسته (بهارهوت) دیده میشود ؛ آنچه در رساله نامبرده مسطور است چنین حاکی است :

پادشاه (ماگادا) موسوم به (آجاناسانو-۱) در شب ماهتاب کامل ماه اکتبر که نیلوفرهای آبی گل میدهد و موسوم به شب (نیلوفر آبی) است روی مهتابی

عمارت خود در هوای آزاد نشسته مشاوران و درباریان در پیرامون او بودند در این حال (آجاتاسانو) پسر (ودهی-۱) این سخنان را از روی تعجب و تحقیق ادا کرد: «واقعا شب مهتاب زیبایی است، امشب مهتاب دلربا است، واقعا امشب مهتاب با شکوه است و انسان را بشادمانی و سرور میخواند، واقعا امشب از مهتاب آثار خوشبختی هویدا است؛ آیا من نزد کدام زاهد یا برهمن بروم تا روحم از شنیدن سخنان او خرسند و بهره‌مند گردد؟» هریک از حاضرین زاهدی راهنما را پیشنهاد کردند اما (جیواکا-۲) طیب‌شاه در حال سکوت باقی ماند، آنگاه (آجاتاسانو) پسر (ودهی) بطیب‌خود چنین گفت:

«دوست عزیزم؛ (جیواکا)؛ چرا ساکت مانده‌ای؟»

اعلیحضرتا، فرخنده حال یعنی وجود مقدس بودای بزرگ با عده از شاگردان و سیصد نفر از راهبان در باغ انبه من منزل کرده اند، راجع باو یعنی «گو تامای» فرخنده حال سخنان بسیاری شایع است؛ مردم در مدح و تمجید او میگویند؛ او فرخنده حال است؛ او مقدس است، او بودای بزرگ است، او دانشمند است، اواز تمام جهانها آگاه است، او عالیترین موجودات است، همانگونه که مردم گاوها را تربیت میکنند او انسانرا پرورش میدهد؛ او راهنمای خدایان و انسانها است؛ او بودای بزرگ است، اعلیحضرتا بروید و سخنان آن و جردگرمای را گوش بدهید؛ ممکن است در اثر شنیدن سخنان فرخنده حال روحتان آزاد و شادمان گردد

پادشاه امر داد فیل هارا برای سواری خود و اهل حرم مهیا سازند؛ موک سلطنتی در آن شب ماهتاب و در پرتو نور مشعلها وارد باغ (جیواکا) شد، و در همین باغ (بودا) سخنان مشهور خود را راجع (شمره زهد و تنوی) برای شاه بیان نمود و نیز در پایان همین جلسه تغییر کیش داد و از پیروان وابسته (بودا) گردید

در کتب مقدسه قسمتهای مربوط باین گونه ملاقاتها بسیار زیاد است و هیچ شکی نیست که این نوشته‌ها قیل و قالها و صحبتهایی که در خصوص (بودا) شایع بوده است منعکس نمیسازد

بموجب آثار مکتوب و نوشته‌ها چون پای (بودا) بشهر مستقلی میرسید خانواده‌های بزرگ و اعیان و اشراف آن شهر باستقبال او میرفتند در (کوزینار ۳۱)

(مالاها-۱) یعنی افراد خانواده فرمانروای آن شهر برای عرض تبریک مقدم (بودا) از شهر خارج شده و برای اطلاع نیز چنین آگهی نمودند «هر کس برای ملاقات فرخنده حال از شهر بیرون نرود باید مبلغ پانصد ۰۰۰ جریمه بدهد» هنگام دیگری (بودا) یکی از مهمترین شهرهای مستقل هندوستان یعنی شهر زرخیز (وزالی-۲) رسید جوانان اصیل خانواده (لیکاويس-۳) بر کالسکه های زیبا سوار شده باستقبال او شتافتند، بعضی از آنها لباسهای سفید پوشیده و با زیورهای سفید خود را آراسته بودند برخی دیگر بالباس های زرد و قرمز و سیاه بودند، چون (بودا) آنها را از دور دید پشاکردان خود چنین گفت، شاکردان من: «هر کس از شما که دسته الهی سی و سه تن از خدایان را ندیده است دسته جوانان «لیکاويس» را بشکرد و آنها را تماشا کند»

غیر از جوانان «وزالی» یکی از شخصیت های برجسته شهر نیز بسا شکوه و جلالت نظر آنها با کالسکه خود سوی «بودا» آمد اوزن فاحشه بود موسوم به «آمباپالی-۴» و «بودا» و شاکردانش را برای ناهار در باغ خود که درختان آن بسیار داشت دعوت کرد و پس از صرف ناهار آن باغ را «بودا» و حاشیه راهبان او اهداء نمود

خلاصه مردمیکه در پیرامون (بودا) دیده میشده از این قبیل بوده اند ولی برای تکمیل این فصل دسته دیگری از مردم را که در هندوستان بسیار زیاد بوده اند باید نام برد؛ این مردم دسته های مختلف متکلمین و اهل مدرسه و بحث و جدال بوده اند، مانند برهمن بزرگی که تمام مالیات بلوکی را از طرف پادشاه بعنوان حقوق دریافت میداشت و «کالسکه» مجلل خود وعده زیادی از ملتزمین رکاب بدیدن (بودا) آمد و مانند محصل جوانی که علوم مذهبی میآموخت ولی فارغ التحصیل نشده و بمقام برهمنی نرسیده بود و استادش او را فرستاد تا راجع به «گوتامای» زاهد که بسیار اشتهار داشت اطلاعاتی کسب کند؛ زیرا فوق العاده مایل بود در مسابقه و بحث و مجادله بر چنین حریفی غالب گردد و باز مانند سفسطائی های دینی و غیر دینی؛ این طایفه نیز چون شنیدند (گوتامای) زاهد نزدیک محل آنها توقف کرده است؛ مهیا شدند با سوالات دو پهلو دمی برای او تهیه نمایند تا هر جوابی بدهد تناقض او را بنمایاند

طبیعی است معمولاً صحبتها و مکالمه ها بدعوت بناهار منتهی میشد ،
 حریف های مغلوب شده و یا پیروان (بودا) او و شاگردانش را با این
 سخنان برای ناهار روز بعد بمنزل خود دعوت میکردند : « استدها
 دارم فرخنده حال و شاگردانش دعوت مرا پذیرفته فردا ظهر برای صرف
 ناهار منزل تشدید بیاورند » (بودا) معمولاً قبول دعوت را با سکوت خود
 اعلام میداشت ؛ روز بعد هنگام ظهر وقتی ناهار حاضر میشد میزبان
 اینگونه برای (بودا) پیغام میفرستاد : « استاد ؛ هنگام تشریف فرمائی فرا
 رسیده ناهار حاضر است . » (بودا) خرقه و کشکول صدقات خود را
 برمیداشت و بهمراهی شاگردانش سوی شهر یا دهکده ها هرجا منزل
 میزبان بود رهسپار میشد ؛ هنگام ناهار غیر از ظرفهای گوشت باقی
 غذاهای ساده آنزمان را در يك طرف نهاد و مهمانان همگی با هم
 از آن ظرف میخوردند ؛ و میزبان و خانواده اش خود برای خدمت مهمانان
 قیام میکردند ، و معمولاً پس از صرف ناهار و شستشوی دستها صاحب منزل
 و کسانش در کنار (بودا) قرار میگرفتند و او آنها را تشویق نموده ، اندر ز
 های معنوی بآنها میداد

برنامه شبانه روز - اگر دعوت و مهمانی در کار نبود (ببودا)
 برسم راهبان در شهر یا دهکده پرسه میزد ، صبح خیلی زود یعنی هنگام
 طلوع فجر او و شاگردانش بیدار میشدند ؛ ساعات اول روز را با اعمال
 مذهبی و با صحبت با شاگردان میپرداخت ، سپس موقع آفت میرسید که
 با همراهانش شهر بروند ؛ و در همان اوان که شهرت او باعلی درجه
 رسیده و یکی از بزرگترین شخصیتهای هندوستان شده بود و پادشاهان در
 حضورش سر تعظیم فرود میآوردند . مردم هر روز او را در خیابانها و کوچه ها
 میدیدند در حالی که کشکول گدائی دست داشت ، هیچ سؤال نمیکرد ؛
 چشمانش را بزیر انداخته ، اندام خود را راست نگاهداشته و ساکت و بیصدا
 بود و در این انتظار بسر میبرد که غذائی در کشکولش بریزند

چون (بودا) از گشت و پرسه بر میگشت غذائی ننساول مینمود و
 بر حسب انتضای آب و هوای هندوستان در محلی برکنار ، و دور افتاده
 استراحت میکرد ، در ساعات گرم بعد از ظهرها در گوشه اطاقی آرام و بیصدا
 و بسا در درون جنگل انبوه که سایه درختان هوا را خنك میداشت
 باستراحت میپرداخت ، و اندیشه های تنهایی همدم او بودند ؛ و در هنگام

تابستان در این ساعات میخوابید ولی نزدیک شام این حالت سکوت مقدس را ترک میگفت و در میان جمعیت هیجان آمیز و پر قیل و قال دوستانش یادشمنانش بسر میبرد

شاگردان بودا

تا اندازه که ممکن بود صورت خارجی زندگی (بودا) را تشریح کردیم اکنون جای آنست که زندگی درونی و دوستان او را مورد بحث قرار دهیم، برای این موضوع نخست باید با کسانی که مورد خطاب استاد بوده اند آشنا شویم؛ و مقصود ما از این اشخاص دسته از شاگردان او است که کوشش مینموده اند در اثر پیروی پیشوای خود در طریق سعادت و راه نعیم ابدی داخل شوند همانگونه که هیئت وزیران و افسران ارشد پیرامون پادشاه فاتحی را میگیرند؛ هنگامیکه (بودا) در زمینهای مجاور دریا سیر فساتحانه خود را ادامه میداد شاگردان او اطراف راهنمای پیروزمند خود را فرا گرفته بودند

بر حسب تمام ظواهر و امارات این دسته از شاگردان (حتی در آغاز کار) مانند حواریون مسیح مردمی نبوده اند که تنها روابط قلبی آنها را یکدیگر پیوسته باشد، بلکه از آغاز هیئت و کنگره از زاهدان و دسته منظمی از راهبان بیابان گرد، و مطیع مقررات و قوانین ثابتی بودند و (بودا) سمت پیشوائی و ریاست آنها را داشت

پیش از دوره (بودا) در هندوستان هیئتهای بسیاری از راهبان وجود داشته و با قواعد و مقررات مخصوصی زندگی میکردند؛ و در زمان او این مطلب بسیار عادی و معمول بوده است، زهد و ریاضت برای دسته هایی از مردم و راهبان که میخواستند در راه نجات و سعادت گامی بردارند شرط طبیعی و لازم بوده و تنها راه رسیدن به هدف محسوب میشده است؛ بنا بر این ظهور (بودا) از هیچ جهتی برای معاصرین او غیر عادی بنظر نمیرسیده و راجع بزهد و ریاضت اصل و اساس تازه ایجاد نکرده است بلکه بعکس ابتکار و تارگی در این بوده است که انسان برای رسیدن سعادت و نجات بخواهد در غیر راه زهد و ریاضت سلوک کند

سخنان ویژه و سری (بودا) را که برای پذیرفتن پیروان اولی خود بکار میبرده چنین ثبت و ضبط کرده اند: «ای راهب نزدیک بیا، آئین ابلاغ گردید؛ برای اینکه برنجهای خودخاتمه دهی در راه قدس و برهیزگاری گام بردار.» بدیهی است نمیتوان اطمینان داشت که این داستان عیناً صحیح بوده و عین این الفاظ ادا میشده است، اما بطور کلی میتواند مطلب محقق زیر را قطعی دانست:

«هیئت شاگردان (بودا) کنگره و اجتماعی از راهبان بوده است و هیچ شخص تازه را در آن نمی پذیرفته اند مگر آنکه آداب و مناسک مخصوصی را بجا آورد و کلمات معینی را ادا کند»

لباس زرد رنگ مذهبی و تراشیدن میان سر نشانه خارجی راهبانی بوده است که آئین (پرساکیاها) را پذیرفته بودند، این راهبان زرد پوش را از زمان باستان (پیروان آئین ساکیاها) نامیده اند، این دستاز مردم در تمام دوره زندگانی بقر و زهد پای بند؛ و از خانواده و پدر و مادر جدا بوده اند، هیچگونه عشق و وظیفه ای این تشنگان نجات را بدینا پای بند نمی ساخته است؛ مردی که مصمم بوده است پیرو (بودا) شود بزرگ خود چنین میگفته است (ای بدبخت مطمئن باش اگر بچه های مرا پیش شغال ها و سگها بیندازی نمیتوانی برای علاقه من با آنها مرا بیاز گشت بخانه مصمم سازی)

بدیهی است که در جامعه پیروان (بودا) هیچگونه امتیاز طبقاتی وجود نداشته است؛ و موجب آنچه در کتب مقدسه مسطور است تعلیمات (بودا) در این مورد چنین دستور میدهد:

«شاگردان من؛ همانطوریکه رودخانه های بزرگ مانند (کنگ، یامونا، آسیراواتی و ماهی - ۱) چوب باقیانوس بزرگ می رسند نام اصل پیشین خود را از دست داده و نسامی جز (اقیانوس بزرگ) ندارند این چهار طبقه از مردم یعنی اعیان، برهمن ها؛ لشکریان و توده طبقه چهارم چون بر طبق آئین و طریقه که وجود کامل برای آنها تشریح کرده است خانه خود را ترک نمودند و زندگی صحراشینی و بیابان گردی برگزیدند، اسم و اصل و نژاد خود را از دست داده و جز (راهبان پیرو آئین پسر ساکیاها) نامی نخواهند داشت

این موضوع در خطابه که راجع به (نمره زهد) ایراد گردیده بدین نحو مورد بحث قرار گرفته است :

پادشاهی بنام (آجاتاساتو - ۱) از (بودا) سؤال میکند: «کسانی که زندگی خانوادگی را ترك گفته و داخل حیات مذهبی میشوند چه مزایایی خواهند داشت؟» (بودا) در پاسخ او وضع غلام و یا خدمتگزار پادشاهی را تشریح میکند که جامه زرد مذهبی بتن کرده و درسك رهبانان درآمده است و در زندگی او از احاطه اندیشه و گفتار و رفتار جای ملامتگری نمیتوان یافت

و در این مورد (بودا) پادشاه چنین میگوید :

«آیا میخواهی که این خدمتگزار مجدداً غلام تو گردد ، پیش از تو از خواب بیدار شود پس از تو بخواب رود ، فرمانت را اطاعت کند ، پیرو هوی و هوس باشد ، و برای استماع سخنان تو چشمان خود را بچهره ات بدوزد ؟»

و پادشاه در پاسخ (بودا) چنین اظهار میدارد : «خیر ای استاد و صاحب اختیار من ؛ من جلو او بتعظیم خم میشوم ؛ پیش از او بیدار میگردم ، وی را بنشستن دعوت میکنم ؛ آنچه از پوشاك و خوراك و منزل مورد احتیاج او باشد تقدیم میدارم ؛ اگر مریض شد برای معالجه و مداوای او اقدام میکنم ؛ و آنگونه که شایسته است از او حمایت کرده از حقوقش دفاع مینمایم.»

لباس دینی شاگردان (بودا) آقا و نوکر ؛ برهنه ها و مردم طبقه چهارم را یکسان و یک شکل میساخته است ؛ زیرا آئین نجات برای سعادت و خرمی و سلامتی عموم مردم ، بدون امتیاز طبقاتی و برای رهایی و آزادی خدایان و افراد بشر از بند و قید بوجود آمده و تعلیم میشده است

پرواضح است که انتقاد تاریخی جدید با تحقیقات عمیق خود مخصوصاً کوشش فراوان دارد که جنبه های اجتماعی نهضت های دینی را مورد توجه قرار دهد و باین وصف مصلح بودن (بودا) را انکار نکرده است و بموجب این تمایل تاریخ بایستی این مرد مصلح زنجیرهای پیدادگری طبقاتی را پاره کرده و مردم فقیر و بینوا ساده و بی اهمیت را در قلمرو ممنوی کیش خود مانند نجبا و اشراف یکسان جای داده و بپذیرد ولی این مطلب را نمیتوان کاملاً و بتمام جهات

مطابق حقیقت دانست ، هر مودخ دانائی که راجع (بودا) تحقیق کرده است باید متوجه شده باشد که (بودا) داعیه چنین انقلابی را (هرگونه که بخواهند آنرا توصیف کنند) نداشته است ، البته میتوان يك جنبه دمکراسی در کیش (بودائی) قائل شد ، ولی همواره در این زمینه قیود و شروطی را باید منظور نظر داشت ، هرگز (بودا) در اندیشه اصلاح وضع اجتماعی نبوده ، و نمیخواسته است که در روی زمین نظامی مقدس و قلمروی که مطابق کمال مطلوب اجتماعات باشد ایجاد نماید ، این قبیل اندیشه‌ها بهیچوجه مربوط با او و پیروانش نیست ؛ و اصولاً در هندوستان جنبشی که شباهت بنهضت اجتماعی داشته باشد وجود ندارد ، روح (بودا) اساساً بآن عاطفه و احساس اجتماعی که پیشوائی برای دادخواهی مظلومان از ظالمان بوجود میآورد توجهی نداشته است ، کشور و اجتماع هرگونه میخواهد باشد ، مردی که دنیا را ترك گفته است تا در سلك راهبان درآید هیچگونه توجهی بکارهای اجتماع ندارد ، طبقات مردم و مزایای آنها برای او بی معنی است زیرا تمام موجودات زمینی با او بدون رابطه هستند ، اساساً در فکرا و چنین اندیشه نیست که برای مردم جهان خاکی بانیروی خود بکار پردازد و اختلاف طبقاتی را از بین ببرد یا از شدت آن بکاهد

این موضوع کاملاً صحیح است که کیش بودائی زندگی مذهبی را تنها برای برهمن ها شایسته نمیدانسته است ولی اشتباه از اینجا آغاز میگردد که تصور شود (بودا) نخستین کسی است که این انحصار و تخصیص را از میان برده و با آن بمبارزه پرداخته است ، زیرا خیلی پیش از (بودا) یعنی در روزگار بسیار قدیم که تنها کیش برهمنی رواج داشت جامعه مذهبی دیگری نیز وجود داشت که اهمیت آن در نظر مردم کمتر از سلك برهمن ها نبود ؛ این جامعه عبارت بود از جامعه زهاد و عباد که هر کس میخواست بدنیا پشت پا بزند بدون در نظر گرفتن امتیاز طبقاتی در آن پذیرفته میشد ؛ داستانهای بودائی داستان این زهاد را یادآوری میکنند ، وجود این زهاد و طرز رفتارشان در آن زمان قابل بحث و تردید نبوده است ، بنابر این بدون اینکه در ارزش و اهمیت داستان بودائی راه افراط پیمائیم بشرح زیر میتوان قضاوت نمود :

(بودا) بهیچوجه بنام حق فقرا و مردم عسادی و راجع بزندگی مذهبی آنها بازرگان و روحانیان بمبارزه پرداخته ؛ و لااقل میتوان بتحقیق

گفت که قسمت مهم زندگی او صرف چنین مبارزه نشده است تا اینجا آنچه را باید بتحقیق در خصوص این اشتباه تاریخی که (بودا) را قهرمانی پیروزمند برای مبارزه طبقات پست با اشراف و روشن فکران می‌شناسد، دانست تشریح نکرده و مطلب را بیابان نرسانده‌ایم آنچه راجع بتساوی حقوق کسانی که در جامعه رهبانیت (بودا) بسر می‌بردند گفته میشود صحیح است ولی درک و تشخیص نظریه که راجع باین موضوع میان (بودائی) ها شایع بوده است و ذکر اعمال و آثار آنها بیفایده نیست

چنانکه ذکر شد بودائی ها اصل نظریه تساوی حقوق و عدم امتیاز طبقاتی را برای کسانی که در سلك رهبانیت داخل میشده پذیرفته اند و برای اثبات صحت معقول بودن ادعای خود بایستی هم پذیرفته باشند، و بطوریکه از آثار و نوشته ها برمی آید اتفاق هم نیفتاده است کسانی را برخلاف این قاعده و بعنوان امتیاز طبقاتی رد کرده و در جامعه راهبان پذیرفته باشند ولی چون بتحقیق پرامونیان (بودا) و بطور کلی جامعه قدیم راهبان را در نظر گیریم؛ نتیجه با این نظریه های مساوات طلب تطبیق نمیکند

بدون شك کیش بودائی در آغاز با پذیرفتن همه مردم در سلك راهبان مخالفت نداشته و مانند برهمن ها؛ با امتیاز طبقاتی اهمیت نمیداده است ولی تقریباً میتوان اطمینان داشت که بموجب اصل توارث با اندازه باشراف متمایل بوده است، قسمتهائی که از کتب مقدسه نقل میکنند و آنچه عیناً در آنها می‌خوانیم این نظریه را تأیید میکند، خطابه (نارس) که بموجب داستانها، نخستین تعلیم عمومی (بودا) است با بیانی واضح و مختصر و بدون عنایت و توجه مخصوص وضع و خصوصیات روحی جامعه قدیم راهبان را تشریح میکند در یکجا (بودا) از انجام وظیفه عالی صحبت مینماید و میگوید: «برای عشق بآن وظیفه مقدس و عالی فرزندان خانواده های اعیان و نجبا، خانه های خود را ترك میکنند و زندگی رهبانی بر میگزینند» پیروان و شاگردان (بودا) که خود از خاندان اشرافی (ساکیاها) و از نسل پادشاه معروف (ایکشا کو) است عموماً از خانواده های اعیان بوده اند، اگر صورت اسامی گروندگان باین استاد را که در کتب مقدسه مسطور است بتحقیق مورد بررسی قرار دهیم در میابیم که تمایل اشرافی در این جامعه وجود داشته و عمده افراد آن از طبقه اعیان بوده اند، و در

میان آنها جوانانی برهنه؛ مانند (ساریوتا) و (موگالانا) و (کاکانا - ۱) و مردمی از خانواده‌های اشرافی همچون (آناندا - ۲) و (راهولا - ۳) و (آنورودا - ۴) و فرزندان بازرگانان بزرگ و ملاکین مانند (یاسا - ۵) میبایم و بطور خلاصه این مردان و جوانان عموماً از عالیترین طبقات اجتماع بوده و تربیت آنها مرهون شأن و وضع اجتماعیشان بوده است، تا آنجا که نگارنده یکنفر (کاندالاسا) در میان راهبان (بودائی) نمی‌شناسد بنا بر این نظریهٔ مربوط برنج خیز بودن عالم هستی در میان طبقات پست مردم یعنی کسانی که با دسترنج خود زندگی میکرد، و با وضعی پست و اسف انگیز بسر میرده‌اند و نیازمندیهای زندگانی آنها را بخود مشغول میداشته تبلیغ نشده است؛ و محاورات و افکار (بودا) راجع بسلسلهٔ علل و معلولات که بوجود آورندهٔ رنج میباشد برای مردم بیفکر که روحشان ناتوان بوده نبوده است؛ و بطوریکه گفته‌اند: «آئین (بودا) برای مردزیرک و هوشمند است نه احمق» و این سخنان برخلاف گفتهٔ کسی است که بچه‌ها را آزاد میگذاشت تا باو نزدیک شوند و آنگاه میفرمود: «کسانی داخل ملکوت آسمانها میشوند که مانند این بچه‌ها باشند» آئین (بودا) برای بچه‌ها و کسانی که مانند آنها هستند پدید نیامده است بعدها ما با دقتی بیشتر و اندیشهٔ عمیق تر قانون و نظام مخصوص رهبانیت (بودائی) را تشریح میکنیم؛ زیرا اینجا بحث مسا مربوط بزمان خود اوست، و بدقت این مطلب برنگارنده معلوم نشده است که آیا نظام و قاعدهٔ مخصوص جامعهٔ راهبان بودائی از آغاز یعنی زمان خود (بودا) بهمین نحو بوده است یا خیر؟ ولی گویا مجامع (نوبه و استغفار) که هر پانزده روز یکدفعه تشکیل میشده و تاثیر مهمی در کیش ساده و قدیمی (بودا) داشته بوسیله خود او و پیرامونیانش تشکیل مییافته است؛

طرز برخورد و گفتگو و ارتباط پیروان و تابعین (بودا) بایکدیگر آرام؛ مؤدبانه و حتی میتوان گفت تشریفاتی بوده است و اگر از روی متن

«۱» KACCANA «۲» ANANDA «۳» RAHOULA «۴» ANOUROUDDHA «۵» YASA «۶» CANDALA

(یعنی کسانی که بواسطهٔ نداشتن اصل و نسب عالی و منع مذهب برهما از حقوق اجتماعی محروم و در جامعهٔ منفور بوده‌اند؛ و اکنون آنها را پاریا PARIYA میگویند)

کتاب مقدسه قضاوت کنیم باید گفت زندگی اجتماعی راهبان بودائی با بکنوع خوبی ملایم و آرام و خرسندی قرین آرامش و اطمینان بخش آمیخته بوده است اما اینحالت با مقدار اندک حرکت و فعالیت و سودی که بر آن مترتب میدانسته اند موازنه نداشته است، حالت شوق و جذبه در میان این راهبان کم نبوده و آنرا نعمت عالی روحی و معنوی میدانسته اند؛ این حالات بمسرتهای قرین آرامش و حرکت دلفریب و ملایم شبیه تر بوده است تا بجذبه های مستانه و اشتیاق آمیز و در هر فردی جداگانه و پوشیده از دیگران پدید میآمده، و صحبت از آن و خودستائی در برابر برادران ممنوع بوده است، خلصه عمومی و وجد گروهی که جمعی را با هم دست دهد و حاضرین یکدیگر را اینسوی و آنسوی بکشند، تا در نتیجه آن خیال تحریک شده و درصدها نفر بکنوع صور ذهنی و تخیلات بوجود آید در میان بودائیان دیده نشده است

ارطرف دیگر نباید انگاشت که هر یک از پیرامونیان و شاگردان صمیمی (بودا) وجودی مستقل بوده است تا در نتیجه بخواهیم هر کدام را بطور مشخص و مجزی تصویر و توصیف کنیم بلکه در این مورد نیز مانند سایر موارد، ادبیات هند افراد را مورد نظر قرار نمیدهد بلکه صنف و طبقه و نمونه ها را وصف میساید، در سابق این مطلب را متذکر شدیم که عموم شاگردان و پیروان بزرگ (بودا) باندازه شبیه بوده که یکدیگر اشتباه میشده اند؛ وجود همه آنها از یک هدف عالی و یک کمال مطلوب لبریز و آن عبارت بوده است از: «پاکی و خلوص؛ کمال آرامش قلب و تسلیم کامل در مقابل (بودا) و فزای در مقام او»، و در واقع این عده، اشخاص و افرادی نبوده اند بلکه حقیقت وجود آنها روح آئین و رهبانیت (بودا) بوده است

راجع پیاره خصوصیات هر یک از شاگردان (بودا) از قبیل اسامی و مهمترین کیفیات زندگی آنها اطلاعات تاریخی قطعی داریم، بموجب داستان مورد اعتمادی دونفر برهمنی که سابقاً نامشان برده شد و از آغاز جوانی دوست صمیمی یکدیگر بوده اند یعنی (سارپوتا) و (موگالانا) از درجه اول شاگردان (بودا) محسوبند، در پیش بیان شد که این دونفر چگونه در آغاز دوره بیابانگردی (بودا) بدو پیوستند، این دونفر در دوره زندگی دراز خودشان و (بودا) با صمیمیت کامل از او پیروی میکردند و در روزگار

پیری، اندکی پیش از رحلت استاد هردو بفاصلهٔ زمان کوتاهی زندگی را بدرود گفتند؛ بهلاوه چنانکه مشهور است خود (موگالانا) در اثر حادثه از دنیا رفته است

(سارپیوتا) شاگردی است که (بودا) او را در میان پیروان خود در درجهٔ اول محسوب داشته، وی بعنوان فرزند ارشد پادشاهی که فرمانروای جهان است یاد شده است که باکمک پدرش چرخ سلطنت و پادشاهی که در روی زمین باید در جریان باشد بحرکت میآورد، با این دو نفر از پیروان صمیمی (بودا) باید نام پسر عموی او (آناندا) را نیز ذکر کرد؛ این شخص در آغاز جوانی مانند عدهٔ زیادی از جوانان اصیل خانواده (ساکیا) از جمله پیروان مطیع (بودا) گردیده و مراقبت زندگی شخص استاد بهمه او بوده، و سائل زندگی روزانهٔ او را تهیه میکرد. بیشتر اوقات در هنگام راه پیمائی ها و مسافرت ها هنگامیکه (بودا) از شاگردان جلو میافتاده تنها (آناندا) بسا او همراه بوده است و دو صفحات آیندهٔ این کتاب، در مسافرت های آخری (بودا) و وداع او متوجه اهمیت «آناندا» خواهیم شد و بنا براین (آناندا) بیش از هر کس شایستهٔ نام «شاگرد سیار محبوب بودا» میباشد

در میان پیروان صمیمی و پیرامونیان (بودا) «اوپالی» را نیز باید یاد کرد، این شخص سلمانی مخصوص نجیب زادگان خانواده (ساکیا) بوده و با ارباب های خود در يك زمان جزو پیروان (بودا) گردیده است و در کتب مقدسه مکرر نام وی بعنوان (نخستین کسیکه مقررات کلیسایی جامعهٔ راهبان) را تعلیم داده ذکر شده است، تصور می رود «اوپالی» در تالیف و ترجمهٔ آداب مذهبی قدیم که تمام ادبیات دینی بودائی از آنها استخراج شده سمت مؤثر و تأثیر بسزائی داشته است

«راهولا» پسر شخص «بودا» نیز که پیش از عزیمت اواز زادگاه خود و ترک خانه بدنیا آمده کیش پدر را پذیرفته است و غالباً نام او در دنبالهٔ نام شاگردان بزرگ ذکر میشود ولی بنظر نمیرسد کار مهمی انجام داده یا وظیفهٔ مؤثری بهمه داشته باشد

در میان شاگردان «بودا» نام يك نفر نظیر یهودای استخریوطی نیز برده میشود «ولی با یهودای مسیح این تفاوت را دارد که دام های

او در راه استاد بی اثر مانده است؛ این شخص «دواداتا - ۱» نام داشته و عمو زاده شخص «بودا» است؛ محرك دشمنی او حسادت؛ و مقصودش این بوده است بجای استاد که بسن پیری رسیده زمام جامعه رهبانان را در دست گیرد؛ و چوت «بودا» با این درخواست او روی موافق نشان نداد با «آجاتاساتو - ۲» پسر پادشاه «بمبی زارا» که او نیز بتصاحب تاج و تخت پدر خود چشم داشت متفق شد تا «بودا» را از میان بردارد ولی توطئه به نتیجه نرسید و بطوریکه حکایت میکنند بطرز معجزه آسایی که ذیلا بیان میشود «بودا» از آن خلاصی یافت:

جنایتکارانی که مأمور کشتن وجود مقدس استاد بودند چوت باو نزدیک شدند ترس آنها را فراگرفت و بدنشافت بلرزه درآمد؛ وی با آنها بامهربانی و لطف سخنانی گفت و آنها از پیروان وی گردیدند، تخته سنگی برای خرد کردن استاد پیش بینی شده بود، دو قلعه کوه سرازیر شده و آنها در میان گرفته متوقف ساختند و لذا سنک باملایمت با پای (بودا) تماس حاصل کرد و جراحات مختصری بر آن وارد ساخت
يك فيل وحشی که در کوچه تنگی برای نابود کردن استاد رها کرده بودند در تحت تأثیر سحر آسای (اندیشه دوستانه و نیکخواهی) متوقف شده بآرامی بعقب برگشت

سرانجام (دواداتا) بترتیب زیر آخرین اقدام خود را نمود تا اداره جامعه رهبان نصیب او گردد:

(دواداتا) صورتی تهیه و در آن پنج اصل نگاشت:

راجع باین موضوع مدارکی مورد اعتماد و شایسته وثوق در دست است؛ (بودا) در قسمتی از امور مربوط زندگی رهبان آنها را تا اندازه آزاد گذارده بود که بمیل خود رفتار نمایند، (دواداتا) خواست قواعد سختی برای رهبان وضع کند و از بعضی اصلاحاتی که پیشنهاد کرده و ذیلا بنظر میرسد میتوان راجع باین موضوع قضاوت نمود:

هر راهبی باید تمام زندگی خود را در جنگل بگذراند (در صورتیکه بودا معمولا نزدیک شهرها و قصبه ها بسر میبرد و اجازه داده بود رهبان نیز چنین کند)

هر راهبی باید تنها با آنچه از صدقات که در کشکول او میاندازند

امرار معاش نماید و نباید دعوت اشخاص را برای شام و نهار بپذیرد ؛ و جامه که میپوشد باید از کهنه پاره‌هایی که در کوچه‌ها جمع میکند درست شده باشد ؛ (دواداتا) بسیاری دیگر از این قبیل احکام اظهار میکرده و معتقد بوده است هر کس مطابق آنها رفتار نکند باید از میات جمع راهبان برکنار گردد ؛ (دواداتا) این مقررات را وضع نموده و آنها را اساس زندگی واقعی و خشن راهبان میدانسته است

(دواداتا) این مقررات را برای مخالفت با اصول (بودا) تدوین کرده و اصول کیش او را متناسب با تنبلی و نقاط ضعف انساات می‌شمرده است و از اینرو می‌خواسته است پیروان او را بخود جلب نماید
 بموجب آنچه در داستانها متقول است این شخص چند صباخی بطور موقت پیشرفت کرد و سپس شکست کامل و قطعی خورد و سرانجام روزگارش با بدبختی قرین گردید

پیروان غیر راهب (بودا)

اشخاصی که نام آنها برده شد مهمترین شاگردان (بودا) بودند ؛ در کیش بودائی نام شاگرد بر کسی اطلاق میشده است، که بموجب مفهوم دستور قدیمی ؛ واقعاً تمام موجودات زمینی را ترك گوید تا با قدس و پاکی زندگی کند و از رنج رها گردد و این قبیل مردمان عبارت بودند از مردان راهب و زنان راهبه و آنها را درویش و دوره گرد مینامیدند ، ولی پیروان (بودا) منحصر باین دسته نموده اند

در تاریخ مسیح با نام بطرس و یوحنا ، اسامی اشخاص مانند (ابلعازر ، نیکودیموس ، مریم و مerta) ذکر میشود ؛ در کیش (بودا) نیز در مجاورت نام مردان و زنان راهب و یابانگرد اسم مردان و زنان متعصب و با حیت و ایمان دیگری مذکور است این قبیل مردم (بودا) را وجود مقدس و راهنمای نجات و کلام او را حقیقت میدانسته اند تنها فرقی که با سایر پیروان داشته اند ، آنستکه در زندگی خود تغییری نمیداده ؛ متأهل میشدند و مال و ثروت خود را نگاه میداشتند ؛ ولی ضمناً بابدازه توانائی خود سعی میکردند با هدیه ها و ایجاد همه گونه مؤسسات بر شکوه جامعه راهبان بیفزایند

عده پیدایش این دائره وسیع و وجود عده زیاد پیروان غیر راهب را علت ضعف و انحراف کیش اصلی (بودا) و فراهوش شدن خشونت

و جدیت اولی آن و از مختصات و لوازم طبیعت اصلی انسان و ضعف آن دانسته اند؛ بعضی نیز با اطمینان کامل اظهار داشته اند که در قدیمترین کتب و آثار موجود تنها نام اشخاص مقدس یعنی راهبان (در مقابل اشخاص غیر راهب) مذکور است ولی تشخیص بین پیروان راهب و غیر راهب که هر دو دسته مقدس محسوب شده باشند دیده نمی شود، این موضوع کاملاً اشتباه است زیرا قدیمترین داستانها پیروان غیر راهب را بر سریت شناخته و آنها را دوست صمیمی (بودا) و جامعه راهبان ذکر کرده است و این موضوعی است بسیار طبیعی که مجبوریم بدون هیچ شک و شبهه آنرا بپذیریم زیرا وجود راهبان فقیر ناچار مستلزم وجود پیروان غیر راهبی است که بآنها صدقه میداده و احسان میکرده اند؛ و ناچار روابط دوستی بین جامعه راهبان با پیروان غیر راهب برقرار بوده است، اما چگونگی این روابط که آیا بطریق ثابتی بوده و قواعد معینی داشته است یا نه معلوم نیست، و دانستن آن هم اهمیتی ندارد، آنچه معلوم است این دو دسته هر کدام وجود خود را برای دیگری میدانسته است، یکدسته از دسته دیگر تعلیمات معنوی فرا میگرفته و در مقابل لوازم مختصر زندگی آنها را مهیا میساخته است و در میان این دو طبقه یعنی راهبان و پیروان غیر راهب جزاین ارتباطی نبوده است

در میان کسانی که در برابر (بودا)، و آئین و جامعه راهبان اوتسلیم شده اند یعنی در میان پیروان غیر راهب (بودا)، شاهزادگان؛ نجسها، برهمنها و بازرگانان شناخته میشوند، در اینجا نیز اغنیاء و اشخاص بلند مرتبه بیش از فقرا بوده اند، نجات فقرا و تیره بختان. و زحمت کشان یعنی کسانی که غیر از رنج بزرگ عمومی که مربوط بنایابداری متاع فانی این جهانست رنجهای دیگری نیز داشته اند مورد نظر کیش بودائی قرار نگرفته است

میان پیروان صمیمی غیر راهب دو پادشاه در درجه اول دوستان (بودا) قرار داشته اند یکی (بمبی زارا) پادشاه (مگده) و دیگری (پاسنادی -۱) پادشاه (کزالا)، این دو نفر تقریباً هم سن (بودا) و در تمام دوره زندگانی خود حامی جامعه راهبان او بوده اند؛ (جیواکا) طبیب مشهور و مخصوص (بمبی زارا) را باید در میان این قبیل پیروان (بودا) نام برد این مرد علاوه بر آنکه مراقب

پادشاه و خانمهای حرمسرای او بود مراقبت شخص (بودا) و جامعه راهبان وی را نیز برعهده داشت، بالاخره باید نام (آناتاپیندیکا) را نیز جزء پیروان غیر راهب ذکر کرد؛ این شخص همان شاهزاده بازرگانی است که منزل مورد پست (بودا) یعنی یاغ (ژناتواتا) را با او تقدیم داشته است باید دانست در تمام مراکز مهمی که (بودا) در مسافرت میآمد و مجالس از نزدیک آنها عبور میکردم است، عده از این قبیل پیروان میآمد و مجالس و اجتماعاتی تشکیل میداده اند تا فرخنده حال برای آنها سخن گویند؛ او و تمام همراهانش را مهمانی میکرد و کاخها و منازل خود را برای پذیرائی آنها تخصیص میداده و حتی بجامعه راهبان میبخشیدند.

چون (بودا) باصدها نفر از شاگردانش بمسافرت میرفت، پیروان و پرستندگان مقدس نیز دنبال او با کالسکها و گاریها حرکت میکردند و خواربار و روغن و نمک همراه بر میداشتند تا هر یک بنوبه خود خوراک مسافران را تهیه نمایند، دستههایی از گندایان نیز بدستال این عده دو حرکت بودند تا از بقایای خوراک آنها استفاده کنند.

زنان بودائی

(بودا) و شاگردانش مکرر به زنان برخورد کرده اند، و این برخوردها ناچار پیش میآمده است، در هنگام پرسه زدن آنها صدقه میداده اند در مجالس مهمانی که از طرف دوستان و پیروان برپا میشد جامهای خانواده میزبان حضور پیدا میکردند، و پس از صرف غذا بسخنهای (بودا) گوش میدادند، و هر روز این نوع ملاقاتها در مجالس اتفاق میافتاد زیرا زنان در آن هنگام در خانهها مجبوس نبودند و حجاب داشتن و مستور بودن زن در خانه بعدها در هند مرسوم شد و این عادت در هند قدیم وجود نداشته است، زنان در زندگی عادی و کارهای مذهبی مردان سهیم بوده و هندوها (چنانکه قصائد و اشعار زیبای آنها حاکی است) بطافت روح زن معتقد بوده و در برابر آن خود را با احترام و سپاسداری موظف میدانسته اند.

اما مطلب اصلی آنستکه (بودا) در اثر فداکاریهای سخت خود از آنچه در این جهان خاکی زیبا و دوست داشتنی است چشم پوشیده بود و چنین روحی آیا میتواندست برای وجود زن سپاس و احترامی قابل باشد

و او را ارجمند بشمارد؟ از طرف دیگر آیا آن آرمان و هدف ~~عالم~~ غیر مشخص که باید شاگردان برای وصول بآن کوشش کنند برای عقل زدایی قابل درك بوده و میتوانسته است مسرت بخش قلوب آنان گردد؟ و آیا زن نیروی لازم را برای پذیرفتن آئین جدی و خشن (بودا) داشته است؟ در نظر بودائینها؛ از میان تمام دامهائی که شیطان برای فریب آدم گسترده زن خطرناکتر است، تمام نیروهای فریبنده که روح را بدین عالم خاکی پای بند میسازد در قالب زن موجود است؛ افسانه ها و کتب بودائی در بسیاری از موارد اصلاح نا پذیری زنان و دغلیهای آنانرا متعرض شده است

یکی از داستانهای اخلاقی چنین میگوید:

طبیعت زنان همچون مسیر ماهی در آب پنهانی و غیر قابل نفوذ است زنان دزدانی هستند که وجودشان بر از بد ذاتی است؛ جستجو و پیدایش حقیقت در وجود آنان مشکل است، در نظر این موجود دروغ مانند حقیقت و حقیقت مانند دروغ است

(آناندا) از (بودا) چنین میپرسد:

استاد گرامی - بایک نفر زن چگونه باید رفتار کرد؟

(بودا) - باید از دیدار او اجتناب کرد

(آناندا) - استاد گرامی اگر او را دیدیم چه باید کرد؟

(بودا) - در اینصورت با او نباید حرف زد

(آناندا) اگر با او سخن گفتیم چطور؟

(بودا) - در اینصورت باید کاملاً مراقب خود بود

بطوریکه مقول است (و گمان میرود حقیقت نیز اینگونه باشد) مدتها از

دعوت «بودا» گذشت و جز مردان در کیش بودائی پذیرفته نمیشدند ولی سرانجام (بودا) در اثر اصرار نامادری خود (ماهاپاچاپاتی - ۱) بسا کمال کراهت راضی شد که زنان هم در عداد شاگردان پذیرفته شوند

(بودا) در این موضوع به (آناندا) چنین میگوید:

(آناندا) همانگونه که در مزرعه برنج سرسبز و خرم آفت زردی

پیدا شده و از اینرو شادابی محصول مزرعه دیری نمی باید، اگر در يك طريقه و آئین بزنان اجازه ورود داده شود و آنان در سلك راهبان در آیند

طولی نمیکشد که آن زندگی مقدس پایان میرسد
 (آناندا) اگر در آئین و کیشی که وجود کامل بنیان نهاده است بزنان اجازه داده نشده بود زندگی خانوادگی را ترک گویند و در سلك راهبان وارد شوند؛ زندگی مقدس و پاك رهبانی مدتادوام میگردد، و آئین پاك هزار سال محفوظ میماند، (آناندا) اما اکنون چون در آئین و کیشی که وجود کامل بنیان نهاده است بزنان اجازه داده شد زندگی خانوادگی را ترك گویند و در سلك راهبان در آیند زندگی پاك و مقدس رهبانی مدت زیادی دوام نخواهد یافت . اکنون آئین حق بیش از پانصد سال دوام نخواهد یافت در متون کتب مقدس قسمتهای مخصوصی مسطور است که گویا کلمات و بیانات زنهای راهبه است، این مطالب بطوریکه عده بعده ها تصور کرده اند نماینده وجود آن ها است

(خما - ۱) آن خواهر مقدسه زیبا که در آغاز زوجه پادشاه (مبیزارا) بوده یکی از زنهای معروف بودائی است، این خانم بهمراهی راهبه موسوم به (ویمالا - ۲) که سابقاً فاحشه بوده، ولی سر خود را تراشیده، جامه مذهبی بتن کرده و با کمال تقوی و قدس زندگی رهبانی برگزیده برای پرسی و دریافت صدقه حرکت میکرده است

عده از زنان اعیان و ثروتمندان خوشیهای دنیا و لذات آنرا ترك گفته مانند فقرا و سببخان زندگی تارکان دنیا را برگزیده بودند، در میان آنها مثلا خانمی معرفی شده که شوهرش او را طرد نموده است؛ از بیوه نام برده میشود که شوهرش زندگی را بدرود گفته است، از مادری سخن بمیان میآید که فرزند عزیزش مرده و برای دفع غم و اندوه و چیره شدن بر جور فلک چاره جز شناختن رنج عمومی حیات و دانستن راه فرار از آن نداشته است اما در هر صورت این تصویرهای خیالی مقدسات هیچوجه نباید از اهمیتی که وجود زنان دز پیرامون (بودا) داشته است بکاهد، آن قسمت از کتب مقدس که بدون اهام و غرض در این موضوع بحث کرده است جای شبهه و خطا باقی نمیگذارد

بطور مسلم میتوان گفت زنهایی که جزء شاگردان (بودا) محسوب بوده، جسماً و روحاً از مردمان دور نگاهداشته میشده اند؛ در کیش بودائی شخصی نظیر (مریم) خواهر (ایلعازر) شناخته نشده است؛ و چون (بودا)

مقررات مربوط بزنهاى راهبه را خواست تشریح کند آنها را در برابر مردان راهب مطرح نمود و بوسیله آنان باطلاع زنها رسانید ؛ این مقررات و قوانین زنها را پست تر از مردها معرفی کرده و از آنها جدا میداند، طریق رفتار راهبان با جامعه زنان طوری بوده که میرساند آنها خود را تحمیل کرده و با کراهت پذیرفته شده اند ؛ در هنگام رحلت استاد نیز هیچیک از زنان حضور نداشتند؛ و پس از رحلت او شاگردان (آناندا) را ملامت کردند چه وی اجازه داده بود زنها بجزاژه (بودا) نزدیک شوند و آنرا با اشک های خرد بیالایند، این موضوع داستان سقراط را بازوجهاش پیاد میآورد که چون برای وداع آخری با شوهر خود بزندان آمد سقراط بشاگردش (اقریطون) چنین گفت : «ای اقریطون - این زن را بغانه بازگردان»

گفتگوی بودا و (ویزاکھا) (۱)

از آنچه در فصل سابق ذکر شد معلوم میشود که در میان اندیشه اساسی (ودا) و شاگردانش طبیعت و تمايلات و درخواستهای زنان اختلاف و تباینی وجود داشته که هیچ چیز قادر برفع آن نبوده است ؛ از طرف دیگر این مطلب قطعی و واضح است که زنهاى هند در انجام وظایف و اعمالی که جامعه راهبان بمردم مقدس پیشنهاد می کرده همت شایان توجهی ابراز داشته اند

زنان از دادن هدیه و ارمغان ؛ تحمل رنج و انجام خدمات شایسته فروگذاری نمیکردند و قسمت مهم کمکهای برجسته و خیراتی که در هر گام بودائیات میرسید مربوط بزنان بوده است

بر حسب آنچه در کتب مقدس مسطور است ؛ زن غیرتمندی که سرمشق همت و مردانگی محسوب میشد و ارادش سستی نمی پذیرفت - و هدیه ها و کمک هایش همیشه (بیودا) میرسید خانم محترمه بود بنام (ویزاکھا)

این خانم یکی از اشراف و ثروتمندان (ساواتی) پایتخت (کزالا) بود ؛ او فرزندان محترم و نواده های بسیار داشت ، تمام مردم او را در اعیاد و جشن ها دعوت کرده و بیش از حضار دیگر پذیرائی او میپرداختند و بر آنها مقدمش میداشتند ؛ زیرا چنین مهمانی علت خوشبختی میزبان بود (ویزاکھا) نخستین کسی است که هنگام ورود شاگردان « بودا »

به «ساواتی» بدانها نیکبها کرد و وسائل فوری و لوازم ضروری زندگی آنها را مهیا نمود

در این مورد بذکر آنچه از داستانها برمیآید قناعت میکنیم اندیشه این زمان راجع بآرمغان دهنده و گیرنده ؛ بحث شده و پذیرنده و عظمت و اهمیت آن دو نسبت بیگدیگر بخوبی از داستانها مفهوم و واضح میگردد

بعقیده این زنان ؛ نیکو کار حقیقی که شایسته سپاسگزاری است آنکس نیست که (بودا) و جامعه راهبان او آرمغان و صدقه میدهد ؛ بلکه او وجود مقدس (بودا) است که هدیه وارمغان و صدقه را می پذیرد . زیرا شخص او است که توفیق اعانت و آرمغان دادن می بخشد و از این راه استحقاق پاداش یافتن عطا میفرماید .

روزی (بودا) و شاگردانش برای ناهار منزل (ویزاخا) دعوت داشتند ؛ پس از صرف طعام این خانم پهلوی استاد نشست و چنین سخن گفتن آغاز نمود : « مولای من ، من هشت آرزو دارم و از حضرت عملی شدن آنها را خواستارم »

بودا : « بزرگی وجود های کامل باندازه ایست که : هر حاجتی را زوا میکنند »

(ویزاخا) : « مولای من ؛ درخواستهای من مشروع بوده و قابل سرزنش نیست »

(بودا) : « اگر چنین است درخواستهای خود را بیان کن »
(ویزاخا) : « مولای من ، میل دارم در تمام دوره عمر خود ، لباس های بارانی برای جامعه راهبان آماده سازم ؛ برای راهبانیکه از خارج باینجا میآیند خوراک حاضر کنم ، برای راهبانیکه از اینجا میگذرند غذا تهیه نمایم ، برای برادران بیمار خوردنی مهیا سازم ؛ برای کسانی که بیماران را پرستاری میکنند خوراک تهیه کنم ؛ برای بیماران دارو مهیا نمایم ، خوراک برنج معمولی روزانه را تقسیم کنم ؛ و جامعه حمام برای جامعه راهبان زن آماده سازم »

(بودا) : « ویزاخا ، چه منظوری داری ، که میخواهی با این هشت درخواست خود بوجد کامل (بودا) نزدیک شوی ؟ »

(ویزاخا) هر يك از درخواستهای خود را بترتیب زیر

تشریح میکند :

خداوند گلرا ؛ راهبی که از خارج میآید کوچه ها و راهها را نمیداند و اگر بخواهد برای دریافت صدقات حرکت کند خستگی مانع او است ؛ اگر این راهب از خوراکی که من برای راهبان تازه وارد تهیه میکنم دیواقت دارد ممکن است راهها را با پرسیدن و تحقیق یاد گرفته پس از آن بلاآسایش برای صدقه گرفتن حرکت کند ؛ خداوند گارا منظور من اینست و از اینجهت میخواهم در تمام دوره زندگی خود برای راهبان تازه وارد خوراک تهیه کنم . ولی خداوند گارا این تنها کافی نیست ، یک نفر راهب عابر سیل اگر مجبور باشد خوراک خویش را خود تهیه کند ؛ از کاروان عقب میافتد ، دیر بمزل میرسد و با خستگی راه خود را می پیماید ، اگر این راهب از غداهایی که من تهیه میکنم دریافت دارد او کاروان عقب نمیافتد ، بوقت بمزل میرسد و با آسایش راه خود را ادامه میدهد . خداوند گارا این است منظور من و از اینجهت میل دارم در تمام دوره زندگانی خود برای راهبان مسافر خوراک تهیه کنم ، خداوند گارا ممکن است زنان راهبه با بدن لغت در رود « آسیراوانی - ۹ » هانجا که دوسبی ها استحمام میکنند شست و شو نمایند ، زنان روسبی خواهران مقدس را مسخره کرده بآنها چنین میگویند : « چه اندیشه باعث شده است که در بجزوه جوانی زندگی تقوی شعار اختیار کنند ؟ آقا بهتر نیست که در این دوره نشاط و کامرایی بخوشگنرانی بپردازید ؟ و هنگام پیری را برای ترك دنیا و زندگی مقدس بگنارید ؟ و بدین ترتیب معنای هر دو زندگی حال و آینده را درك خواهید كرد . »

خداوند گارا ؛ خواهران دینی از این مسخرگی و سرزنی زنان روسبی مضطرب میشوند ، برهنگی برای زنان بد و شرم آور است ، ادله درخواستهای من اینها است و از اینجهت میل دارم در تمام دوره زندگانی لباس حمام برای جامعه راهبان زن تهیه کنم

(بودا) فرمود بسیار خوب (ویزاخا) ؛ آنچه آرزو داری پستندیده است و چون نتیجه که از موافقت با درخواستهای هشت گانه خود از وجود کاملی بطلبی چنین است که گفتی با تو موافقت میکنم . »

سپس وجود مقدس (بودا) (ویزاخا) ؛ مادر « میگارا - ۲ » و

بایانات زیر تمجید کرد:

خسانیمکه شاگرد وجود مقدس و کامل (بودا) است و خود منبع فضائل اخلاقی است بدون اینکه مترصد پاداش آسمانی باشد احسان میکند، از رنج مردم میکاهد، جز نیکی رساندن فکری ندارد، خوراک و آب با رضای خاطر و از روی سخاوت طبع میان نیازمندان تقسیم میکند، سهم خود را از نیکبختی و از زندگی سعادت‌مندانه دریافت مینماید، در راه باریک و طریق نورانی افتخار و شرافتمندی گام برمیدارد. این‌خانم در حالیکه از رنج فارغ و از خرسندی و خوشبختی بهره‌مند است، در آن بالا؛ در اقلیم فرخنده آسمانها بروزگاران دراز پاداش کارهای نیک خود را مییابد

اینگونه بوده است حال (و برزخا)، و چنین برده‌اند جامعه مقدس و نیکوکار زنان راهبه، همه همتی عالی و پاک و ارادتی خلل‌ناپذیر داشته‌اند؛ و البته لازم بود از آنها سخن بمان آوریم زیرا چون خواستیم فعالیت اشخاصی را که جامعه راهبان بودائی را در آغاز بوجود آورده و تقویت کرده‌اند مورد نظر قرار دهیم ناچار شایسته نبود در موضوع این زنان سکوت اختیار کنیم

دشمنان (بودا)

شاگردان و دوستان (بودا) را شناختیم؛ اکنون باید دانست دشمنان او چه کسانی بوده‌اند؛ و ضمناً این نکته را باید مورد توجه قرار داد چه مجاهداتی برای پیشرفت و کیش و آئین جدید بودائی بکار رفته است

بموجب آنچه در کتب بودائی مسطور است، زندگانی بودا از آغاز تا انجام سیر پیروزمندانه درازی بوده است، هر جا (بودا) قدم میگذاشت سیل مردم هجوم آورده پیرامون او را می‌گرفتند و طبعاً سایر رهبران روحی مسروک می‌گردیدند: «هنگامیکه (بودا) صدای شیرآسای خود را بلند می‌کند دیگران خاموش میشوند، هر کس سخن او را می‌شنود تغییر کیش میدهد و بآئین او می‌پیوندد»

هر چند این مطلب بالارای نمیتوان تمام حقیقت دانست ولی لااقل از روی آن میتوان تا اندازه واقع را دریافت

آئین برهمنی - باید دانست که وضع (بودا) مانند سایر مصلحین نبوده است زیرا در برابر خود بانیرومی قادر و متمرکز شایسته و مقاومت

مصادف نشده است (چنانکه معمولاً در موارد مشابه هر عقیده رائج قبلی با عقیده نوینی که میخواست است جایگزین آن شود و به بارزه برمیخیزد)

معمولاً کیش بودائی را مخالف و مقابل آئین برهمنی می‌شمارند؛ مانند اصلاح کلیسا بوسیله لوتر که مبارز و مخالف دستگاه پاپ محسوب میشود ولی در این مقایسه ممکن است انسان دچار اشتباه شود زیرا نمیتوان کلیسای برهمنی را مورد حمله و مخالف (بودا) دانست، و شاید متعقد شد که کیش قدیم برهمنی هم بنوبه خود در صدد مقاومت برآمده و بامقررات و سازمان نهضت جدید بمخالفت برخاسته است

در زمان (بودا) و در جاهائیکه وجود او مؤثر واقع شده حکومت معنوی برهمنی بر نفوس مردم و طرز زندگی آنها مسلط نبوده است؛ در کشورها و نواحی شرقی هند این نهضت جدید دینی آزادانه توسعه یافت و شعبه‌هایی تقسیم گردید، البته آئین‌ها و طریقه‌های دیگری در همان نواحی موجود بوده است: بعضی از آنها با آئین جدید حسن تفاهم داشته و برخی با آن بمخالفت پرداخته است؛ بدیهی است که نمایندگان (وداها) و کیش برهمنی در میان آنها وجود داشته؛ ولی از سایرین نیرومندتر و مؤثرتر نبوده اند زیرا سازمانی مقتدر و توانا و کلیسا و معبد رسمی نداشته اند

در نواحی شرقی که کیش بودائی در آغاز پیدایش توسعه یافت، برهمن ها یارانی نداشته و کمک های مادی بآنها نمیرسیده و محترم بودن آنها اساساً مورد بحث و گفتگو بوده است؛ از برهمن بزرگ که بعنوان عامل رسمی پادشاه بزور بول مردم را گرفته و سپس با شاه هم‌قلب میکرده است تا کیش های پست تر که در موقع دعوت در مهمانی ها بدو رعایت هیچگونه تناسب برخوردار میزبان ها حاضر و حرکات ناهنجاری میکرده اند همگی از لحاظ شخصیت و رفتار در مورد انتقاد قرار داشته؛ و مردم آزادانه و بدون هیچگونه زحمتی درباره آنها اظهار عقیده میکرده اند؛ و در نظر مردم از دیر زمانی ارزش و احترام زاهد و راهب کمتر از برهمن نبوده است، کتب (ودا) نیز که با حروف برجسته شان و شرافت برهمن ها را ثبت کرده نمیتوانسته است وسیله مؤثری برای قدرت و وجهه عمومی آنها باشد علاوه مگر کسی از میان مردم نمیتوانسته است زیاد بکتب (ودا) یعنی فرضیه مبهم (قربانی) که خیلی بزرگوار بود و بسرودهای دینی که از (قربانی) نیز نامفهوم تر است و خلاصه بر ساله های مربوط بادبیات و صرف و نحو قدیم بپردازد؛ اعمال برهمن ها یعنی شغل رمالی و غیب گویی؛ اصل (قربانی) و

تصور مسألهٔ پرتشرفات (گناه) و (عفو) که بردهٔ بروی حرص و آز بی نهایت آنها بوده روان مردم روشن فکر و بااراده را از آن روحانیان نا ستوده دور میساخته است

بنا بر آنچه ذکر شد کیش برهمنی برای (بودا) دشمنی شایستهٔ اهمیت و شکست ناپذیر نبوده است: البته ممکن است (بودا) در مسافرتها و در مسیر خود با برهنه‌های مشهوری مصادف شده و موقعیت محلی آنها برای او موانعی ایجاد کرده باشد ولی در مقابل این موضوع صدها برهنه جزء شاگردان و پیروان او بوده اند و خلاصه در این زمینه مبارزه‌های مهمی پیش نیامده است

برهنه‌ها سلاح عادی را فاقد بوده اند و در جنگ با اسلحهٔ معنوی نیز شکست آنها قطعی بوده است

انتقاد اصل (قربانی)

(بودا) مسئلهٔ قربانی را اصلی بدون اعتبار تشخیص میداده (و علم) بنوشته‌های (ودا) را حماقت بلکه شرم آوری میدانسته و از آنها با لحن استهزاء و سخریه یاد میکرده است، غروری را که برهنه بمناسبت شغل و معلومات خود داشته نیز سفیهانه و احمقانه می‌پنداشته است؛ زیرا بعقیدهٔ او این دسته مردم مانند ماشین و بدون هیچ فهم و ادراک سرودها و جمله‌های شعراء و ادباء و خردمندان قدیم را تکرار میکنند، و بدینجهت خود را خردمند میدانند؛ در صورتیکه چنین نیست؛ و مثل آنها مثل مردی بی سرو پا یا غلامی اسیر است که در محلی که پادشاه برای ملتزمین رکاب خود صحبت میکند جای گیرد و عین سخنان او را نیز بگوید و بدین سبب خود را پادشاه بداند، این عقیده را هر برهنه از استاد خود و استاد او از استاد های پیشین فرا گرفته است بعقیدهٔ (بودا) رشتهٔ پیوستهٔ سخن برهنان مانند صف کوران است، آنکه جلواست هیچ نمی‌بیند؛ و وسطی هم هیچ نمی‌بیند؛ آخری نیز هیچ نمی‌بیند؛ پس چون موضوع چنین است آیا عقیدهٔ برهنان پوچ نیست؟

لذا این عمل برهنان که در حوض آب میروند و از سرما می‌لرزند و گمان میکنند از خطاها و کارهای ناپسند بدینوسیله پاک میشوند چه حاصلی دارد؟ و اگر پندار آنها درست باشد باید تمام قورباغه‌ها و خرچنگ‌ها

بآسمان صعود کنند . و مارهای آبی و خوکهای دریائی و سایر حیواناتی که در آب زندگی میکنند باید بملکوت آسمانها واصل شده باشند ؛ علاوه اگر آب بتواند کارهای بد را بشوید اعمال نیک را نیز زایل میسازد ؛ آنچه برای برهنه ها لازم است اینست که اعمالی را که میخواهند آثار آنها را با آب بشویند و زائل کنند مرتکب نشده و سپس از روی نادانی و حماقت بدست خود را در معرض سرما قرار ندهند

قدر و قیمتی را که جامعه قدیم راهبان و حتی شخص (بودا) برای آئین (ودا) و مراسم تقدیمی و قربانی به بیشگاه خدایان ، قائل بوده است بخوبی میدانیم ، این موضوع از مکالمه (بودا) با یکی از برهنه های مشهور که از وی هالام و مشخصات (هدیه و تقدیمی خوب) را پرسیده بود بوضوح معلوم میگردد این مکالمه غیر از موضوع بالا مطلب دیگری را نیز بر ما آشکارا میکند و آن اینست که بودائی ها میخواسته اند مطالب و اصول مذهب برهنی را مورد دقت قرار داده و آنرا از لحاظ معنوی و روحانی تفسیر و تائیل کنند

(بودا) سرگذشت یکی از پادشاهان مقتدر و خوشبخت گذشته را بشرح زیر بیان میکند :

پادشاه پس از آنکه بفتح های بزرگ نائل شد و روی زمین را مسخر نمود تصمیم گرفت هدیه مهمی بخدایان تقدیم دارد و برای این منظور کشیش مخصوص خود را احضار نمود و با او مطلب را در میان نهاد و راهنمایی او را خواست ، کشیش بوی گفت پیش از تقدیم هدیه باید آرامش و آسایش و امنیت را در قلمرو فرمانروائی خود مستقر سازی ؛ بنا بر این پادشاه پس از علاج تمام دردها و برطرف کردن سختی های کشور خود برای تقدیم هدیه بخدایان همت گماشت ، ولی برای بیشکس کردن هیچ موجود جاننداری را بیجان نساخت ؛ نه گاو قربانی کرد و نه گوسفند ، نه درختی را افکند و نه چمنی را درو کرد ؛ نوکران او برای انجام مراسم تقدیمی کار کردند ولی نه با فشار دنبال مقصود رفتند و نه اشک ریختند و نه از ترس چوب مراقب خود کوشش نمودند ، هر کس با کمال میل همکاری کرد و در هر گونه تصمیمی آزاد بود ، هدیه تقدیمی عبارت بود از مقداری شیر و روغن و عسل ؛ و بدین ترتیب تقدیمی پادشاه با آنجا که باید برسد و بحساب آید رسید پس از ذکر این مطالب باز (بودا) بسخن ادامه داده چنین گفت :

با وجودیکه تقدیمی پادشاه پسندیده بود من هدیهٔ عالیترا و آسانتر و آمیخته با تقدس و تبرکی میشناسم؛ و آن عبارت است از اینکه صدقاتی میان راهبان مقدس تقسیم کنید و برای (بودا) و جامعهٔ راهبان محل سکونت بسازید باز یکنوع فداکاری برتری میشناسم و آن اینستکه اشخاصی بادی آکنده از ایمان، (بودا) و آئین و جامعهٔ راهبان را پذیرند و از سالوس و دروغ نجات یابند، باز هم فداکاری و تقدیمی عالیترا میشناسم و آن اینستکه چون کسی درسلك راهبان در آید از رنج و شادی هر دو بیخبر و غرق اندیشهٔ مقدس گردد. ولی عالیترا فداکاریهاییکه انسان ممکن است بنماید و هدیه‌هایی که بدهد و بالاترین مقامی که بدان برسد اینستکه بمقام (نجات) واصل گردد و این موضوع را از روی یقین و با ایمان کامل اظهار نماید: «من دیگر باین دنیا باز نخواهم گشت.» این است آخرین مرحلهٔ فداکاری.

چون (بودا) این سخنانرا پیاپی رساند، گفتارش در روان برهمین تأثیر کرد و موجب ایمان گردید و لذا فریاد کرد و گفت: «من در برابر (بودا)؛ آئین و جامعهٔ راهبان سر تسلیم فرود میآورم» این برهمین، میخواست قربانی بزرگی بکند و برای این کار صدها حیوان مهیا داشته بود ولی پس از تسلیم (بودا) خود چنین گفت: «من این حیوانات را آزاد میکنم تا بهر سو میل دارند رهسپار شوند ولی آرزو مندم علف تازه برای خوراك و آب خنکی برای آشامیدن نصیب آنها گردد و بادی بوزد تا آنها را خنك سازد.»

نگارنده اکنون در مقام تفسیر اندیشه‌هایی که بیان گردید نمیباشد و تنها نتیجهٔ که از آنها مقصود است روشن شدن وضع بودائیه در برابر آئین قدیم برهمنی است

آیا برهمنها چگونه از خود دفاع میکرده‌اند؟ و چگونه با عقیدهٔ جدید بمبارزه میبردخته‌اند؟ راجع باین موضوع هیچگونه اطلاع صحیح و قطعی در دست نیست، در میان آخرین متون ادبیات (ودائی) قسمت (مترایانیا اوپنی شاد - ۱) از سایر نوشته‌های (ودائی) بایسن مبارزات نزدیکتر است ولی باز اطلاعات مستقیم و محسوسی از پیدایش جامعهٔ بودائیه و سایر فرقه‌های زهاد از آن بدست نیآید در این کتابار وجود

اشخاصیکه مذهبشان رسیت نداشته و قانونی نبوده است شکایت میشود ؛ اشخاصی را مورد ملامت قرار میدهد که « پیوسته راضی و خرسندند و در راهها و جاده ها گدائی میکنند » ، همچنین از زاهدانی گله میشود که بتحصیل علوم اشتغال میورزند در صورتیکه سابقاً از پیرامونیان پادشاهان و رقاصان و بازیگران آنها بوده اند ولی از روی ریا کاری لباس زرد زاهدان برتن و گوشواره در گوشهای خود کرده اند ، همچنین در این کتاب نام مردمی برده میشود که سخنان و ناطق بوده و در راهها با پیروان کیش برهنی نزدیک گردیده ؛ با مغالطه و استعاره و تمثیل بگفتگو میپردازند ، و باز از گمراه کنندگان دیگری (دزدان مسلمی که راه آسمان بروی آنها بسته است) صحبت میشود

البته ممکن است بودائیها جزء این اشخاص و درضمن این دسته ها معرفی شده باشند ولی این موضوع را نمیتوان اثبات کرد
اگر بفرض بتوانیم این قسمت از آثار (ودا) یعنی (اوپنی شاد) را نشانه سطح فکرو معرفت نمایندگان آئین برهنی بدانیم (بدیهی است این موضوع را باید با قید احتیاط تلقی کرد) ، ناچار تمام آنچه در این کانون اسرار و مبهمات باورنکردنی میتوان یافت نظریه زیر را تأیید میکند :
« در مبارزه آئین برهنی و بودائی از آغاز تفوق اخلاقی و در عین حال زحجان و مزیت زندگی خارجی از آن پیروان (بودا) بوده است »

روابط بودا با سایر

فرقه های رهبانی

مخالفان (بودا) منحصر بنمایندگان کیش قدیم برهنی نبوده است بلکه رؤسای فرقه های مختلف زاهدان و جامعه های راهبات در رقابت و مخالفت با او جدی تر و مهمتر بوده اند ؛ بسیاری از این جوامع از لحاظ فکر و اندیشه (بودا) و پیروانش شباهت داشته اند ، بطوریکه مثلاً چون انسان کتب مقدسه (جائینا) را بخواند تصور میکند مربوط بیودائیهاست آیا روابط این فرقه ها با هم چگونه بوده است ؟ در این موضوع نمیتوان بامعرفت و یقین کامل اظهار عقیده نمود ؛ ولی تصور نمیرود که میان آنها صمیمیت کامل حکم نموده است اما مردم هر صومعه با صومعه دیگر

بطور عادی دید و بازدید میکرده با یکدیگر بتعارف میپرداخته و راجع بمسائل مذهبی با آرامی و ملایمت گفتگو میکردند و این ظاهر ملایم و دوستانه مانع نمیشده است که در هنگام حمایت از شخص مؤثری همه گونه مخالفتی یا یکدیگر بنمایند و از هر تحریکی برضد هم کوتاهی نکنند تا آنجا که یکی از پادشاهان موسوم به (آسکا - ۱) مجبور شد در فرمانیکه صادر کرد و قانونی که اعلام داشت خاطر فرقه های دینی را بشکسته زیر معطوف دارد: « هر فرقه بخواند در اثر بسط عقیده خود و تمجید او را آن بقائد فرقه های دیگر لطمه وارد سازد طبیعاً بعقیده خود نیز زیان رسانده است »

آیا در اینخصوص رفتار (بودا) و شاگردانش چگونه بوده است ؟
آیا هیچگونه ابراردی بآنها وارد نیست و نمیتوان آنها را ملامت کرد ؟

این مطلبی است که درست از آن اطلاع نداریم ، ولی آنچه مسلم است ادینات قدیم کیش بودائی همواره آنگونه نیست که بیهوده بودن قانون (آسکا) را برساند

بودائینها همواره امور متشابه و هم نوع و اصول و نظریه های دینی را طبقه بندی نمینموده و با اعداد معین مرتب میساخته اند ، مثلاً اگر (دکاد - ۲) را در نظر بگیریم ؛ تصویری از (نسا پرهیزکاری و بی تقوائی راهبان فرقه (جائینا) در نحت ده عنوان بشرح زیر خواهیم یافت : ایمان ندارند . اخلاق ندارند ، حیا ندارند ، از گناه باك ندارند و غیره ولی جای تعجب است که در ضمن شماردن یکی از معایب ده گانه این طایفه بودائینها آنها را اینگونه ملامت میکنند : « عادت دارند دیگران را رسوا و مفتضح سازند »

در میان تمام مخالفان و رقیبان (بودا) (ماکھالی گزالا - ۳) که باصل جبر در عالم قائل بوده است بیش از همه مورد ملامت و سرزنش بودائینها واقع شده است ، مدارک و منابع مربوطه بفرقه (جائینا) این شخص را یکی از پیروان بی وفای (ناتا پوتا) ذکر میکند که در هنگام جوانی در اثر بیماری و دیوانگی از پای در آمده است ، و در قسمتی از تعلیمات

(بودا) از او چنین یاد شده است : « شاگردان من همچنانکه لباس های موئی از تمام لباسها بدتراست زیرا در فصل گرما گرم و بهلاوه بویش نامطبوع رنگش تیره و خشن است در میان طریقه های زهاد و برهن ها طریقه (ماکهای) از همه بدتراست »

انتقاد ریاضت

(بودا) مخصوصاً در یکموضوع با حریفان خود بهیچوجه موافق نبود ؛ آنها راه ریاضت را راه نجات میدانستند در صورتیکه وی با آن کاملاً مخالف بود ، در پیش بموجب روایت داستانها شرح جستجوها و سیر وسلوک (استاد) را در جوانی ذکر کردیم وخاطر نشان ساختیم که چگونه زهد و ریاضت را تا آخرین مرحله تعقیب کرد و بتجربه یی حاصل بودن آنرا دریافت ومعتقد شد آنچه روح را از اندیشه های پست زمینی پاک ومنزه میکند روزه و ریاضت بدنی وامساک از خوردن حیوانی نیست ؛ بلکه عبارتست از کار درونی روح ؛ وبرای آن پیش از هر چیز باید برای تحصیل معرفت کوشید و خود را برای این کوشش نیرومند ساخت و این حالت گرچه از روشن تن پروری و خوش خوری دور است ولی از زهد و ریاضت و امساک در خوراک دورتر است ؛ در خطابه (بنارس) که بموجب داستانها طرح برنامه کار (بودا) است مخالفت او بازهد خشک و انحراف زیاد از زندگی عادی مشهود است ، بعقیده (بودا) راه نجات؛ ارادات جسمانی و از زهد و ریاضت هردو دور و بیگانه است زیرا این هردو کار میپورده و ناشایسته است ؛

در یکی از نوشته های بودائی زندگی واقعی دینی را بیک چنك (بربط) تشبیه کرده اند ، بدیهی است برای اینکه از این ساز صدای مطلوب و پسندیده شنیده شود باید سیم ها و زه ها باندازه معینی کشیده شود هر يك از سیم ها نباید زیاد محکم و یا کاملاً آزاد باشد

(بودا) به پیروانش توصیه کرده است که تعادل نیروها ونظام درونی را هدف قرار دهند ، همین افکار باعث مخالفت هائی با جامعه راهبان بودائی گردید ، وعده آنها را متهم بتمایل بلذات و خوشیهای زندگی کرده اند ، فرقه (جائینا) در موردی زندگی با ناز و نعمت بودائیهارا بشرح زیر بیان میکند :

« شب بر بستر نرم خوابیدن ؛ بامداد کاسه پر از خوراک تناول کردن

ظهر خوردن و شب نیز دوباره آشامیدن، و سپس با دهانی پر از شیرینی خوابیدن و در پایان در نتیجه این زندگی بنجات رسیدن. این است آنچه که پسر (ساکیاها) گمان کرده است، اساس و آئین فرقه بودائی و آثار حقیقت و راستی که از گفته های متون (وینایا - ۱) مشهود است، گفتگوها و سخنان دشمنان بودائیان را روشن و ارزش و قیمت آنها را مشخص میسازد و خلاصه آنکه در عده از افراد جامعه راهبان تقاطع ضعف و نقصان هائی دیده میشده است و لی باید نسبت به جامعه راهبان بطور کلی قضاوت کرد و اگر بفرض معتقد شویم که (بودا) همان حکومت مطلقه روحانی هندوها و رهبانیت برهمنان را با سازمانی که خود داده تعقیب نموده؛ و از حدود مقررات اساسی آنها تجاوزی نمیخواسته است؛ باید ضمناً اعتراف کنیم تا آنجا که شرایط موجود مساعدت داشته؛ و امکان پذیر بوده است پایه و اساس اخلاق صحیحی را بنانهاده است، و قدر و قیمت عالی و نتیجه که از مجموع کار او باید مورد نظر قرار داد همین اخلاق عالی و صحیح است؛ انصافاً باینکه اعتراف کرد که وی بیش از همکاران و حریفان معاصر خود پرده هائیکه بر روی اساس اخلاق کشیده شده بود باره نمود و حقیقت آنرا واضحتر و روشن تر از همه آنها دید؛ و هسته مرکزی و نقطه اصلی را یافت و زوائد را دور افکند؛ و این موهبت را بشاگردان خود نیز ارزانی داشت، آئین او بر آئین معاصران و حریفانش تا قرنهای بعد از آنها برتری محسوس داشته است ممکن است گفته شود این برتری در اثر اتفاق و تصادف بوده است اما شاید اگر حجاب طلمت که چهره آن قرون را مستور داشته است برطرف گردد و روشنی جای تیرگی را فرا گیرد معلوم شود این امر که نتیجه تصادف انگاشته شده معلول قطعی يك علت درونی بوده است

آموزش بودا

وظیفه که نگارنده در موضوع تشریح آئین (بودا) و شرح زندگی او بهمه گرفته هنوز پایان نیافته است، زیرا بدیهی است که باید از سخنان (بودا) و تعلیمات او نیز گفتگوئی بمیان آید، در این صفحات تنها بظاهر سخنان او قناعت میشود و حقیقت و معنای آنها بقسمتهای دیگر این کتاب محول میگردد

تمام کار و کوشش (بودا) با گفتار انجام می‌شده زیرا او هیچ نوشته است، ظاهراً در آن روزگاران نوشتن را تنها برای پیغام و یادداشت و اعلامیه بکار می‌برد و ولی در موضوع مطالب کتاب بآموختن و از حفظ فرا گرفتن آنها قناعت می‌ورزیده‌اند، در عالم مسیحیت بطوریکه معروف است حواریون مطالبی را بعنوان مکتوب نوشته و برای جامعه‌ها و فرقه‌های اولی مسیحی می‌فرستاده‌اند، این مکاتیب تاریخ این اجتماعات و روحیه نوین آنها را بخوبی روشن می‌سازد، اما در تاریخ و ادبیات بودائی چنین اسنادی وجود ندارد

زبان بودا

(بودا) بزبان سانسکریت گفتگو نمی‌کرده، بلکه مانند تمام پیرامونیان خود بازبان مردم هند شرقی صحبت می‌داشته است، از روی نوشته‌ها و مقایسه آنها بازبان (سیلانی) درست می‌توان طرز مکالمه او را شناخت، این زبان شیرین و ملایم طبع و نوازنده سامعه بوده است و بازبان سانسکریت همان امتیازات اصلی را دارد که میان زبان ایتالیائی و لاتینی موجود است و بعضی حروف صدادار در هنگام ترکیب ادغام گردیده و خوانده نمی‌شود و آخر بعضی کلمات را نیز تلفظ نمی‌کنند؛ مثلاً بجای (م-و کس - ۱) (موت - ۲) و بجای (ویایوت - ۳) (ویجو - ۴) میگویند چنانکه در زبان ایتالیائی بجای (فاکتی - ۵) (فاتی - ۶) و بجای (آمات - ۷) (آما - ۸) تلفظ می‌کنند، رابطه جمله‌ها ساده و کم بوده است تا بتوان در اثر تغییر بیان و چند نوع تعبیر برای يك معنی مکالمه را ظریف و زیبا نمود

آئین نجات در آغاز با این زبان بیان شده است ولی جامعه مذهبی قدیمی برای طرز مکالمه و زبان هیچگونه اهمیتی قائل نبوده و سخنان (بودا) در آن دوران بهیچ زبانی ترجمه نشده است

بموجب آنچه در داستان‌ها مسطور است (بودا) به پیروان خود چنین توصیه کرده است: «شاگردن من؛ هر کس باید سخنان (بودا) را بزبان مخصوص خود فرا گیرد»

۱) MOUKTAS یعنی آزاد < ۲ > MOUTTE

۳) VIAYOUT یعنی روشنی و برق < ۴ > VIJJOU

۵) FACTI < ۶ > FATI . < ۷ > AMAT < ۸ > AMA

خطابه ها و خواص تعلیماتی آنها

هنگامیکه انسان تعلیماتیرا که کتب مقدسه (بودا) نسبت میدهد میخواند، طبعاً این سؤال بخاطر او میآید: آیا ممکن است (بودا) در خطابه‌های خود تا این اندازه صنعت بکار برده و دقت کرده باشد که با این شکل مخصوص سخن گوید؟ آیا این رشته افکار و اندیشه‌های منظم را که درظرافت آنها پیش از صراحت و وضوحشان سعی شده شخص (بودا) بهمین ترتیب ادا کرده است و اینهمه تکرار از زبان او است؟

طبع انسان مایل است که در این دور نمای روزگار نخستین جز اشتیاق و هیجان و بحران جوانی در قلب استاد و شاگردان چیزی نبیند و هر گونه صنعت و ساخت و پرداخت و تناقض را از آن دور میداند

طبیعی است اگر بخواهیم از آموزش (بودا) و ارشاد و تبلیغ او آگاهی یابیم بجای آنکه خود را بدستان جامعه راهبان بودائی محدود سازیم باید از منبع دیگری نیز که با آن آشنا هستیم (یعنی کیفیت تعلیمات مسیح) استفاده نمائیم: سادگی اصول و قوانین؛ طبیعی بودن طرز بیان، رسا بودن معانی و این قبیل خواص است که طبعاً انسان از بیان طریقه (بودا) طالب است و تا آن هنگام که هیجان و حرارت دوره نخستین باقی است وجود اینگونه خواص طبیعی است

با اطمینان کامل میتوان خاطر نشان ساخت که ملاحظات مذکور شایسته دقت است، ولی باین وصف قبل از اعتماد باینگونه مطالب انتقاد تاریخی باید بادقت و احتیاط در مبدء و اصل آنها بتحقیق پردازد نباید فراموش کرد که از لحاظ افکار و عواطف میان مسیحی‌های اولی و بودائیهای نخستین فرقه‌های اساسی موجود بوده است و ممکن نیست این فرقه‌ها در راه و رسم تبلیغ دینی آنها بی‌اثر باشد

در نظر مسیحی‌ها مافوق عاطفه و احساس خالص طبیعی و برتر از سادگی قلب و ایمان؛ هیچ عاملی وجود نداشته است این دسته مردم اطفالی بوده‌اند که بدرآسمانی نعمت و سعادت را بدانها ارزانی داشته است بنا براین باید دانست چه چیز تارهای وجود آنها را مرتعش ساخته و پاهتزاز آورده است؟

در این قبیل مردم يك كلام داده و کوناه که از روح پاکی بیرون

آید بیش از بیان منطقی یکدستگاه فلسفی تأثیر خواهد داشت
 اما (بودا) در دنیای دیگری میزیسته ، وبا مطالب نوع دیگری
 روبرو شده و از جهت دیگری امور را مورد توجه قرار داده است ، نجات
 و هلاکت را وابسته دانائی و نادانی میدانسته است ؛ آخرین ریشه هربدی
 در نظر او نادانی ؛ و تنها نیروئی که بتواند ریشه بدی را بر کند معرفت
 بوده است . پس مسأله نجات بیش از هر چیز مربوط بمسأله معرفت است
 و تعلیم راه نجات جز بیان این دانش و معرفت یعنی توضیح بکرشته حقایق
 و جمله های معلوم و اطلاعات چیزی نمیباشد
 بنابراین بعنوان تشبیه (بودا) و مسیح نباید از حقیقت دور افتاده

و مطالب و اصولی که اساساً برای هندوستان بوجود نیامده است بدان
 نسبت دهیم ، و توسعه و بسط فکر و اندیشه هندو را که اساس مطلب است
 باشدای و خرمی و آرامش قلب اشتباه کنیم ، مانباید (بودا) را در عالم خیال
 مانند یکی از طبایع متحرك بمامل درونی و قلبی که کشف و شهود را
 اساس کار دانسته و دانش را بوج می شمارد بدانیم ؛ زیرا فکر او از توسعه و
 بسط نظریات ما بعد الطبیعه و از تعمق در فلسفه و طبقه بندی و طراحی که
 باروحیه هندیها آمیخته است برخوردار بوده است و از این لحاظ بمتکلمین
 مسیحی مانند (اوریزن - ۱) نزدیکتر است تا بمؤسس کیش مسیح ، داستانهای
 مربوط ، طریقه های مختلف سخنگویی (بودا) را شرح میدهد اما اهمیت
 خطابه های او را بیشتر از لحاظ اطلاعات مهم و معرفت و دانش میداند ،
 ضرب المثل ها ، افسانه ها و اندرزها را امور فرعی و باصرفاً از قبیل زینت و
 آرایش کلام می پندارد

ادبیات (ودائی) سبك تشریفاتی را که از روزگار پیش در خطابه های
 مذهبی معمول بوده است بخوبی تشریح میکند ؛ مدنها پیش از تولد (بودا)
 در مدارس برهمنان و در جایگاههای قربانی سبکی مخصوص در خطابه
 بکار میرفته است و مردم بسخنائی که برای بیان مطالب مقدس استعمال میشده است
 بعنوان آلت و وسیله میمون و مجالی مینگریسته اند ، در این خطابه های
 مذهبی جمله ها بطرزی با شکوه و طریقی خاص بیکدیگر می پیوسته و
 دیری نکشیده است که همین صورت ظاهر سنگینی و وقاری برای معانی
 محسوب شده است ، وضع ظاهری خطیب و واعظ هم مورد نظر بوده و

بی‌اهمیت تلقی نشده و قفها و حرکات او بر طبق تشریفات معین و معلومی بوده است؛ عادت حوزه‌های برهمنی مدت‌ها پیش از (بودا) بر این سیره جاری و شیوهٔ جامعهٔ راهبان بودائی تا آن زمان که کتب مقدس نشان می‌دهند همین‌گونه بوده است. در اینصورت آیا میتوان تصور کرد که شخص (بودا) و پیرامونیانش که میان این دو دوره میزیسته این احساسات را نداشته‌اند؟ ممکن است اطلاعاتیکه در کتب مقدسه راجع به سخنرانی‌های مؤثر و خطابه‌های ایراد شده مذکور است با آنچه ما خود نسبت به آنها می‌اندیشیم (از لحاظ ظاهر و آهنگ صدا و حرکات) فرق داشته باشد؛ اما آنچه مسلم است همنواره برای بیان تمایلات و احساسات مختلف باید عبارات و جمله‌های متفاوت استعمال نمود. و چگونه میتوان طریق و سبک سخنرانی (بودا) را باشکوه و وقار مخصوص بخود؛ بنوعی خطابه‌هایی که در داستانها منقول است کمتر شبیه دانست تا بآنچه ما با احساس طبیعی خود بجای آنها می‌پنداریم در سخنرانیهای (بودا) بر حسب اذوار مختلف هیچگونه نهضتی دیده نمیشود؛ همه یکنواخت و همانند است، تاریکی و روشنی؛ ابهام و صراحت آنها یکسان است، در همه آنها انعکاسی از جهان؛ (همان جهان توصیف شده که در آن همه چیز برای ناآلود شدن بوجود می‌آید، و بدین سیر یکنواخت و رنج‌خیزی پیوسته در حرکت است، و در زیر پرده‌های ظاهری آن پرتگاههای ساکن و بی‌حرکت (تیروانا) قرار دارد) همانگونه که جامعهٔ راهبان آنرا می‌پنداشته‌اند دیده میشود. در اینگونه ارشاد هیچگونه هدف و مقصود و کوشش متکی به عواطف و احساسات، و کلمات مهیج که قلب دوفر را یکدیگر نزدیک کند نمیتوان یافت؛ تحریک و فشاری برای جلب گروندگان و اظهار تنفر و مخالفتی نسبت به مردم غیر معتقد دیده نمیشود.

در این خطابه‌ها هر کلمه و هر جمله با ملایمت و تناسب بهلوی کلمات و جمله‌های دیگر قرار داده؛ و این موضوع که جمله یا کلمه‌ای مطلبی مهم یا ناچیز را بیان میکند مورد نظر و توجه نیست و اساساً این مسئله با اهمیت تلقی نمیشود.

بعقیده بودائرها جبر و لزوم ابدی تنها بر جهان خدایان و انسانها حکمفرما نیست بلکه بر جهان اندیشه‌ها و حقایق معنوی نیز فرمانرواست. برای بیان و فهم هر معنایی طریقی معین و مشخص وجود دارد؛ و جز آنهم واهی و موجود نیست؛ این طریق را شخص متفکر ایجاد نمیکند بلکه آنرا

کشف مینمایند؛ هر سخن و آیه (بودا) میگوید در دوره های افزوت از شماره جهان بوداهای پیشناز پیشین گفته و بوداهای آینده نیز خواهند گفت، بنا براین چیزی که مانند اثر مستقل فکری آزاد باشد وجود ندارد حق طبیعی هر اندیشه ایست که در جای خود بطور کامل و بدون اختصار شنیده شود: از اینرو پیروان (بودا) از شنیدن جمله های مکرر و تملق نشدنی اظهار خستگی نمی کرده و هزده که جمله ای از نو ذکر میشده مورد احترام آنها بوده است

بعقیده بودائی ها بیان های مکرر هر یک برای اندیشه مقدس بمنزله لباسی بوده است، اما باید دانست چون این شیوه دولم یافته عده نیز با آن آغاز مخالفت کرده اند چنانکه در کتب مقدسه درهوار بسیار از راهبانی که هنگام عرضه داشتن سخنان و خطابه های بودای کامل را جمع بسامور معنوی؛ گوش نمیداده اند شکایت شده است؛ این راهبان تنها خطابه های را که صنعت شاعرانه و کلمات زیبا و مسجع در آنها بکار رفته اند پیسنیده اند در واقع همه موفق نشده اند که تعلیمات (بودا) را تا آخر با دقت کامل گوش کنند و مورد توجه قرار دهند.

مثلا یکی از حقایق که خلاصه اش اینست: «هنر کنی بیشتر علاقه داشته باشد زیادتر رنج میبرد» بترتیب زیر توضیح شده است:

«کسیکه نود نوع علاقه دارد نود قسم رنج خواهد داشت و کسیکه هشتاد و نه نوع علاقه دارد هشتاد و نه قسم رنج خواهد داشت و» این بیان همین ترتیب برای سلسله اعداد موزناً ادامه میدهد تا به این نتیجه میرسد: «کسیکه یک علاقه دارد یک رنج خواهد داشت و هر کس هیچ علاقه ندارد رنج نمیبرد»

بسیاری از تعلیمات (بودا) یعنی اغلب آنها کم و بیش متانته هیند حقیقی که ذکر شد بیان میگردد است.

یکی از تعلیمات مشهور (بودا) بیان این معنی است که حواس انسان چون باجهانی که درک میکنند میآمیزند و رنجهایی که ناشی از دنیا پایداری موجودات زمینی است مانند اخگری سوزان آنها را فرا میگیرد؛ در هنگام خواندن خطابه که این حقیقت را توضیح میدهد این گمان انسان قوت میگیرد که در زمان (بودا) فکر آدنی هنوز قدرت بیان کافی نداشته است که جمله های درهم و برهم، مجاور یکدیگر را بصورتی مختصر و واحد پیوسته

درآورد ، لغات و کلمات توانا بوده ولی حالت ترکیبی آنها کامل نبوده است
این مطلب از سخنان بودا که ذیلا نقل میشود و مقصود از آنها بیان همان
حقیقتی است که در فوق ذکر گردید ، واضح میگردد :

در آن حال (بودا) بشاگردانش چنین گفت : شاگردان من ،
همه چیز مشتعل و سوزانست ؛ این مجموعه سوزان چیست ؟ شاگردان من
چشم مشتعل و سوزانست ، آنچه دیده میشود در حال سوختن است ؛ معرفت
بعال آن چه دیده میشود سوزانست ؛ تماس با آنچه دیده میشود سوزانست ،
احساس و عاطفتی که در اثر تماس با آنچه دیده میشود حاصل میگردد ،
(چه احساس غم باشد یا شادی و چه هیچکدام از آنها نباشد) سوزانست ، کدام
اخگر و شراره سبب این سوزندگی است ؟ میل ؛ کینه ؛ جهالت ؛ تولد ،
پیری ؛ مرگ ؛ زحمت ها ، شکایت ها ؛ رنج ، غصه و نومیدی علت این
سوزندگی است ، این ها است سخنان من ، سامعه سوزانست ، احساس و
عاطفتی که در اثر تماس با شنیدنیها حاصل میگردد (چه احساس غم باشد
یا شادی و چه هیچکدام از آنها نباشد) سوزانست . کدام اخگر و شراره سبب
این سوزندگی است ؟ میل ، کینه ، جهالت ؛ تولد ، پیری ، مرگ ، زحمت ها
شکایت ها ، رنج ، غصه و نومیدی علت این سوزندگی است . این ها است
سخنان من ؛ سامعه سوزانست (در موضوع سامه هم عین جمله های بالا
تکرار میشود) ذائقه سوزانست . لامسه سوزانست . فکر و اندیشه
درونی سوزانست . در هر يك از موارد بدون هیچگونه اختصاری عین
جمله های مذکور تکرار شده و سپس دنباله صحبت چنین ادامه پیدا کرده است
(شاگردان من چون این قسمت ها دانسته شد یکنفر خردمند و مستمع
با اصل و نسبى که طریقه و آئین مرا مى پذیرد از چشم متنفر میشود ؛ از آنچه
دیدنى است متنفر میشود ؛ از معرفت آنچه دیدنى است متنفر میشود ؛ از
احساس و عاطفتى که در اثر تماس با دیدنى ها حاصل میشود (چه احساس غم
باشد یا شادی و چه هیچکدام از آنها نباشد) متنفر میشود . از سامعه
متنفر میشود .)

راجع بهر يك از حواس عین جمله های بالا تکرار شده و سخن بدین
ترتیب خاتمه پیدا کرده است

چون شخص خردمند از تمام آنچه گفته شد متنفر گردید از بند خواش ها
و قید تمایل آزاد میگردد و چون آزاد شد ورهائى یافت نجات مییابد و در

شخص نجات یافته این معرفت و دانش پیدا میشود : « من نجات یافته‌ام ؛ تولد جدیدی برای من نیست ، قدس و پاکی من کامل شده و وظیفه‌ام بسر انجام رسیده‌است ، دیگر بزندگی این دنیا بازگشت نخواهم کرد » این است معرفتی که نصیب او میگردد

نمونه چند از داستانهای تغییر کیش

قسمتی را که راجع بشعله‌های سوزان ذکر شده ، چنانکه معروف است (بودا) برای هزار نفر راهب (اوروولا) بیان کرده است ، این هزار نفر قبل از این سخنانی تغییر کیش داده و جزء پیروان او محسوب بوده‌اند و بموجب اصطلاح معمولی کتب مقدسه : (احساس دیدن حقیقت بطور وضوح و آشکارا و بدون هیچ خدشه در آنها بیدار شده و دانسته بودند ، که بر هر چه قانون تولد حکم فرما است ؛ قانون مرک و نسابودی نیز فرمانروا خواهد بود) اما هنگامیکه میخواستند برای کسیکه تازه ایمان آورده و عادت بشنیدن سخنانهای (بودا) نداشته‌است مسأله ونج و نجات را بیات کنند طرز بیانی بکار میرفته که کتب مقدسه متعرض است و با سبکی که ذکر شد کاملاً متفاوت میباشد و برای اینکه از این قسمت نیز اطلاع حاصل شود ، با اجازه خوانندگان داستان هشتاد هزار پیراف دهکده‌های قلمرو بادشاه (مگده) را شرح میدهم

بادشاه (مگده) پیرمرد ها را احضار نمود پس از تشکیل مجلس و صحبت داشتن آنها را بنزد (بودا) فرستاد تا سخنان او را از نزدیک بشنوند چون بادشاه (مگده) بنام (سنیا سبی زارا - ۱) برای هشتاد هزار پیران دهکده‌ها نظامات دنیای محسوس را بیان کرد آنها را از حضور خویش مرخص نموده چنین گفت : « دوستان من ، نظامات دنیای محسوس را برای شما بیان کردم ؛ اکنون نزد فرخنده حال بروید او مطالب مربوط بجهان دیگر را برای شما بیان خواهد فرمود »

آنگاه این مردم بسوی کوه (جیجا کوتا) رهسپار شدند ، در آن وقت (ساگاتا - ۲) مأمور خدمات شخصی فرخنده حال بود ، آنها نیز بقر او

رفتند و چو نزد وی رسیدند چنین گفتند: «آقا ما برای دیدار فرخنده حال اینجا آمده ایم؛ ما را از دیدار او بهره مند ساز»

(ساگاتا) بدانها گفت: «دوستان من صبر کنید تا فرخنده حال اطلاع دهم»؛ آنگاه از بالای پله ها و از برابر چشم آنها نایید شد و حضور فرخنده حال ظاهر گردید و باو چنین گفت: «مولای من، هشتاد هزار پیران دهکده ها برای زیارت فرخنده حال آمده اند اکنون هر چه میفرمائید اطاعت خواهد شد»

(بودا) در پاسخ او فرمود: یک صندلی برای نشستن من در سایه صومعه بگذارید (ساگاتا) گفت: «اطاعت میشود؛ مولای من» و پس از آنکه بامر فرخنده حال پاسخ داد؛ یک صندلی همراه برداشت و از حضور او خارج شده و در بالای پله ها در برابر چشم هشتاد هزار پیران ظاهر گردید و در سایه صومعه جای استاد را آماده ساخت؛ آنگاه فرخنده حال از صومعه بیرون آمد، و بر روی صندلی که در سایه برای وی مهیا شده بود قرار گرفت؛ هشتاد هزار پیران بطرف او آمده و چون نزدیک رسیدند سر تعظیم فرود آوردند و نزد وی قرار یافتند؛ در آن هنگام هشتاد هزار پیران تنها به (ساگاتا) توجه داشتند و متوجه فرخنده حال نبودند؛ او نیز اندیشه آنها را دانست و به (ساگاتا) چنین فرمود: «ساگاتا؛ معجزه بزرگی که مافوق نیروی انسانی باشد از خود ظاهر ساز» ساگاتا گفت: «اطاعت میکنم» سپس در فضا بالا رفت، در قسمتهای بالای جو راه میرفت میایستاد؛ میخواست؛ مینشست؛ دودها و شعله ها از وجود خود نشان میداد و خود را نامرئی میساخت، و چون در قسمتهای فوقانی جو این معجزه را بطرق مختلفی که مافوق نیروی انسان بود نشان داد سر خود را در برابر پاهای فرخنده حال خم نمود چنین گفت: «آقا و استاد من حضرت فرخنده حال است، من شاگرد او هستم آقا و استاد من حضرت فرخنده حال است، من شاگرد او هستم»

آنگاه هشتاد هزار پیران دهکده های پیش خود چنین اندیشیدند: «واقعا چیز عجیبی است، واقعا حیرت آوراست، اگر شاگرد این اندازه نیرومند است، پس نیروی استاد چه قدر است!» و سپس توجه خود را از «ساگاتا» بسوی فرخنده حال منعطف ساختند، فرخنده حال اندیشه آنها را دانست و با آنها راجع بصدقه، راستی و درستی، آسمانها، گنجانها، کبر، ناپاکی حرص

افتخار کسانیکه بنده شهوت نیستند . سخن گفت و چون دانست که ارواح آنها آماده گشته و انبساط یافته ؛ و از بند نفس آزاد شده و ترقی نموده و باو متوجه شده اند ؛ آنچه را که (بوداها) پیش از هر چیز می آموزند (یعنی معنای رنج، منشاء رنج، نابود ساختن رنج ؛ راه نسا بسود ساختن رنج ،) برای آنها بیان کرد

اگر يك بارچه پاک و نظیف را که هیچ لکه و نا پاکی روی آن نیست در رنگی قرار دهند، کاملاً رنگ را بخود جذب میکند ؛ بهمین گونه حقیقت در وجود این هشتاد هزار نفر پیران در همان حالیکه در آنجا نشسته بودند جلوه گر گردید و بدون هیچ شك و تردیدی دریافتند که : « بر آنچه در معرض قانون تولد قرار دارد قانون مرگ و نابودی نیز حکم فرماست » و چون آئین (بودا) را دانستند، و بیان او در آنها تأثیر کرد و آنرا دریافتند و در آن باغور و تعمق متحقق شدند شك و تردیدشان زایل شد و ایمانشان با استاد تقصی تداست با فرخنده حال چنین بسخن پرداختند : « سزگوارا ؛ ای مولای بزرگوار ، همانگونه که شخص از پا افتاده را دستگیری میکنند یا پرده از روی راز پنهان بر میگیرند ، یا بگشوده راه را نشان میدهند، یا در تاریکی ها مشعل فروزانی را برپا میدارند تا هر کس بینا است بتواند مناظر اشیاء را مشاهده کند ؛ فرخنده حال در ضمن خطابه های مختلف آئین خود را آموخت ، مولای بزرگوار ، ما در برابر فرخنده حال و آئین و جامه راهبان تسلیم میشویم و بدانها پناه میبریم و امیدواریم فرخنده حال ما را جزء پیروان غیر خود بپذیرد و از امروز ببعد در تمام دوره زندگی در پناه او باشیم . » شرح ملاقات پیر مردان را با (بودا) میتوان نمونه از این قبیل برخوردها و تغییر کیش ها انگاشت ؛ و تقریباً در موارد مشابه در کتب مقدس همین سخنان ذکر شده است ، (بودا) در آغاز سخن هیچگاه آنچه را اساس تبلیغ و ارشاد او است نمیگفته است بلکه مردم را بفضائل مخصوص بزرنگی این دنیا ، و بسخاوت مندی و راستی و درستی در این جهان خاص تشویق می نموده ؛ از آسمانها و پاداش هاییکه آنجا برای نیکوکاران ذخیره شده گفتگو میکرد ، و هنگامیکه مطمئن میشده است شنوندگان برای درك اندیشه های عمیق تر مهیا شده اند تصمیم می گرفته است که راجع بآنچه بر حسب اصطلاح کتب مقدسه (بیش از هر چیز اساس تبلیغات بوداها است) یعنی مبعث رنج و نجات با آنها گفتگو کند ؛ و همواره شنوندگانی که تغییر

کیش میداده‌اند با لحن معین و مخصوصی اظهار خرسندی و حق شناسی میکرده‌اند و در پایان برادران و خواهران دینی با جمله معینی (یعنی پذیرفتن قسمتهای سه گانه و تثلیث کلیسای بودائی که عبارتست از) (بودا) - آئین و جامعه راهبان او) پذیرفتن کیش او را اظهار مینموده‌اند ؛ در بعضی موارد ولی بسیار بندرت ؛ قصه‌ای عجیب یعنی معجزه ای نیز نقل میشود ولی امری استثنائی و بی اهمیت تلقی میگردد

چون بهر يك از انجیل‌های چهارگانه مراجعه کنیم ؛ در هر صفحه آثار دقیق و عمیق نفوذ مسیح را خواهیم یافت ؛ و تسلیت و سلامتی و نجات و آنگونه تقویت روحی ؛ که روح بروح و شخص بشخص می‌بخشد مشهود است، آنچه از جامعه قدیم راهبان بودائی راجع بتأثیر و نفوذ استاد معلوم میشود کاملاً با داستان مسیح فرق دارد ؛ نیروی علاقه که تا اعماق وجود هر موجودی را تکان میدهد خیلی کم دیده میشود، فرد انسانی زنده و مشخص کمتر مورد بحث است، هر چیز در پشت پرده طرح‌ها و جمله‌ها مخفی است، شخصی مانند مسیح وجود ندارد که ستم‌دیدگان و بیچارگان را تسلیت بخشد بلکه هر رنج شخصی و خصوصی با رنج عمومی جهان سنجیده و مقایسه میشود تا بدین ترتیب روح آماده گردد و بر فراز رنج و محنت بال‌گسترده

معاوره = تمثیل = استعجاز

در بعضی موارد در کیفیت خارجی بیانات (بودا) تغییری دیده میشود بدین معنی که بجای سخنرانی معاوره و مکالمه بکار میرود، گاهی (بودا) سؤال میکند و گاهی دیگران از او پرسشهایی مینمایند باید دانست این گفتگوها چگونه انجام میشود است ؟ وظیفه اصلی مؤلفین و نویسندگان کتب مقدسه این بوده است که مجالسی که در پیرامون (بودا) یاد در جماع مخصوص تشکیل میشده است و مناظر و پرده‌های مختلف وقایع کوچک را درست تشریح و توصیف کنند ؛ ولی آنها وقت خود را بیهوده تلف نموده سعی کرده‌اند از انواع سؤالهایی که ممکن بوده است بکار رود صورت دقیقی تنظیم نمایند و متأسفانه در این قسمت هم کامیاب نشده‌اند، این نویسندگان هنرمندی از خود نشان نداده‌اند و خصوصاً استعداد و قریحه درام نویسی آنها بسیار کم بوده است

بر حسب ظاهر کتب مقدسه کسانی که طرف صحبت (بودا) بوده‌اند و جوابی

جز (بلی) نداشته و اگر حرفهای بدخواهی بوده اند ساکت و شرمزده میبماندند و در صورتیکه پیش از گفتگو و بحث تغییر کیش نداده و جزء پیروان (بودا) در نیامده بودند سرانجام باو میگریزیدند

ولی با این وصف در مقابل این اشکال که ظواهر کتب مقدسه حقیقت زنده را در برابر ما مجسم نمیکند نباید مأیوس گردیم ، اگر با دقت مطالب منطقی معاورات را بررسی کنیم ، در موارد متعدد آثار روش بحث و تحقیق مخصوصی را درمی یابیم ؛ یعنی آثار همان روش و طریقه را که مردی دانشمند برای ملتی خردمندتر از ملت هندو با طرز کاملتری بکار میبرده و تاریخ آنرا مطابق حق و حقیقت بنام بکار برنده آن ، روش استفهامی (سقراط) نامیده است در هند و یونان (بودا) و سقراط هنگام معاوره و بحث يك روش را بکار میبرده اند ، یعنی بوسیله سؤالهائی مربوط بزندگی عادی و روزانه همگان مطالب و اندیشه هارا مانند كودك نوزادی که از مادر زاده شود از ذهن شخص مخاطب بیرون میآورده اند ، این دو نفر يك نوع مطلب را آغاز میکرده و روش استفهامی بکار میبرده اند برای درك این موضوع بی مناسبت نیست مکالمه (بودا) را با (سنا - ۱) مورد دقت قرار دهیم

(سنا) سالکی است که ریاضت های سخت را تحمل کرد و چون سرانجام پیهوده بودن آنها را دانست تصمیم گرفت از افراط بتفریط پردازد و مطابق هوای نفس خود رفتار کند ؛ (بودا) بوی چنین میگوید :

بگو بدانم مطاب چگونه است ؟ آیا توسابفاً یعنی پیش از آنکه ترك خانه کنی در نواختن چنگ مهارت داشتی ؟

(سنا) - بلی خداوند گارا .

(بودا) - در این موضوع چه میاندیشی ؟ آیا اگر سیم ها و تار های چنگ زیاده از حد کشیده شود میتوان آنرا بکازبرد و صدای مطلوب را افرا آن در آورد ؟

(سنا) - خیر . خداوند گارا . چنین چیزی ممکن نیست

(بودا) - پس چه (سنا) ؟ آیا اگر تار های چنگ نه زیاد محکم و کشیده و نه بسیار آزاد و رها باشد میتوان آنرا بکار برد و صدای مطلوب را از آن در آورد ؟

(سنا) - بلی خداوند گارا

(بودا) - بسیار خوب پس بدین اگر نیروهای روح آدمی زیاده‌یاضت و سختی بیند افراط است و اگر خیلی عاقل، مساند، تنبلی و اهمال است، بنابراین نیروهای خود را متعادل نگاهدار و پیوسته برای تعادل قبولی روحی خود بکوش و این مطلب را هدف خود بدان؛ در مورد دیگری (بودا) با برهمنی طرف گفتگو بوده و صحبت آنها راجع به طبقات چهارگانه (۱) مردم هند و دلائلی است که بموجب آنها طبقات بالاتر طبقات پست تر را به خدمت و اطاعت خود موظف میدانند

(بودا) بحث انتقادی خود را بصورت سؤال و جواب و مکالمه در آورده و چنین میگوید :

از یک نفر کشاتریا (اشراف و جنگجویان) سؤال میکنیم به خدمتگزاری کدامیک از دو نفر زیر مایل است : یکی آنکه چون در خدمتش بسر برد در اثر انجام وظایف و خدمات لازم خود را بدتر از آغاز یابد نه بهتر از آن دیگر آنکه چون به خدمتش گماشته شود خود را بهتر از آغاز یابد نه بدتر از آن ، اگر این شخص مخاطب درست فکر کند باید چنین پاسخ دهد : من خدمت آنکس را اختیار نمیکنم که پس از انجام وظیفه خود نسبت باو بدتر باشم نه بهتر بلکه خدمت کسی را برمیگزینم که پس از خدمتگزاری او بهتر باشم نه بدتر ، (بودا) دنباله سخن روشن و ثابت و منطقی خود را بدین طریق تعقیب میکند : اگر همین سؤال بالا را از يك برهمن یا يك (ویسیا) یا يك (سودرا) بنمائیم در هر حالت پاسخ همان است که در بالا ذکر شد

و این تحلیل و تجزیه سرانجام بدین نتیجه میرسد :

» اگر در اثر خدمتگزاری شخصی انسان حس کند که ایمانش قوی

طبقات چهارگانه مردم هند عبارتند :

۱ - برهمن ها ۲ - کشاتریا (KSHATTREYA) یا امراء و اشراف جنگی که از اعقاب کسانی محسوبند که در جنگ با بومیان پیشرو بوده‌اند

۳ - ویسیا (VAISYAS) یا توده مردم که بکارهای معمولی مخصوصاً زراعت اشتغال دارند

۴ - سودرا (SUDRAS) که بکارهای پست و بردگی اشتغال داشته از شرکت در آداب مذهبی محرومند

«میکرد و دانش و مهارتش توسعه مییابد؛ و عقلش در راه کمال و ترقی پیش میرود در اینصورت من متعجبم باید خدمت او را اختیار کند»

کنايات و امثال

گاهی در ضمن سخنرانیهای مذهبی و اخلاقی (بودا) امثال و کنایات نیز دیده میشود؛ (چنانکه در انجیل های مسیح هم کنایه و استعاره دیده میشود)

(بودا) خود در مواردی چنین میگوید:

«اکنون میخواهم برای شما مثلی بیاورم، زیرا در ضمن امثال بسیاری از خردمندان معنای حقیقی و مقصود واقعی را کاملاً درک میکنند»
امثال و استعاره ها از روی اعمال و حرکات انسان و طبیعت اقتباس شده است و با زندگی معنوی و اعمال دینی و مسأله نجات و جامعه نجات یافتگان ارتباط کامل دارد.

بیان (بودا) را در مورد مسأله نجات بعمل طبیعی تشبیه کرده اند که تیرزهرآلود را از درون زخم خارج میکند و با گیاههای صحت بخش نیروی سم را از بین میبرد

جامعه شاگردان یعنی اجتماع ارواح شریفی را که تمام امتیازات خانوادگی و اشرافی از میان آنها رخت بر بسته است بدریا و عجائب آن تشبیه کرده اند

در اعماق دریا مروارید و سنگهای گرانبها موجود است، مخلوقات عظیم الجثه دو حرکتند، شطهای بزرگ بدریا میریزد و نام و هویت خود را از دست میدهد و بشکل آن درمیآید

همانگونه که گل سوسن سر از آبها بیرون میکند و خارج آب بزندگی خود ادامه میدهد، (بودا) ها نیز در این عالم بوجود میآیند، ولی برتر از این جهان و بر فراز ناپاکی های آن قرار میگیرند

دهقان زمین را شخم میزند: دانه را میکارد، آبیاری میکند ولی نمیتواند چنین حکم کند: «امروز باید دانه سبز شود؛ فردا باید نمو کند روز بعد باید بشود بزرگ» بلکه باید تأمل نماید تا فصل مناسب در رسد و وسیله بزم رسیدن محصول زراعت او تأمین گردد، حال شاگرد و رهروی که برای رسیدن بنجات کوشش میکند نیز چنین است، او باید مطابق

قانون زندگی رهبانی عمل کند ، خود را تسلیم اندیشه های مذهبی نماید و کاملاً آئین نجات را بیاموزد ولی حق ندارد چنین بیندیشد : « امروز یا فردا باید روح من از تمام آلائش های زمینی پاك گردد » بلکه باید منتظر فرا رسیدن زمانی باشد که نجات نصیب او شود

مثال دیگری راجع بشیطان که سعی دارد انسان را از راه نجات دور افکند و در طریق بدی و هلاکت بیندازد و راجع بنجات دهنده ای که او را در راه صواب و نجات میرد ذکر کرده اند که ذیلاً بنقل آن میپردازیم : « شاگردان من ؛ در دامنه کوهستانی و در طبقه پست و زیرین آن جنگل و برکه آبی فرض کنید که در نزدیکی آن دسته بزرگی از حیوانات وحشی قرار دارند ؛ مردی بدانجا میرسد ورنج و بدبختی و هلاک آن حیوانات را منظور خویش قرار میدهد ؛ و برای رسیدن بمقصود خود جاده و راه خوبی را که بآسانی و اطمینان میتوان از آن عبور کرده مستور ساخته ، و راه تنگ باتلاقی و بدی را میگشاید و در نتیجه کله بزرگ حیوانات وحشی بزحمت و خطر ها دچار شده پیوسته از عده آنها کاسته میگردد ؛ اما اگر مرد نیک اندیشی فرا رسد و خواهان ترقی و آسایش و سعادت این حیوانات باشد راه درستی را که بآسانی و اطمینان میتوان از آن گذشت میگشاید ؛ راه بد را خراب و مسدود میسازد و راه تنگ باتلاقی را از بین میبرد ؛ در اینصورت این کله بزرگ حیوانات رو باز دیاد و ترقی میگنارد

شاگردان من ، این مثال را برای شما بیان کردم تا حقیقت آنرا دریابید و معنای واقعی آن چنین است :

طبقه پست و زیرین و برکه آب امیال و خواهشهای نفسانی است مردی که طالب هلاک ورنج و بدبختی دیگران میباشد (مارا) شیطان بدخواه است راه بد طریق خطائی است که مرکب از هشت شعبه و راه است یعنی عقیده ناپاك ؛ اراده ناپاك ، زبان ناپاك ؛ عمل ناپاك ، وسائل زندگی ناپاك ؛ استعمالات ناپاك ؛ حافظه ناپاك ؛ اندیشه ناپاك - جاده باتلاقی متابعت امیال و عیش و خوشگذرانی است ، راه تنگ باتلاقی جهالت و نادانی است :

شاگردان من ، مردیکه خواهان ترقی و آسایش و سعادت است وجود کامل و مقدس (بودای) بزرگ است ؛ راه راست و اطمینان بخش که از آن بآسانی میتوان گذشت طریق مقدسی است که هشت شعبه دارد یعنی عقیده پاك ، اراده پاك ، زبان پاك ، عمل پاك ، وسائل زندگی پاك ،

استعمالات پاك ، حافظه پاك و اندیشه پاك

شاگردان من ، پس من هستم که راه درست واطمینان بخشی را که
 بآسانی میتوان پیمود گشوده ام ، راه خطارا وبران وجاده تنك باتلاقی را
 نابود گردانیده ام

شاگردان من آنچه را استاد از روی شفقت و عنایت باید برای
 سعادت شاگردان خود انجام دهد من برای شما انجام داده ام »

امثال و تشبیه هائیکه خطابه های مربوط برنج و نجات را زینت
 می بخشد از نوعی است که ذکر شد ، و در میان شکوه و تشریفات ظاهر و
 سبك کلیسایی راهبان این خود نسیم جدیدی است که میوزد و نشانه احساس
 عمیق حیات و طبیعت است و اثر تمایلی طبیعی است که بدانوسیله انسان
 کوشش میکند سر هستی و رمز وجود را از این جهان متغیر دریابد
 چه میدانیم ؟ شاید بوسیله همین تمایل طبیعی انسان بتواند جهان
 روح و معنویت و اسرار آرا بارموز و کنایات دریابد ؟

افسانه ها و حکایات

فاصله میان امثال و تشبیهات با افسانه ها و حکایات يك گام بیش نیست
 راهبان بودائی در این موضوع روح هندی را در خود حفظ کرده و از تمایل باستانی
 مردم هند بداستان سرائی و قصه گوئی برخوردار بوده اند ، کتب مقدسه
 حکایاتی از زبان (بودا) نقل میکنند ؛ حکایت منقول گاهی افسانه است که
 بازیگران آن حیواناتند ، و گاهی داستانی است حاکی از تغییرات عجیب
 این جهان و هزاران تغییر مربوط بزندگی انسان ؛ ولی هدف و مقصود آن
 گاه جدی و گاهی تفریح و شوخی است ؛ معمولا (بودا) داستان سرائی را
 اینگونه آغاز میکند :

در روزگار پیش دو برادر بودند

در روزگار پیش در شهر (بنارس) ، پادشاهی بود موسوم به
 (راهماداتنا-۱) که مقصود داستان پادشاه تبعید شده (درازرنج) و پسرش
 (دراز عمر) است

گاهی افسانه منقول مربوط بلك و میمون و فیل است که با كمك هوش
 و خرد طبیعی طرز زندگی با یکدیگر را فرا گرفته اند

در آخر هرداستانی بطرزی شایسته نتیجه اخلاقی ذکر میشود

قطعات

جای آنست که از زیباترین سخنان (بودا) یعنی قطعه‌های شاعرانه که راجع بآنها تاکنون سخنی نگفته‌ایم یاد کنیم
این قطعه‌ها مانند کانونی است که خلاصه و عصارة بهترین فکر بودائی و فروغ و گرمی آنرا در آنها میتوان یافت

این قطعه‌ها را نباید زینتهائی پنداشت که بعدها جامعه راهبان به بیانات بنیاد گزار کیش خود افزوده‌اند، طبعی قابل انعطاف و قریحه‌ای شاعرانه این بدیهه گوئیهای کوتاه را بوجود آورده است، کاملاً امکان پذیر است که این قطعه‌های کوچک از طبع شخص (بودا) یا شاگردان با قریحه او تراوش کرده باشد

اگر این قطعه‌ها با نثرهای خشک مذهبی سنجیده شود عدم تناسب غربی مشهود میگردد و ناچار این سؤال بدهن انسان میآید که آیا این دونوع اثر را افکار یکنوع مردم بوجود آورده است؟ و شخص این مطلب را احساس میکند که تاچه اندازه نثرهای خشک و جامد؛ استعمال کنندگان را در تنگنا و سختی میافکنده است

اما آنجا که دنباله نثر قطع میشود، آنجا که بجای افکار محدود و دقیق احساسات، رنج‌ها آرزوهای قلبی باید بسا کمال سادگی بیان شود، پیدایش آثار حیات احساس میگردد و گل زندگی (یعنی شعر) میشکفت، و احساسات بسیار عمیق از خلال روپوش و حجابی که سبک پراز استعاره و کنایه‌های بدانها پوشانده است در برابر دیدگان درخشیدن آغاز مینماید، ترانه‌ها با اوزان و قافیه‌های منظم و دلچسب که بکنواختی و رنگارنگی را درخود باهم آمیخته‌اند از هر سو جلب نظر مینماید، این ترانه‌ها بموجهای ملایم دریاچه میماند که در میان سوسن‌های رنگارنگ روشنائی آسمانرا منعکس میکند

اما حقیقت و معنای این ترانه‌ها همان عقیده بودائی است؛ و در تمام ترانه‌ها، با آهنگی عالی و یکنواخت این حقیقت منعکس است: «ناپایداری موجودات این جهان شوم و اندوه‌آور است. خوشبخت آنکس که چیزی پایدار و ابدی اورا نصیب گردد»

همین حقیقت است که فلسفه اخلاقی بوداییها را رونق میبخشد و باعث روشنائی عمیق و فرخنده آت میگردد؛ و بر اثر همین معنی است که در ضمن جمله‌ها و عبارات زیبا میگویند: «خدایان نیز بر این معنی هالی اخلاقی حسد میورزند» و از فراز همین معرفت و روشنائی است که یکنفر بودائی بحرکات آشفته ابن جهان نظر میافکند؛ و بسوی انسان مضطرب متمایل میشود، و بدون اینکه سخنی بر زبان آرد تصویر آرامش قلب را در برابر دیدگان خود ملاحظه میکند

برای آنکس که در کیش بودائی بتحقیق میپردازد این خود نعمت بزرگی است که از آغاز (دهامابادا - ۱) یعنی بزرگترین و زیبا ترین دیوان اشعار را در دسترس داشته باشد، و هر کس بخواهد روح و حقیقت بودائی را دریابد باید باین دیوان مراجعه کند مانیز در قسمت دوم این کتاب که آئین (بودا) را مورد بحث قرار میدهم اغلب بمسئلهای مختلف آن استشهد خواهیم کرد

«۱» DHAMMAPADA

ترجمه چند قطعه از اشعار (دهامابادا) ذیلا نگاشته میشود:

«برای کسی که خواب بچشمانش راه ندارد؛ شب دراز است؛ برای مرد خسته راه دراز است، برای کسا نیکه حرفی از حقیقت نیاموخته اند راه ناهموار و ناهنجار تولدهای جدید دراز است»

«همانگونه که دریای ژرف و روشن است؛ همانگونه خردمندان حقیقت را می نیوشند و آرامش می‌رسند»

«ای برهنه؛ با نیرومندی و قدرت جریان سیل را متوقف ساز؛ هوای نفس را از خود دور کن، اگر بیایان آنچه نا پایدار است و قفوف یافتنی حیات جاوید و وجود ابدی را در مییابی»

«من بیهوده در راه تولدهای جدید بسیار با سرگردانی بسر میبرد؛ و در جستجوی سازنده خانه (بدن) میبودم - پیوسته از نو متولد شدن رنج بزرگی است، اکنون ای سازنده خانه ترا یافته‌ام - تو نباید دیگر از نو خانه را بسازی - چوبهای تو همه شکسته و خانه از پای بست ویران شده است»

چون روح از نا پایداری این جهان نجات یافت هوای نفس را نا بود ساخته است.»

فصل پنجم وفات (بودا)

(بودا) هشتاد سال در این جهان خاکی زیست ، چهل و چهار سال از این مدت را بکار اجتماعی یا اگر بزبان پیروان او سخن گوئیم (بوظیفه بودائی) پرداخت ، سال وفات او یکی از مشخص ترین تاریخهای هند باستان است و محاسباتی که زیاد از حقیقت دور نیست وفات او را بسال ۴۸۰ پیش از میلاد تعیین میکنند

از ماههای آخر زندگی (بودا) و از آخرین مسافرت بزرگ او از (راجاگاها) به (کوزینارا) یعنی جایگاه وفاتش اطلاع کافی و مبسوط در دست است ؛ و این قسمت در فصلی از کتب مقدسه که بزبان سیلانی نوشته شده مسطور است ، کیفیات خارجی و ظاهر این قسمت از روایات میرساند که وقایع بدقت ثبت شده و حقایق ضبط گردیده است ولی در آن قسمت از سخنان و خطابه های (بودا) که بوسیله کنایه ها و استعاره های واضح یا مبهم نزدیکی وفات او ذکر شده قطعاً قوه خیال تأثیر بسزائی داشته است ؛ بنابراین شایسته است در اینجا ترجمه قسمتی از فصل مذکور را گاهی بطور خلاصه و گاهی عیناً نقل کنیم : (بودا) از شهر (راجاگاها) پایتخت قدیمی (مکده) بجانب شمال رهسپار گردید و از رود (کنگ) از همان نقطه که شهر جدید و مقرر سلطنتی (پاتالی پوتا - ۱) (که در قرون بعد پایتخت هند گردید) تحت سرپرستی مأمورین عالی رتبه (مکده) در آنجا ساخته شده بود عبور نمود و بزرگی و عظمت آینده این شهر را پیشگوئی کرد ، سپس راه خود را بسوی شهر آزاد و ثروتمند وزیبای (وزالی) ادامه داد ، نزدیک این شهر در قصبه (بلووا - ۲) شاگردان را که همراهش بودند مرخص کرده و در آنجا سه ماه بارانی را در تنهایی و انزوا گذراند و گمان میرود که این آخرین فصل بارانی دوره زندگانی او بوده است. در (بلووا) بیماری سختی همراه بادردهای شدید بر او عارض گشت بطوریکه وفاتش بنظر نزدیک مینمود در این هنگام پیاد شاگردان خود افتاد و چنین اندیشید : «شایسته نیست پیش از آنکه با علاقه مندان خود بگمتگو پردازم ؛ و با جامعه شاگردان

صحبت کنم در (نیروانا) داخل شوم، من میخواهم با نیروی اراده بر این بیماری فائق آمده و زنده بمانم، سپس فرخنده حال بر بیماری فائق آمده و حیات را درخود نگاهداشته، بیماری از وجود فرخنده حال زائل شد، و از بستر کسالت برخاست، از خانه بیرون آمد و در سایه دیوار آن بر فراز يك کرسی که برای وی تهیه کرده بودند نشست (آناندا) نزد او رفت و پس از اداء سلام و احترام پهلویش نشست؛ و چون بجانب او قرار گرفت چنین سخن آغاز نمود:

«خداوند گارا • من حال فرخنده حال را خوب می بینم • خداوند گارا من حال فرخنده حال را بهتر می نگرم • من قوای خود را از دست داده و بسر گیجه دچار شده بودم • فکر من نمیتوانست کسالت فرخنده حال را تحمل کند • خداوند گارا با این وصف این اندیشه مرا مطمئن می ساخت که فرخنده حال پیش از آنکه اندیشه های خود را راجع به جامعه شاگردان بآنها بفهماند در (نیروانا) داخل نخواهد شد.»

(بودا) در پاسخ اظهار فرمود: (آناندا)؛ بگو بدانم جامعه شاگردان از من چه میخواهد؛ من آئین نجات را اعلام داشتم؛ و میان درون و برون هیچگونه امتیازی قائل نشدم، (آناندا) بودای کامل آئین حقیقت را بدون آنکه برایش حدی قائل شود آموخت؛ هر کس اندیشه زسر را دارد: «من میخواهم به جامعه راهبان فرمانروائی کنم» یا «جامعه راهبان باید مطیع من باشد» مقاصد و اندیشه های خود را راجع به جامعه راهبان بآنها میفهماند؛ اما بودای کامل این اندیشه ها را ندارد، (آناندا)، چه حاصلی دارد بودای کامل اندیشه های خود را راجع به جامعه راهبان بفهماند؟

(آناندا) من اکنون بروناتوان شده ام • موهایم سپید شده است و پیاپی راه زندگی دنیا یعنی پیری رسیده ام، شما خود چراغ هدایت و پناه خویشتن باشید و دنبال ملجأ و پناه دیگری نروید • حقیقت را راهنما و پناه خود بدانید و در جستجوی پناه دیگری نباشید، کسانی که از همین اکنون یا پس از رفتن من از این جهان راهنما و پناه خود باشند و دنبال ملجأ و پناه دیگری نروند، حقیقت را پناه و راهنمای خود دانند و پناه دیگری نجویند شاگردان حقیقی من هستند و در راه صحیح زندگی گام برمیدارند

پس از آن (بودا) به (وزالی) رفت و بر حسب معمول در شهر پرسه زد، (مارا) شیطان بد خواه نزد او آمد و او را نشویق کرد تا فوراً داخل

(نیروانا) شود، (بودا) با این سخنان او را از خود راند: «ای بیهوده بیهوده باین اندیشه خود را مشغول مدار، هنوز مدت کوتاهی باقیمانده است تا بودای کامل داخل (نیروانا) شود؛ و از این تاریخ چون سه ماه بگذرد داخل نیروانا خواهم شد» در اینحال (بودا) اراده حیات را در خود نابود ساخت و چون تصمیم گرفت در (نیروانا) داخل شود؛ زمین بلرزه آمد و صدای رعد شنیده شد

عصر همان روز بوسیله (آناندا) تمام راهبان را که در نزدیکی (وزالی) بودند جمع کرد و میان جمع آنها نشسته چنین گفت: شاگردان من دانشی را که من فرا گرفته و بشما آموختم، خوب فراگیرید در همان راه گام بردارید، در آن تمرین نموده آنرا تقویت کنید، تا این زندگی مقدس مدتی بطول انجامد، و این حیات مبارک برای پیشرفت بسیاری از مردم و خرمی آنها و برای خیرخواهی جهانیان و برای ترقی خدایان و انسانها ادامه پیدا کند

شاگردان من؛ ترقی و خرمی خدایان و افراد انسان کدامست؟ و آن دانش چیست؟ که من فرا گرفته و بشما آموختم و بر شما لازم است که خوب فراگیرید، بروفق آن عمل کنید و آنرا تقویت نمائید تا زندگی مقدس مدتی بطول انجامد و حیات مبارک برای ترقی بسیاری از مردم و خرمی آنها و برای خیرخواهی جهانیان و برای نجات و ترقی و خرمی خدایان و افراد انسان ادامه پیدا کند؟

این دانش عبارتست از مراقبت و دقت کامل و رعایت قسمتهای چهارگانه نیروی مقدس یعنی حواس پنجگانه، قوای پنجگانه، عناصر هفتگانه معرفت و راه مقدسی که دارای هشت شعبه و جاده فرعی است؛ شاگردان من اینست دانشی که من فرا گرفته و بشما نیز هماندهام...

سپس فرخنده حال راهبان را مخاطب ساخته سخن خود را چنین تعقیب کرد: «ای راهبان، حقیقتی را که باید برای شما بگویم اینست که تمام موجودات زمینی فانی هستند مجاهده نمائید. مدت کوتاهی باقیمانده است تا بودای کامل داخل نیروانا شود؛ از این تاریخ تا سه ماه دیگر بودای کامل داخل نیروانا خواهد شد»

فرخنده حال چنین سخن گفت، بودای کامل این سخنان را فرمود؛ استاد دنباله سخن را چنین ادامه داد:

« زندگی من بآخر رسیده است ؛ پایان حیات من نزدیک است .
 من میروم و شما در این جهان میمانید، پناه گاهی برای من میباشد
 شاگردان من ؛ پیوسته کوشش کنید ؛ همواره با تقوی زندگی نمایید
 همیشه روح خود را آماده نگاه دارید

آنکس که بدون تزلزل ایمان خود را نسبت بکلام حق نگاه دارد
 از چنگال تولد و مرگ رسته و فوراً رنج او پایان میرسد .»

فردای آن روز هم (بودا) یکدفعه در کوچه های شهر (وزالی) پرسه
 زد، سپس آخرین نگاهی بشهر افکند و ساعده بسیاری از شاگردان که
 همراه او بودند بسوی (کوزنیارا) رهسپار شدند ، و در همین محل است که
 خود را آماده نمود تادر (نیروانا) داخل شود ؛ در راه در (پاوا) بیماری
 آخرین که بوفات او منتهی گردید براو عارض شد ؛ بموجب روایات منقول
 این بیماری در اثر خوردن گوشت خوک که (کوندا - ۱) پسر آهنگری از
 اهل (پاوا) برای وی تهیه کرده بود عارض گردید

(بودا) بیمار و ناتوان راه خود را بسوی (کوزنیارا) ادامه داد ، چند
 شعر بسیار قدیمی که راجع باین مسافرت سروده شده باقی مانده است و ذیلا
 بترجمه آنها میپردازیم :

« بودا در طی مسافرت برودخانه (کاکوتا - ۲) رسید ؛ (کاکوتا) آن
 رودخانه آرام و صافی که آبش زلال است

استاد خسته و ناتوان ، آن وجود عالی و کامل ، آن موجودی نظیر در
 رودخانه آب تنی کرد

پس از آب تنی ، آب آشامید و از رودخانه بیرون آمد ؛ هیئت شاگردان
 در پیرامون استاد بودند

استاد مقدس ؛ مبلغ حقیقت و خردمند کامل بسوی جنگل درختهای انبه
 رهسپار شد سپس به (کوندا) یکی از راهبان گفت ، شغل مرا چهار تا کن
 تا بخوابم

(کوندا) آن مرد خوشبخت آنچه را استاد امر فرموده بود انجام
 داد ، شغل را چهارتا زده و فوراً روی زمین پهن نمود

استاد در اثر ضعف بیماری خوابید و (کوندا) پهلوی او نشست «
 بالاخره (بودا) به (کوزنیارا) رسید ؛ در آنجا در کنار رودخانه

(هیرانیاواتی -۱) بیشه از درختهای (سالاس) موجود بود

(بودا) به (آناندا) چنین گفت: «آناندا! برو و در میان دو درخت

بهم پیوسته بستری برای من آماده ساز، بطوریکه سرم بسوی شمال باشد،

«آناندا» من بیمارم و میل بخواب دارم.»

موسم گل داشتن درختهای سالاس نبود، باین وصف دو درخت

بهم پیوسته از پا تا سر غرق در گل بود؛ (بودا) مانند شیری در زیر درختهای

گلدار خوابید، و گلها همچون برف بر روی بدن او ریخت، باران گل از

آسمان فرود آمد، و در آن بالا آهنگ های آسمانی برای جلیل وجود مقدس

(بودا) که نزدیک وفات بود شنیده میشد

آنگاه فرخنده حال به «آناندا» چنین گفت:

«آناندا، گرچه موسم گل نیست؛ ولی این دو درخت بهم پیوسته

غرق گل است و انبوه گلها مانند باران روی بدن بودای کامل میریزد،

آهنگ ها و سرودهای آسمانی که برای تجلیل و افتخار بودای کامل سروده میشود

بگوش میرسد، اما جلیل و افتخار و سود دیگری نیز برای بودای کامل

وجود دارد - آری راهب و راهبه، برادران و خواهران مؤمن، که آئین

تبلیغ شده را بکار بندند؛ و از روی بصیرت و کاردانی بنیکی گرانید و آئین

نجات را راهنمای زندگی خود سازند؛ آنها بهتر و بیشتر باعث افتخار

و مباحثات و احترام وجود کامل (بودا) میشوند، (آناندا) از این جهت است که

شما باید تمام کوشش خود را صرف کنید و تصمیم بگیرید آئین نجات را بکار

بندید، و از روی بصیرت بنیکی گرانید، و آئین «بودا» را سر مشق

زندگی خود قرار دهید.»

در این هنگام (آناندا) داخل خانه گردید درحالی که اشک از دیدگان

فرو میریخت و چنین میگفت: «من هنوز پاک نشده‌ام و بگناهان خویش

آلوده‌ام، من هنوز بکمال مطلوب خود نرسیده‌ام، و استاد من آن وجود

گرامی که بمن علاقه داشت داخل نیروانا میگردد.»

(بودا) یکی از شاگردان را دنبال او فرستاد و چنین فرمود: «شاگرد

من، برو از قول من به (آناندا) بگو استاد میخواهد با تو صحبت کند.»

(آناندا) نزد استاد آمد، در مقابل او تعظیم نمود و پهلویش نشست

سپس (بودا) بوی چنین گفت: «باینحالت از نزد من مرو؛ ناله مکن، نو مید

مباش؛ مگر سابقاً بتو نگفتم، که انسان از آنچه دوست میدارد و بدان شادمان است جدا میشود و از آن مهجور و محروم میگردد، (آناندا) چگونه ممکن است موجودی که متولد شده، و ایجاد گردیده و ناپایدار است جاوید بماند؟ خیر چنین چیزی ممکن نیست، ولی (آناندا) تو روزگاری دراز بدون هیچگونه تصنع و بخود بندگی باخترسندی بسیار و بارضای خاطر بامهربانها و مراقبتهای خود؛ در اندیشه و گفتار و رفتار بیودای کامل خدمت کرده ای - (آناندا) تو خوبی کرده ای، ثابت قدم باش بزودی از گناه و آلودگی آن پاک خواهی شد.»

شب فرارسید؛ اشراف (کوزنیارا) و «مالا» ها دسته دسته با زنان و کودکان خود بیرون آمده در جنگل جمع شدند تا برای آخرین دفعه وظائف خود را نسبت به «بودا» که در حال احتضار بود انجام دهند راهبی از فرقه دیگر نام «سوبهادا - ۱» که آرزو مند بود از فیض صحبت استاد بهره مند شود با او گفتگو کرد؛ او را پذیرفت و باو گروید، این آخرین کسی است از ایمان آوردندگان که با استاد مواجه شده است

اندکی بیش از آنکه «بودا» از این جهان خاکی رخت بر بندد «آناندا» را مخاطب ساخته چنین فرمود: «ممکن است این اندیشه بغاطر شما آید که صاحب کلام مقدس و بنیاد گزار کیش ما از دنیا رفته است و ما دیگر از فیض وجود استاد محروم هستیم، «آناندا»، نباید اینگونه اندیشه ها در شماره راه باشد زیرا چون من از میان جمع شما برکنار شوم و این جهان خاکی را ترک گویم آئین و کیشی که آموخته ام استاد شما خواهد بود.»

پس شاگردان خود را مخاطب ساخته چنین فرمود: «شاگردان من، در واقع چنانکه سابقاً بشما گفته ام، هر چه لباس هستی پوشد سپنجی و فنا پذیر است؛ پوسته مجاهده و کوشش کنید.»

این بود آخرین سخن «بودا» و از آن لحظه بیحد روح او را جذبه های بی دریی فرا گرفت و داخل (نیروانا) گردید

زمین بلرزه آمد، رعد غریدن آغاز کرد؛ و در همان لحظه که «بودا»

داخل «نیروانا» شد «برهما» خدای بزرگ این سخنان را ادا کرد:

«در تمام جهان ها؛ تمام موجودات روزی از قید تن میرهند،

امروز هم «بودا» شاهزاده پیروزی ؛ استاد بزرگ جهان ، آن وجود کامل
و توانا داخل نیروانا گردید »

در برابر دروازه های شهر ؛ هنگام برآمدن آفتاب ، نجبا و اشراف
«کوزینارا» با انجام تمام شریفاتی که برای جنازه پادشاه فرمانفرمای
جهان لازم است جسد (بودا) را سوزاندند

پایان قسمت اول

امید است قسمت دوم و سوم فروغ خاور (آئین ورهبانیت بودا)
که ترجمه آن آغاز شده است بزودی طبع و منتشر گردد

مترجم



